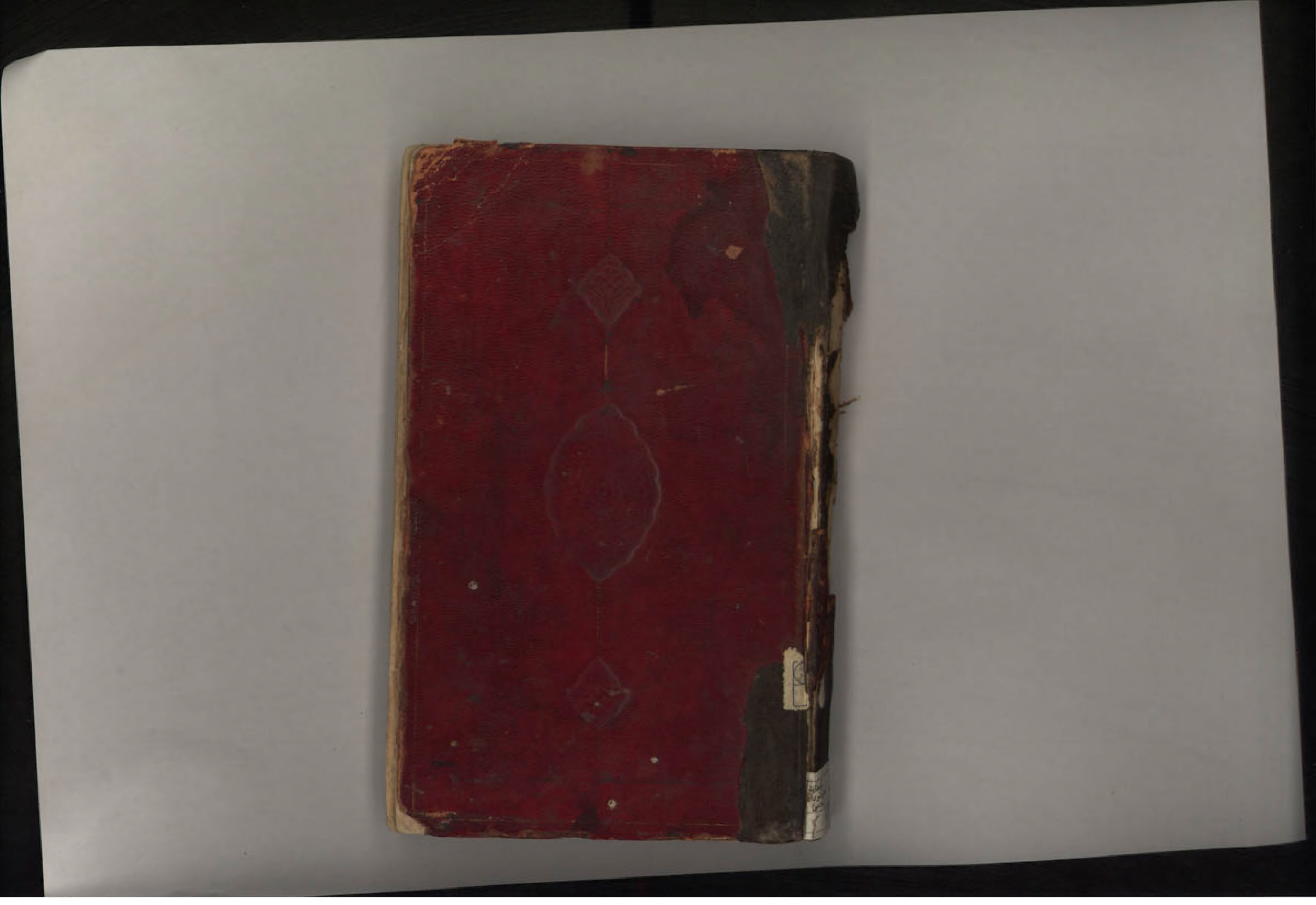


كتاب بحر المناقب في فضيلت اسد الله الغالب
و مطلوب كل طالب شاه اوليا و سرور
اصفيا علي بن ابي طالب سلام الله عليه
و على اولاده النجبا و الطاهرين لعنت الله على
اعدايه مرتدين الف لعنت



كتاب بحر المناقب فی فضیلت اسد الله الغالب
و مطلوب کل طالب شاه اولیا و سرور
اصفیا علی بن ابی طالب علیه السلام الله علیه
و علی اولاده الطیبین الطاهرین لعنت الله علی
اعدایه مرتدین الف لعنت



بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی قیاس وثنای بی منتها حضرت مبدع حکیم را
جلت ارادته وقدرته که بحکم کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان
اعرف فخلقت الخلق لاعرف خود بخود در خود تجلی نمود که آن
تجلی وتعین اول بنص حدیث کنت انا وعلی نوراً بین یدی
الله مطیعاً روح مطهره مصطفی ومرتضی بود چنانکه در حدیث
اول ما خلق الله روحی واول ما خلق الله العقل واول ما خلق
الله القلم بیان ایجاد این اتحاد فرمود صلی الله علی سیدنا
محمد صاحب المقام المحمود وعلی سیدنا محمد صاحب علی
حامل لواء الحمد وساقی الکوثر یوم الورود وعلی آله الاصفیاء
واصحابه الاتقیاء صلوة مقرونة بالدوام والخلود

چنین گوید بنده فقیر حقیر خاک راه درویشان علی
بن ابراهیم الملقب به درویش برهان وفقه الله لا
حسن القول والعمل وعصمه من التعصب
والجدل که چون مطالعه کتب کلامی کردم و
سخن بعضی که در باب نبوة وامامت گفته در
نظر آوردم دیدم هر حدیث وآیه که در شان مرتضی
آمده بعضی را غیر صحیح نام نهاده وبعضی را
بر سبیل معارضه جواب داده اند چند حدیث را
با بعد محتملات برده وچندی را ادون معانی
حمل کرده اند از جمله قاضی عضد تجاوز الله عن
سیئاته در مواقف جمیع نصوص افضلیت مرتضی را
نفی فرموده گاه بصحت استغفار وتعمیم دست زده
وگهی با دخال کلمه کل وبعضی تمسک نموده است
چنانکه در مقدمه وباب اول ودوم گفته شود
لاجرم خواستم که از طریق مکابره ومبادئه ورسم
مجادله ومغالطه عدول جویم واز سر عدل وانصاف
سخن گویم معتمداً علی کرم رب العالمین که در
کتب علماء جمهور ومنقولاً علی حدیث سید
المرسلین صلی الله علیه واله وسلم که در تصنیفات
فضلا باعصار ودهور در فضل امیر المومنین علی ع
مذکور ومسطور است مثل کتاب المناقب که خطب

خطبا رخوارزم ابو المؤید احمد بن الموفق المکی ثم
الخوارزمی رحمه الله جمع فرموده است وکتاب
المناقب که یگانهٔ الحفاظ طراز المحدثین ابوبکر
بن احمد بن موسی بن مردویه رحمه الله روایت
کرده وکتاب المناقب که فقیه الفقهاء ابو الحسن
علی بن المغازلی المالکی رحمه الله ترتیب نموده
وکتاب المسند که عالم ربانی امام احمد بن حنبل
الشیبانی رحمه الله باسناد رسانیده وکتاب
حلیة الاولیا وغیره که حافظ ابو نعیم رحمه الله
روایت نموده وکتاب فردوس الاخبار که برهان
المحدثین شیرویه بن شهردار الدیلمی رحمه الله
تالیف نموده وکتاب وسیلة المتعبدین که ابو
حفص عمر بن خضر الملا رحمه الله جمع کرده وکتاب
کفایة الطالب که ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی
الشافعی رحمه الله از دار قطنی روایت کرده
وکتاب نزل السائرین که علامهٔ علما محمود بن
محمد الطالبی الدرگزینی رحمه الله ترتیب داده
واز صحیح بخاری وسنن ترمذی وتفسیر ثعلبی واسباب
النزول واحدی وکشاف زمخشری واز جوزی
که عز الدین محدث حنبلی تخریج کرده فی الجمله
حدیثی واثری که درین مختصر آورده از انجام

ان حدیث

دیلمی

منسوب

آن حدیث ومؤلف آن کتاب منسوب کرده ام تا هر کرا
درین منقولات خلجانی بخاطر خطور نماید کتب مذکوره را
بدست آورده رفع آن شک وریب فرماید علی هذا هر
حدیثی که در کتب این علما تواتر یافته وانی فضلا
بر ایراد آن اتفاق کرده باشند یقین که بحسب عقل دلیل
صحت آن نقل خواهد بود اگر ناظر ومستمع منصف باشند
واگر عیاذا بالله بصفت ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم
متصف باشند نه از عقل محظوظ ونه در نقل ملحوظ است
وچون مرا قبل ازین بلسان عربی جهت تنبیه بعض معاندان
جاهل ومتعصبان غافل کتابی ترتیب نموده واز ابحر
المناقب فی فضل علی ابن ابی طالب نام نهاده شده واین
مختصر خلاصهٔ آن کتاب بود بهر آینه در بحر المناقب فی
تفضیل علی ابن ابی طالب در تسمیهٔ آن مناسب نموده ومن
الله ارجو ان ینفع به من نظر فیه بعین النصفة متجنبا
عن التعصب وحمیة الجاهلیة والانفة حدثت به
خزانة کتب من ایده الله بالارواح القدسیة وخصه
بالانوار العقلیة والکمالات النفسیة حیاه بالمروة
والاقدام واجتباه بالمرافة والالهام خصه الله
بحدس یکاد ان یخبر عن مغیبات المستقبل والحاضر
ویطلع علی مکنون الخواطر ومضمون الضمایر قامع
المردة قاطع العصاة والشیاطین قالع الطغاة

والمتمردین ناصر عباد الله المؤمنین مظهر کلمة الله
العلیا جاعل کلمة الذین کفروا السفلی و علی نعمی و
اصغیته بوصفه نعت الزمان و فرید عالم بوصف فاتح
فتوح الممالک فی الآفاق وارث الخلافة والسلطنة
بالاستحقاق عضد السلطنة والدولة والدین اللهم انا
نسئلک متضرعین یا من لا رب سواه ان توالی من والاه
وتعادی من عاداه وندعوک خاضعین ان تعصمه بفضلک
فی سائر حالاته وتحرسه بحفظک عن جمیع جهاته وتوفقه فی
کل الامور لما یتقرب به الیک وتلهمه ما یزلف به لدیک
اللهم هذا الدعاء ومنک الاجابة وهذا الجهد وعلیک
التکلان مقصود ما درین کتاب منحصر است در مقدمه و ده
باب مقدمه در شرف و کرامت بنی هاشم و فضل و منزلت
اهل البیت و آل عبا که مستلزم افضلیت مرتضی است که سید آل
عبا و مهتر اهل بیت اوست بعد از حضرت مصطفی علیهم
سلام الله و سلام الملاء الاعلی و در آخر این مقدمه اخبار
تعریف است [illegible] اگر بنی هاشم با سایر صحابه مساوی
بودی حضرت حق ایشان را بسهم ذوی القربی که خمس است
مخصوص نکردی در بخاری از جبیر بن مطعم روایت کند که
رفتم من و عثمان بن عفان بنزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و گفتیم یا رسول الله بنی عبد المطلب را خمس دادی و ترک ما کردی
و حال آنکه ما و بنی عبد المطلب نسبت بتو بمنزله واحده ایم آنحضرت
فرمود

فرمود اما بنو عبد المطلب و بنو هاشم شیء واحد یعنی بنی عبد
المطلب و بنی هاشم هر دو یک منزله اند و شما را با ایشان نسبت
نیست پس بنص این حدیث بنی عبد المطلب و بنی هاشم
بشرف و کرامات از سایر صحابه ممتاز شدند در وسیلة المتعبدین
از انس بن مالک مروی است که قال رسول الله صلی الله — نحن اهل بیت
لا یقاس بنا احد یعنی ما خاندانیم که قیاس نتوان کرد با ما هیچ کس را
و بنص این حدیث اهل البیت علیهم السلام بفضیلت بر
همه سرافراز شدند و اگر فضیلت و منزلت ایشان با دیگران
یکسان بودی خدا و رسول خدا صدقات را بر ایشان تحریم نفرمودی
که ان الصدقة لا تحل لی و لا لاهل بیتی یعنی بدرستی که صدقه
حلال نخواهد بود مرا و نه اهل بیت مرا و در وسیلة المتعبدین
و کفایة الطالبین و در جمله حدیث که حافظ ابو نعیم در شان
مهدی جمع کرده مرویست که فاطمه زهرا در مرض رسول الله صلی الله
بر سبیل عیادت آمد چون آنحضرت را ضعیف و نحیف دید بگریست
حضرت حدیث مطول فرمود چنانکه در باب اول گفته شود و در
آخر آن حدیث آن بود که یا فاطمه نحن اهل بیت اعطینا
سبع خصال لم یعطها احد من الاولین غیرنا نبینا خیر الا
نبیاء و هو ابوک و وصینا خیر الاوصیاء و هو بعلک و شهیدنا
خیر الشهداء و هو عم ابیک حمزه و منا من له جناحان
یطیر بهما فی الجنة و هو جعفر و منا سبطا هذه الامة و هما
ابناک و منا مهدی هذه الامة الذی یصلی خلفه عیسی بن مریم

ثم ضرب علی منکب الحسین فقال من هذا مهدی الامة یعنی
ازین طه ما که اهل البیت نبوتیم هفت خصلت و منقبت داده
شده ایم که آن خصایل داده نشده هیچکس را از اولین که انبیاء
گذشته اند و نرسد بان خصایل هیچکس از آخرین بغیر از ما
خصلت اول آنکه نبی ما بهترین انبیاست و آن پدر تست
خصلت دوم آنکه وصی ما بهترین اوصیاست و آن شوهر تست خصلت سیم
آنکه شهید ما بهترین شهداست و آن حمزه است عم پدر تو
خصلت چهارم آنکه از ماست آنکسی که او را دو بال است
که میپرد بان دو بال در جنة هر جا که خواهد و او جعفر طیار است
خصلت پنجم و ششم آنکه از ذریهٔ ماست دو فرزند زاده که در این
امت یکتا اند و ایشان هر دو برادر اند امام حسن و امام حسین
خصلت هفتم آنکه از نسل ماست مهدی این امت که عیسی علیه
السلام در عقب او نماز کند بعد از ان حضرت رسالت دست
بر دوش حضرت امام حسین زد فرمود که از نسل اینست مهدی
این امت پوشیده نماند که حافظ ابونعیم و صاحب کفایه
شش خصلت روایت فرموده اند و ذکر جعفر طیار نکرده اند
و صاحب وسیله حکایت نماز عیسی در عقب مهدی تا آخر
حدیث روایت نفرموده ای ولی مومن ازین حدیث افضلیت
اهل البیت بر جمیع صحابه لایح بل واضحست اگر سامع و ناظر
منصف و صالح هست و ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی در کتاب دلایل
النبوة و ابن الاخضر جنابذی در کتاب معالم العترة النبویه

ازابن عباس

ازابن عباس روایت میکنند که قال رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم ان الله خلق الخلایق قسمین فجعلنی فی
خیرهما قسما و ذلک قوله تعالی و اصحاب الیمین و اصحاب
الشمال فانا من اصحاب الیمین و انا من خیر اصحاب الیمین
ثم جعل القسمین اثلاثا فجعلنی فی خیرها ثلثا و ذلک قوله
تعالی فاصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة والسا
بقون السابقون فانا من السابقین و انا خیر السابقین
ثم جعل الاثلاث قبایل فجعلنی فی خیرها قبیلة و ذلک
قوله تعالی جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم
عند الله اتقاکم فانا اتقی ولد آدم و اکرمهم علی
الله ولا فخر ثم جعل القبایل بیوتا فجعلنی فی خیرها
بیتا و ذلک قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فانا و اهل بیتی
مطهرون من الذنوب می فرماید که بدرستی الله تعالی خلایق را
دو قسم آفریده و مرا بهترین آن دو قسم کردانیده و قول خدای
تعالی و اصحاب الیمین یعنی اهل سعادت و اصحاب الشمال
یعنی اهل شقاوة اشارة بان دو قسم است پس مرا آن
دو قسم ولیکن تحت اصحاب یمین بلکه بهترین اصحاب یمین بعد
ازان آن دو قسم را سه ثلث کرد و مرا در ثلث بهترین نهاد
و قول حق تعالی اصحاب یمین را نیکبختی و اصحاب شمال را داده
شوم و بدبختی و سابقان که در تقرب الی الله پیشی گرفته اند عبارت

ازان سه گروهند لیکن من از صاحبانم بلکه از بهترین صاحبانم
بعد ازان آن سه ثلث را قبیله قبیله کرد و مرا در بهترین آن
قبایل آورد و ازانجاست قول حق سبحانه و تعالی که شما را
گروه گروه و قبیله قبیله گردانیده ام تا با همدیگر شناسایی دهید
بدرستی که اکرم شما بنزدیک حق تعالی اتقی و پرهیزکارترین شماست
پس مرا افتخار اولاد آدم و اکرم ایشان بر حق تعالی و این
سخن را نه از سر افتخار و پندار میگویم بلکه از نعمت و کرامت
پروردگار اخبار میکنم بعد ازان قبایل را خانها کرد و مرا
در بهترین آن خانها بظهور آورد و ازین اصطفا و اجتبا اختیار
شما مرا فرماید که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت یعنی ای خانه دان نبوت الله تعالی میخواهد که
دور کند از شما الا نا شایسته و نا بایسته را الا غیر بی
من و اهل بیت من از ذنوب و گناهان پاک و مطهر یم
ای ولی مومن اگر حمیة جاهلیة بر طرف نهد این بعض
اهل البیت را بر جمیع صحابه تفضیل دهد و در وسیلة المتعبدین
از عمر خطاب مرویست که رسول صلی الله علیه واله وسلم
فرمود انا و علی و فاطمة والحسن والحسین فی حظیرة القدس
فی قبة بیضاء وهی قبة المجد یعنی من و این چهار مظهر
مطهر در حظیرهٔ قدسیم در گنبد سفید که نام او قبة المجد است
یعنی گنبد بزرگ چه معنی مجد بزرگی است و ماجد نیز
بزرگ است و از انس بن مالک مرویست که رسول صلی الله علیه

اصطفا در

جمیع

علیه آله

فرموده که نحن بنی عبد المطلب سادة اهل الجنة رسول
و حمزه سید الشهدا و جعفر ذو الجناحین
و علی و فاطمة والحسن والحسین یعنی ما که فرزندان عبد
المطلبیم سادات و مهتران اهل جنتیم ای ولی مومن
ازین دو حدیث افضلیت مرتضی ع لازم آید یکی آنکه
این پنج مظهر مطهر مخصوص شد بقبهٔ مجد و بزرگی دیگر آنکه
از صحابه هر که در جنت بود این هفت مظهر سادات و سید
و ثابت شد که اکمل آن هفت مصطفی و مرتضی است
و ابن مغازلی در مناقب در منقبت از ابن عباس
روایت میکند که گفت سئل رسول الله صلی الله
علیه واله عن الکلمات التی تلقی آدم من ربه فتاب
علیه قال سأله بحق محمد و علی و فاطمه والحسن والحسین
چون حضرت حق تعالی در کلام مجید خود فرموده است که
فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه یعنی آدم از
پروردگار خود کلمات عظیم الشان فرا گرفت تا توبهٔ وی را
قبول کرد ابن عباس میگوید که پرسیدند رسول را که آدم
بوسیلهٔ کدام کلمات مقبول التوبه شد رسول صلی الله
علیه واله فرمود که آدم علیه این پنج نام را وسیله کرد
گفت خداوندا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که
مرا رابطهٔ قبول توبه بخشان ای ولی مومن یعنی
اینک حدیث فضل آل عبا و افضلیت مرتضی اگر تعصب

فتلقی

نباشد دو شنی و هویداست و در وسیلة المتعبدین از جابر
بن عبد الله انصاری روایت کرده که گفت دخلت علی رسول
و هو یمشی علی اربعة والحسن والحسین علی ظهره فقلت نعم
المطی مطیکما فقال صلی الله علیه و آله و نعم الراکبان
هما و ابوهما خیر منهما یعنی رفتم به پیغمبر در آمدم دیدم که پیغمبر
چهار دست و پای میرفت و امام حسن و امام حسین بر پشت
وی سوار بودند من با ایشان گفتم خوش شتری که شتر شماست
پیغمبر فرمود که خوشا دو شتر سوار که ایشان اند و پدر ایشان
از ایشان بهتر است و مولای روم از اینجاست که میفرماید
اشتر من چو عف کند جمله علف تلف کند عف عف عف عف کند
پیش مهار یار من ای ولی مومن از ین حدیث قدر و منزلت
سبطین و فضل و شرف حسنین معلوم میشود چه فعل رسول
الله عبث نیست هر چه کند و گوید وحی من الله باشد
با وجود فضل و کرامت ایشان میفرماید و ابوهما خیر منهما
در مسند امام از زید بن ثابت روایت که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله
حبل ممدود ما بین السماء والارض و عترتی اهل بیتی
فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی بدرستی که
من در میان شما دو خلیفه خواهم گذاشت یکی کتاب الله
که حبلی است ممدود یعنی عهد و پیمان حق زنهار و امان
خلق است کشیده از آسمان تا زمین و یکی عترة من که

جبلی است

(اهل بیت)

اهل بیت منند و بدرستی که آن دو خلیفه هرگز از همدیگر جدا نشوند
تا آنگاه که به لب حوض کوثر نزد من آیند این حدیث
دلیل است بر افضلیت و استخلاف خاندان و حجت
بر وجوب اتباع و اطاعت ایشان و بهمین حدیث
در تفسیر ثعلبی از ابو سعید خدری مرویست که رسول الله
صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود یا ایها الناس
انی ترکت فیکم الثقلین خلیفتین ان اخذتم بهما لن
تضلوا بعدی احدهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل
ممدود من السماء الی الارض و عترتی و اهل بیتی لن
یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی ای مردمان بدرستی
که من در میانه شما دو گرانمایه قایم مقام خود گذاشتم
اگر عمل بفرمان این هر دو کنید هرگز بعد از من گمراه نشوید
یکی از آن دو خلیفه از دیگر اکبر و بزرگتر است اکبر
کتاب الله است که حبلیست ممدود یعنی عهد و پیمان
و امان خلق است کشیده از آسمان تا زمین و اصغر
عترة و اهل بیت من اند هرگز از یکدیگر جدا نشوند
تا آنگاه که بحوض کوثر نزد من آیند ای ولی مومن
این حدیث مع ما قبله بحسب مفهوم نص قاطعست
هم بر خلافت و هم بر افضلیت مرتضی دلالت
بر آنکه خلیفه اکبر که آن کتاب الله است چنانکه
واجب التعظیم و مقتدی به است همچنانست

هم

یک

اصغر

خلیفه اصغر که اهل البیت اند و لهذا عترة را ثقلین
فرموده اخذ بزمان و حقوق ایشان ثقیل و
مستصعب است مگر مومنان و در مواضع
متعدده اهل بیت که اصحاب کسا و آل عبا اند بفضل
و شرف مخصوص جناب کبریا و حضرت مصطفی اند از آنجمله
بآیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا در جمیع تفاسیر آمده است که چون این
آیه فرود آمد حضرت مصطفی علی و فاطمه و حسن و حسین را
مخصوص کرد و فرمود اللهم هولاء اهل بیتی خاصة و در باب ذبیح
گفته شود و در وسیلة المتعبدین عمیر بن جمیع از جابر روایت
کند که حضرت مصطفی علی و فاطمه و حسن و حسین را بعبا
پوشانید و فرمود اللهم هولاء اهل بیتی اللهم اذهب
عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا قالت عایشه فذهبت
ان ادخل راسی فمنعنی فقلت یا رسول الله الست من
اهلک فقال انک علی خیر انت علی خیر یعنی عایشه گفت
که چون رسول ایشان را بعبا پوشانید و از برای ایشان
دعا کرد من رفتم که سر خود را در زیر عبا کنم آنحضرت
مرا منع کرد گفتم یا رسول الله آیا نیستم من از اهل تو
فرمود که تو بر خیری تو بر خیری عظیمی چه اینکه ترا بنکاح خود
در آوردم این شرف ترا کافیست و در روایتی دیگر فقلت

یا رسول الله

یا رسول الله اما انا من اهلک قال تنحی و انک علی خیر عایشه
میگوید گفتم یا رسول الله من از اهل بیت توام یعنی
منع مرا مکن اگر با شما سر زیر عبا کنم آنحضرت فرمود
دور باش و بدرستی که تو بر خیری و حدیث عبا را ام سلمه
هم بروایات متعدده گفته و در آخر یک روایت میگوید
فقلت یا رسول الله الست من اهلک قال انک علی خیر
یعنی چون حضرت رسالت آل عبا را بعبا پوشانید
و آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
خواند گفتم یا رسول الله من از اهل بیت تو نیستم فرمود
که بدرستی که تو بر خیری عظیمی یعنی ترا این شرف بس است
که زن من باشی و در روایت دیگر از ام سلمه که ان النبی
اشتمل بالعباء ثم الصق ظهر علی ابن ابی طالب الی صدره
و ظهر فاطمه الی ظهره و الحسن و الحسین عن یمینه و شماله
ثم عمهم و غطیهم بالعبا قالت ام سلمه لقد لفهم رسول الله
حتی انه جعل اطراف الکساء تحت قدمیه ثم رفع
طرفه الی السماء و اشار بسبابته و ما کان بیمینه و قال
اللهم هولاء اهل بیتی و حامتی انا سلم لمن سالمهم و حرب
لمن حاربهم اللهم وال من والاهم و عاد من عاداهم و انصر
من نصرهم و اخذل من خذلهم قال رسول الله و جبرئیل معهم
قال و انا معکم یا محمد قال نعم یعنی ام سلمه گفت که پیغمبر عبا

بر خود پوشید وپشت مرتضی بر سینه خود کرد وامام حسن
وامام حسین را از دست راست وچپ خود نشاند بعد ازان
همگی ایشان را در گوشه عبا پیچیده ام سلمه گفت
که رسول ایشان را بعبا پیچید تا بحدی که اطراف وکنارهای
کسا را در زیر هر دو قدم خود استوار کرد وبعد ازان نظر
بسوی آسمان کرد وبانگشت شهادة اشاره فرمود وحال
آنکه از روی آن حضرت پیدا بود وگفت ای بار خدای
اهل بیت وحمایت کننده شریعت مرا ایشان گردانند پس با
وصلح با ایشان وانکسی که با ایشان صلح کند وجنگ وجنگ
با انکس که با ایشان جنگ کند ای بار خدای دوست دار دوست انکس
باش که با ایشان دوستی کند ودشمنی کن با انکسی که با ایشان
دشمنی کند وناصر ایشان را منصور گردان وخاذل وترک
کننده نصرة ایشان را مخذول کن وحضرت رسالت صلعم
فرمود که جبرئیل امین درجینی دعا آمین میگفت بعد ازان
جبرئیل گفت ﷺ یا محمد در این دعوات با شمایم رسول
فرمود ثبت وصاحب کشاف حدیث عبا را از عایشه روایت
کرده در تفسیر آیه فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا
ونساءکم وانفسنا وانفسکم که در شان وفضل اهل البیت
جانکه در باب دوم بتقدیم رسد وگفت وفیه دلیل
لا شیء اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء یعنی درین
حدیث دلیل قویست در فضل اصحاب کسا که هیچ شیء

ازان دلیل

ازان دلیل اقوی نیست وقاضی عضد تجاوز الله عن سیاته در مواقف
بقدر الوسع نفی افضلیت مرتضی کرده میگوید مراد بانفسنا درین آیه تنها علی
نیست بلکه جمع اقربا وخادم که بمنزله نفس ونید درین معنی داخلند بدلیل صیغه
جمع که انفسنا ست جواب گوییم که صاحب کشاف وغیر او از مفسران جمهور
در سبب نزول این آیه آورده اند که مراد از ابناءنا امامین است واز نساءنا
فاطمه واز انفسنا مرتضی است لا غیر چه حضرت رسالت روز مباهله این جماعه
نور الهی را مخصوص کرده بمباهله نصاری رفتند ودر صحیح مسلم از عامر بن سعد
بن ابی وقاص مرویست که لما نزلت آیة المباهلة دعا رسول الله علیا وفاطمة
وحسنا وحسینا فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی وچون فعل رسول الله تخصیص ایشان
کرده باشد پس دیگری را دخل نبوده باشد ومولانا قدس سره میفرماید مصرع نیست
حاجت شهره گشتن در کزند :: وچون این مقدمه ممهد شد اکنون بچهار تعریف موعود
آییم تعریف اول در بیان آل واهل ای ولی مومن بدانکه میان آل واهل بحسب
معنی فرق نیست چه حاصل آل اهل بود هاء اهل را بجهت قرب مخرج بهمزه
کردند وهمزه را بملین دادند آل شد چنانکه گویند هیاک وایاک وهیهات و
ایهات ودلیل ان اجماع نحاة است بر آنکه تصغیر آل اهیل است ومیگویند
تصغیر اشیا را باصل خود باز میبرد وبعضی گویند اختیار آنست که در جمادات
واسمای مجهوله اهل گوییم همچون اهل البیت واهل بغداد ودر حیوانات واسماء
معروف آل چنانکه آل الرسول وآل القوم وآل اعوج واعوج نام اسبی است در
قدیم الایام وآل در لغت بچند معنی آمده است اول سراب که در صحرا در میان

آب دیده میشود آل گویند وبعضی فرق کرده اند وگفته اند اگر قبل
از ظهر دیده شود آل بود واگر بعد از ظهر سراب باشد وبعضی عکس
این گفته اند وچوب خیمه را آل گویند وسواد شخص هر شئی را
وشوهر او وخویش وخواص سلطان را وحربه ماهی گیر را نیز
آل گویند وآل محمد بنی هاشم وبنی عبد المطلب اند وآل یس
عبارة از آل محمد است وآل پس حقیقت مجاز است اگر کسی گوید
که حضرت رسالت صلعم فرموده است که کل تقی آلی جواب گوییم
که آل در وضع لغت بر سبیل حقیقت مخصوص بقرابة است و
همچنین عترت وولد فاطمه است وهرگاه که آل بر سبیل مجاز استعمال
کنیم اطلاق بر سایر امت شاید بنابر آنکه هر که پیرو دین وملة کسی بود
آل او بود چنانکه الله تعالی میفرماید آل موسی وآل هرون وآل
فرعون پس کل تقی آلی از روی مجاز بود نه بر سبیل حقیقت بر تحقیق
این است که اگر شخصی وصیت کند که مال او را بآل رسول دهند
فقها صرف نکنند آن مال را الا بکسانی که صدقه بر ایشان حرام است

الشان

تعریف دویم در بیان عترت ای دل مومن بدانکه در لغت عترت
نافه مشک را گویند واصل وبنیاد درخت را عترت گویند وگفته اند
که عترت عشیرة است که با قربا نزدیک است وگفته که عترت ذریة است
واولاد فاطمه هم عشیرة واقربا نزدیک رسول الله وهم ذریة
رسول اند وبدلیل قوله تعالی اذ ابتلی ابراهیم علیه السلام ومن ذریته داود

وسلیمان

وسلیمان وایوب ویوسف وموسی وهرون تا آنجا که فرمود وعیسی والیاس
کل من الصالحین پس عیسی علیه ذریة ابراهیم نمیشود الا از جهة مریم وبدلیل
حدیثی که در فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله انصاری روایت
که قال رسول الله صلی الله وآله ان الله عز وجل جعل ذریة کل نبی فی صلبه
وان الله عز وجل جعل ذریتی فی صلب علی یعنی بدرستی که خدای عز وجل ذریت
وفرزندان هر پیغمبری را در پشت آن پیغمبر آفرید وذریت مرا در پشت
علی گردانیده است واز عمر خطاب مرویست که گفت که شنیدم از
رسول الله که میفرمود کل قوم فعصبتهم لابیهم الا اولاد فاطمة فانی
انا عصبتهم وانا ابوهم عصبة آن مرد را گویند که در میراث بر کسی

عصبه

که منفرد باشد همه مال میت را مالک شود یعنی هر قومی که باشند عصبه
ایشان پدر ایشان راست مگر اولاد فاطمه که بدرستی که منم عصبه
ایشان ومنم پدر ایشان تعریف سیوم در آنچه وارد شده در محبت ذوی
القربا واهل البیت اجمالا ای دل مومن در تفسیر واحدی که
باسباب نزول موسوم است از ابن عباس مرویست که چون آیه
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نازل شد صحابه گفتند
یا رسول الله من هولاء الذین امرنا الله بمودتهم یعنی کیستند
این گروه که الله تعالی ما را بمودة ومحبت ایشان امر کرده است
آنحضرت فرمود که علی وفاطمه وابناهما وزمخشری این حدیث را
در کشاف نزد تفسیر این آورده است واین حدیث در مسند

رسول الله

و در وسیط المتعبدین آمده است که قال صلی الله علیه و آله ان الله
عز و جل اجری علیکم المودة فی اهل بیتی و انی سائلکم غداً عنهم
فیحتف بکم فی المسئلة یعنی بدرستی که الله تعالی اجر و مزد مرا بر شما
همین دوستی با اهل البیت کرده و من در قیامت شما را در محبت ایشان
خواهم رسیدن در مبالغه و سوال کردن و قال صلی الله علیه و آله
ان الله فرض فرایض فوضعها فی حال و فرض ولایتنا اهل البیت
فلم یضعها فی حال من الاحوال میفرماید که الله تعالی بعضی واجبات
و تکالیف شرعی را بسبب غرضی یا مرضی از کردن عباد ساقط کرده
چون صوم در سفر مباح و حج و زکوة از فقیر و بعضی تخفیف کرده
چون قصر و جمع صلوة در سفر مباح و ولایت ما را که خانه دان نبوتیم بر
اهل اسلام فرض کرد و آنرا در هیچ حالی از ایشان وضع و تخفیف نکرد
قال صلی الله علیه و آله ما احبنا اهل البیت احد فزلت به قدم بعین
دوست نداشت ما را که خانه دان نبوتیم مجلسی که پای او لغزد و از طریق
و از طریق اعتدال در افتد ای دل مومن از اهل تعصب استفسار باید
نمود که مثل این آیات و احادیث که در شان اهل البیت و وجوب
محبت و ولایت ایشان آمده از هیچ صحابه آمده است تنبیه چهارم
در آنجه وارد شده از عدد ائمه اثنی عشر در جمع بین الصحیحین که
تالیف محمد حمیدی است از جابر بن سمره مرویست که رسول صلعم فرمود
یکون بعدی اثنا عشر امیرا کلهم من قریش یعنی باشد بعد از من دوازده

ام ولی

امیر و همگی ایشان از قبیل قریش باشند و بروایتی دیگر لا یزال امر
الناس ماضیا ما ولیهم اثنی عشر رجلا کلهم من قریش یعنی کار مردمان
بسامان نباشد مگر آنکه امیری ایشان کنند دوازده مرد از قریش
بروایتی دیگر لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة او یکون
علیکم اثنی عشر خلیفة من قریش یعنی همیشه این دین قائم باشد
تا روز قیامت چون باشد بر شما دوازده خلیفه از قریش روایتی
دیگر لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة من
قریش بروایت دیگر لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة
کلهم من قریش ای دل مومن بعد از نقل این اخبار مطالبه اهل تعصب باید نمود
بتعیین این دوازده خلیفه قریشی و تعیین نتوانند که ولاة و حکام این امت
از صحابه و بنی امیه و بنی عباس زیادة از پنجاه خلیفه بوده اند پس
بضرورة باید که اقرار کنند بائمه اثنی عشر اگرچه بصورة حکومت نکرده
بحسب معنی والی و خلیفة الله ایشان بوده اند یا خود اعتقاد نمایند
که این اخبار اگرچه در صحیحین آمده ضعیف و غیر صحیح است اگر کسی
گوید که از دو حدیث اخیر بقرینه الی اثنی عشر خلیفة معلوم میشود که این
دین عزیز است از ابوبکر تا دوازدهم خلیفه که بترتیب بعد از وی بوده
گوییم این تقدیر یزید علیه لعاین الله که از کلاب اهل النار است عزیز کننده
اسلام باشد با وجود رضا و امر بقتل قرة العین رسول صلی الله علیه و آله
نعوذ بالله من سوء الاعتقاد و الله یحکم بینهم فیما کانوا فیه یختلفون و سیعلم

بعض ۲

مرتضی

الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون الکون درفهرست ابواب واورد
کتاب شروع کنیم باب اول در ثبوت افضلیت مرتضی احادیثی که
در فضل آنحضرت وارد شده واین باب بر دولت وبیست دو حدیث
ومنقبت محتویست اول آنکه حضرت رسالت در شان علی فرموده
که اگر نباتات قلم و دریا مداد شود وپریان حساب کنند وآدمیان
نویسنده باشند فضایل مرتضی را شمردن نتوان ۲ فرموده که هرکه
فضیلتی از فضایل مرتضی بر زبان راند یا بدل گذراند گناه گذشته
وآینده او مغفور شود ۳ هرکه فضیلتی از فضایل مرتضی را بنویسد
همه ملایکه از بهر اکسی استغفار کنند چندانکه آن کتابت را رسم واثر
باقی بود ۴ هرکه فضیلتی از فضایل مرتضی استماع کند گناهی که بسمع کرده
باشد مغفور شود ۵ نظر بکتابت فضایل مرتضی کردن گناهی که بنظر
کرده مغفور گردد ۶ نظر بروی امیرالمومنین علی کردن عبادتست
وبزبان وبدل یاد کردن عبادتست ۷ حق تعالی ایمان هیچ بنده
قبول نکند مگر بولایت علی وبیزاری از دشمنان علی ۸ من وعلی یک نور
بودیم پیش از خلقت آدم بچهارده هزار سال الوهیت ۹ علی
از من بمنزله سر من است از جسد من ۱۰ اول کسی که در روز قیامت
کسوه کرامت در پوشد ابراهیم بود ودر بهشت دوم ۱۱ علی اقدم
قریش است بایمان واوفی ایشانست بعهد الله واقوم ایشان
بامر الله واقسم ایشانست برابری وسویت واعدل در رعیت

[illegible]

وابصرایشان

وابصر ایشان در حکم وقضیت واعظم عند الله از روی مزیت ۱۲
فرمود که اگر اخبار میکردم بهمه مناقبی که در فضل وکمال علی نازل
شده است وهیچ موضعی پای ننهادی الا که خاک آن موضع را مردمان
جهت تبرک برداشتندی ۱۳ فرمود یا علی اگر نه بیم آن بودی که طایفه
چند از امت من در حق تو بگفتندی آنچه نصاری در حق عیسی گفتند
من امروز در کمالات تو گفتمی که آن قول بهر مسلمان که میرسید خاک
پای ترا وآب وضوء ترا بجهت شفا وتبرک برمیداشتند ۱۴ تو در
آخرت از جمیع مردمان بمن نزدیکتری ۱۵ تو در حوض کوثر قایم مقام
منی ۱۶ اول کسی که بر حوض کوثر آید تویی ۱۷ اول کسی که از امت
من با من بجنت گذرد تویی ۱۸ شیعه تو در قیامت بر منبرها از نور نشسته
سیراب وسفید روی در همسایه من باشند ودشمنان تو برعکس این ۱۹
حرب وصلح کردن با تو حرب وصلح کردن با من بود ۲۰ نهان تو
نهان منست واشکار تو آشکار من ۲۱ فرزندان تو فرزندان منند و
گوشت وخون تو گوشت وخون منست ۲۲ حق با تو ودر دل تو ودر پیش
چشم تراست ۲۳ ایمان آمیخته است با گوشت وخون تو چنانکه آمیخته
شده با گوشت وخون من ۲۴ دشمنان تو بحوض کوثر نیایند ودوستان
تو از حوض کوثر غایب نشوند ۲۵ فرمود یا فاطمه که حق تعالی بخلق
خود بگنظر کرد واز اهل زمین مرا اختیار فرمود وبرسالت فرستاد
ودوم نوبت نظر کرد وشوهر ترا اختیار فرمود ومرا امر کرد که اورا

وبر زبان تو

وصی خود کردام ۲۶ و اکبر صحابه است بعلم و اعظم ایشانست بحلم
و اقدم باسلام و بروایتی دیگر اعظم است بعلم و اکثر بحلم ۲۷ وصی من
بهترین اوصیاست و او شوهر تست ۲۸ چون سورهٔ برائت فرود آمد
پیغمبر از کتابت فرموده بدست ابابکر داد و بمکه فرستاد در موسم
حج از ابر کفار خواند بعد ازان که سه روز از رفتن ابابکر گذشته جبرئیل
امین علیه السلام از نزد رب جلیل فرود آمده گفت که مضمون این سوره را
می باید که تو رسانی یا کسی رساند که از تو باشد پس مصطفی صلعم فرمود
که علیاً منی و انا منه و لا یؤدی عنی الا علیاً و مرتضی را در عقب ابو بکر
فرستاد تا سوره را ازو بستد و او را باز گردانید ۲۹ اهل جفا در حق
وی بعد از وفات حضرت مصطفی صلعم نا سزا گفتند در حضور ابن عباس
و ابن عباس در تاب رفت و یازده منقبت در حق مرتضی گفت
و این مجموع بتفصیل خواهد آمد ان شاء الله تعالی باب دوم در ثبوت افضلیت
مرتضی بر سبب شرف محل ولادت و استحقاق خلافت بنص حدیث
و آیه مشتمل بر نه حجت و منقبت ۱ بنص آیه انما انت منذر و
لکل قوم هاد که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت فرموده که منم
منذر و علی است هادی و بدست مبارک خود اشاره بمرتضی کرد و فرمود
که یا علی اهل هدایت بواسطهٔ تو هدایت یابند چنانکه در باب دهم تقریر
کرده شود و مع هذا جمیع بنی هاشم و هشت نفر از اعیان اصحاب متفقه
بر امامت و خلافت و افضلیت مرتضی قایل بودند ۲ بنص انما ولیکم الله

[illegible]

ورسوله

و رسوله و الذین آمنوا که مرتضی است ۳ بنص حدیث غدیر خم که رسول
صلی الله علیه و آله با صحابه فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و
بروایتی دیگر فرمود که من اولی الناس بالمؤمنین پیغمبر فرمود که من کنت
مولاه فعلی مولاه ۴ بنص حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی
۵ ابن مسعود روایت کند که با رسول الله گفتیم که علی را خلیفه و قایم
مقام خود کن آنحضرت تبسم نمود فرمود که هرگز این کار نخواهید کرد و الله
اگر چنین کنید و مطیع وی شوید البته شما را بجنت برد و بجنت گذارید
۶ بنص حدیث علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی ۷
بحکم حدیث علی یعسوب المؤمنین ۸ علی اخی و مولی المؤمنین من بعدی
۹ و هو الخلیفة فی الاهل و المؤمنین من بعدی باب سیوم در ثبوت
افضلیت مرتضی بجهة سبق اسلام و کمال علم و زهد و نصرت دین و جمع
کمالات و فضایلی که استحقاق افضلیت داشته درین چهار منقبت
منحصر است و این باب مشتمل بر چهار فصل است ۱۶ حجت و منقبت
۱ علما اتفاق کرده اند بر آنکه اول کسی باسلام در آمد از مردان
علی بود ۲ پیغمبر با مرتضی فرمود که تو اول مسلمانان و تو اول مؤمنان
۳ فرمود که علی بن ابی طالب اول مردم است هم در اسلام و هم در
آمدن بحوض کوثر ۴ فرمود که فرشتگان بر من و علی هفت سال صلوات
فرستادند جهة آنکه کلمه توحید با سمان مرتفع نمیشد الا ازمن و علی
۵ آنکه علم علی تا غایتی است که حکم میکند میان اهل تورات بتورات

بقرآن

ومیان اهل انجیل بانجیل ومیان اهل زبور بزبور ومیان اسلامیان
۶ انکه علم وی تا حدیست که اگر خواستی که از آمدن وشدن هر کسی
وازجمیع امور او خبر دادی واگر خواستی از تفسیر بای بسم الله هفتاد شتر
بار کردی ۷ پیغمبر فرمود که حکمت ده بخش است ومرتضی را نه بخش داده اند
وبه همه عالمیان یک بخش وازابن عباس منقول است که گفت که مرتضی نه
بخش علم یافت ودر بخش دهم با مردمان شریک شد ۸ انکه عمر در ایام
خلافت خود در حق سه ضعیفه در سه نوبت حکم کرد برجم ومرتضی حکم
رجم او را بیان کرد ۹ پیغمبر فرمود یا علی حق تعالی ترا بزینتی
مزین کرده که بندگان خود را بزینتی محبوب تر از آن نکرده است
۱۰ فقرا ومساکین را راضی شده اند که تو امام ایشان باشی وتو راضی
شدی که ایشان اتباع تو باشند ۱۱ بر ساق عرش نوشته است که
تایید ونصرت رسول بواسطهٔ علیست ۱۲ انکه مرتضی عبد الله مبعوث است
بر قلع کفار وقمع اشرار بدلیل حدیث لیبعثن الله علیکم چنانکه گفته
شود ۱۳ حق تعالی دل مرتضی را بایمان امتحان کرده است ۱۴ تغلیب مرتضی
بخاصف النعل والمقاتل علی تاویل القرآن باب چهارم در ثبوت
افضلیت مرتضی بسبب افتراض محبت ووجوب موالات ومودت
وی مبرهن بر ۱ حجت ومنقبت انکه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمود
که الله تعالی محبت علی را بر خلق فرض کرده است ۲ فرمود که جمیع انبیا
بولایت علی مبعوث شده اند ۳ فرمود که حق تعالی ولایت علی را

بر آسمان وزمین عرض وفرض کرده است ۴ فرمود که اگر خلق بر محبت
علی مجتمع شدندی دوزخ مخلوق نشدی ۵ فرمود که محبت علی حسنه ایست
که هیچ سیئه با وجود آن زیان ندارد ۶ فرمود محبت علی گناهانرا میخورد
چنانکه آتش هیزم را ۷ در قیامت رستگار علیست وشیعهٔ وی ۸
بنده مومن در قیامت بسعادت نرسد الا بمحبت علی ۹ محبت علی
براتست از آتش دوزخ ۱۰ در آسمان وزمین هیچ بنده نیست که محبت علی
او را نباشد که محبت او فرض است وبغض او کفر است ۱۱ محبت علی
عبادت است ۱۲ علیا سید فی الدنیا وسید فی الاخرة ۱۳ علی سید العرب
۱۴ سیدا فی الدنیا وانه فی الاخرة لمن الصالحین ۱۵ سید المسلمین
وامام المتقین ۱۶ بر صراط عبور نکند هر که با او برات بولایت علی نبود
۱۷ دوستان خود را بجنت برد ودشمنان خود را بجهنم بگذارد ۱۸ هر که
علی وفاطمه وحسن وحسین را دوست دارد در منزل من بود در جنت
۱۹ علی را در جنت خوی وخلق او خوی وخلق منست ولوشت وخون
او لوشت وخون منست ۲۰ هو قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین
هر بعدی بیعت ونقض کننده بیعت شکنان است وظالمان ودین
بیرون شدگان ۲۱ عمود وستونیست زیر عرش بدان نرسد مگر علی ومحبان
وی ۲۲ علی عمود وستون اهل جنت است ۲۳ هر که خواهد که تمسک نماید
بان شاخ یاقوت که در جنت است بمحبت علی تمسک نماید ۲۴ اگر بنده
علی نبود بوی جنت نشنود اگرچه هزار سال عبادت کرده وهزار حج پیاده

کذارده و بمقدار کوه احد طلا در راه حق صرف کرده و میان صفا
و مروه قطع کشته شده باشد ۲۵ هر که خواهد مرگ و زندگی وی چون
مرگ و زندگی رسول الله بود جلی تولا کند و قبول بکند باید ۲۶ علی رایت
علی رهبری و امام اولیاست و نور آنکس که اطاعت حق کرده است
و علی آن کلمات که حق تعالی از ابر متقیان لازم و فرض کرده است
علی آخر و ضهری و عضدی ۲۷ حق تعالی فرضیه هیچ بنده قبول نکند مگر
بمحبت علی حق تعالی از نور وجه علی هفتاد هزار فرشته آفریده است
که پیوسته تسبیح و تقدیس میکنند و ثواب آن بمحبان علی می‌بخشند ۲۸
حق تعالی بر صورت علی فرشته آفریده است که هر شبانه روزی دو بار از
جمعی هفتاد هزار فرشته بزیارت او می‌آیند و هر تسبیح و تقدیس که
میکنند ثواب آن از محبان علی می‌بخشند ۲۹ حق تعالی در شب معراج
با مصطفی بلغت علی سخن گفت

باب پنجم

در ثبوت افضلیت
مرتضی بجهت تلقیب و نعت حضرت مصطفی ایشان را بخلیفه و وصی
و غیر آن مخصوص کا ۱۷ محبت و منقبت است ۱ سید المسلمین ۲ امام المتقین
و مثل این دو منقبت در باب چهارم آمده ۳ حجة الله علی عباده
۴ حجة الله علی خلقه ۵ امیر البررة و قاتل الفجرة ۶ خیر البشر
۷ خیر هذه الامة ۸ خیر البریة ۹ خیر من یمشی علی وجه الارض ۱۰
وصی ۱۱ وارثی ۱۲ خلیفتی ۱۳ خلیلی ۱۴ موضع سری ۱۵ خیر من اخلف
بعدی ۱۶ یقضی دینی ۱۷ و ینجز موعدی و این منقبت در باب ... هم آمده

قاضی دینی

خیر

قاضی دینی الخلق و الخلیفة

باب ششم

در ثبوت افضلیت مرتضی
بواسطه تلقیب و نعت حضرت مصطفی ایشان را بصدیق و فاروق و کنیه
ابو تراب و ابو الائمة و غیره و این باب مبنی است بر دو فصل و یازده
محبت و منقبت ۱ امیر المومنین ۲ فاروق الامة ۳ یعسوب المسلمین
۴ الصدیق اکبر ۵ الانزع البطین ۶ اول کسی که با رسول الله مصافحه کند
در قیامت ۷ همواره رسول الله در آسمان اعلا ۸ افضل الصدیقین والکرام
علی الله ۱۲ ابو الحسن ۱۳ ابو الحسین ۱۴ ابو السبطین ۱۵ ابو محمد

باب هفتم

۱۰ در ثبوت افضلیت مرتضی بسبب تلقیب و نعت حضرت مصطفی
۱ ایشان را با میر المومنین و غیره و درین باب هفت محبت و منقبت است
اول امیر المومنین ۲ قاید الغر المحجلین ۳ سید المحجلین ۴ سید الوصیین و امام المسلمین
دو صفت در باب چهارم و پنجم گذشته ۵ امام الغر المحجلین ۶ عیبه علم الرسول
۷ خاتم الوصیین خیر الوصیین ۸ اولی الناس بالناس ۹ اولی الناس
بالنبیین ۱۰ خلیفتی ۱۱ وصیی ۱۲ خیر من اخلف بعدی ۱۳ یقضی دینی
و ینجز موعدی ۱۴ یبین لهم ما اختلفوا فیه من بعدی ۱۵ یعلمهم من تاویل
القرآن ما لم یعلموا ۱۶ یجاهدهم علی التاویل کما جاهدتهم علی التنزیل
۱۷ یقعد علی الصراط فیدخل اولیاءه الجنة و یدخل اعداءه النار ۱۸
درین باب هم آمده که حق تعالی فرموده که علی رایت علی هدی است
و امام آنکس که اطاعت مرا کرده و علی آن کلمه ایست که بر متقیان لازم کرده
۱۹ حق تعالی فرموده که اگر علی نبودی شناخته نشدی مومن ...

من و منه اولیاء من و منه ابنیاء من ۲ در این باب هم آمده که گوشت
و خون علی گوشت و خون منست و آمده است که علی است در فیض و
کمال و علم جزو اوست برادر هم در اخوت و همراه هم در سنام اعلی
و سنام کوهان شتر است باب هشتم در ثبوت افضلیت مرتضی بحکم
اخوت و مواخات حضرت مصطفی با ایشان و این باب منوط به
شش حجت و منقبت است ۱ آنکه در قیامت لوای حمد بدست علی بود
۲ میان حبیب الله و خلیل الله ایستاده باشد و در وی حله سبز پوشنده
۳ ندا از عرش آید که نعم الاخ اخوک علی ابن ابی طالب ۴ پیش
از خلقت سموات و ارض بدو هزار سال الوهیت رد در جنت نوشته
که علی اخو رسول الله ۵ خیر اخوانی علی ۶ انت اخی فی الدنیا و الآخرة
باب نهم در ثبوت افضلیت مرتضی بمعه بودن وی با حق
تعالی و حق با وی و بستن درهای بیوت صحابه که در مسجد بوده بغیر در
خانه وی و این باب منحصر است در دو فصل و سه حجت و منقبت ۱ علی
با قرآن و قرآن با علی است از همدیگر جدا نشوند تا بحوض کوثر رسند
۲ علی با حق و حق با علی است هرگز جدا نشوند از یکدیگر ۳ پیغمبر با مرتضی
علی گفت که ترا درین مسجد من رواست آنچه مرا رواست و بر تو آنچه
و منع و بست درین مسجد هرچه بر من واجب است و حفظ و بر تو واجب
وصی منی و امر ادا کنی و وعدهای مرا بجای می آوری و بر سنت من کشته
میشوی باب دهم در ثبوت افضلیت مرتضی بنص آیات و احادیث

در شان

که در شان نزول آن آیات وارد شده و چون حصر و تعداد فضایل و مناقب
این باب متعذر و متعسر بود علی الاجمال تعریف کرده بتفصیل نپرداخت
باب یازدهم در ثبوت افضلیت مرتضی بسبب کفویت و تزویج وی
با فاطمه زهرا و درین باب ده فضیلت هشت حجت و منقبت ۱ اگر مرتضی
نبودی بتول زهرا را کفوی نبودی ۲ آنکه الله تعالی ولی آن و ولی الله بود و در
آسمان تزویج ایشان نمود ۳ آنکه جبرئیل ع از بهر ایشان خطبه و عقد نکاح
بست ۴ جمع ملایک که موجود اند شهود املاک آنحضرت بودند ۵ اشجار
و درختان در عروسی آن افضل صحابه و اکمل وجود بر حور و عین و ملایک
ملبوسات و منقوشات جنت نثار نمودند ۶ آنکه شجره طوبی بامر حق تعالی
بار گرفت و آن بار همه برات بود و حق تعالی در آن روز بعدد محبان اهل البیت
ملایکه از نوران نمود ۷ حضرت رسالت در حق آنحضرت گواهی داد
بسیادت هم در دنیا و هم در آخرت ۸ گواهی داده شد که آنحضرت از
بندگان صالح است در آخرت و در قرآن بندگان صالح عبارت
از انبیا و رسل است فی عبادک الصالحین فی زمرة الصالحین و کما قال العبد
الصالح عیسی علیه السلام و در فصل دوم تعداد و تسمیه اولاد مرتضی کرده
میشود ذکور و اناث انشاء الله تعالی باب دوازدهم در بعضی احادیث
که مستلزم افضلیت مرتضی است موضع بر چهار حرف حرف اول در حکایت
منع عمر رسول الله را در کتابت قرآن کتابت است که در مرض موت خواست نوشتن
حرف دوم در حکایت پیش نماز ابو بکر و تا خیر رسول الله و را حرف سوم در

ناجها

در قصهٔ فدک که روایت از وای خیبر و بانچه تعلق بدو دارد [illegible]
در بعضی روایات که بغرض ما متعلق است چون ابواب و مناقب کتاب را
بسبیل اجمال تعریف کردیم اکنون بسبیل تفصیل تعریف خواهیم کرد ان شاء الله
وتعالی ومنه التوفیق **باب اول** در ثبوت افضلیت مرتضی بنص
احادیثی که در فضل آنحضرت وارد شده است اخطب خطباء خوارزم
در مناقب از ابن عباس روایت کند که رسول الله صلی الله علیه واله
فرمود ان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس
کتاب ما احصوا فضایل علی بن ابی طالب یعنی اگر فرض کنیم که
جمیع نباتات قلمها شوند و دریا و محیط مداد گردد و دیوان و پریان
حساب کننده و آدمیان نویسنده باشند فضایل مرتضی شمردن نتوانند
و از علی علیه مرویست که رسول صلی الله علیه واله فرمود ان الله
تعالی جعل لاخی علی فضایل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من
فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن
کتب فضیلة من فضائله لم تزل الملائکة یستغفرون له ما بقی لتلک
الکتابة رسم ومن استمع فضیلة من فضایل علی غفر الله له الذنوب
التی اکتسبها بالاستماع ومن نظر الی کتاب من فضایله غفر الله الذنوب
التی اکتسبها بالنظر ثم قال النظر الی وجه علی ابن ابی طالب عبادة وذکره
عبادة لا یقبل الله ایمان عبد الا بولایته والبرائة من اعدائه
می فرماید بدرستی که الله تعالی برای برادرم که علی است فضایل جمع کرده

نظر

که از روی کثرت

از روی کثرت و بسیاری شمرده نشود پس هر که یک فضیلت
از فضایل وی از سر اقرار بدل و بزبان آورد الله تعالی گناه گذشته
و آینده او بپوشاند و بیامرزد و هر که یک فضیلت از فضایل او
بنویسد همیشه ملایک برای آنکس استغفار کنند مادام که آن کتاب را
رسم و اثر باشد و هر که یک فضیلت از فضایل وی استماع کند حق تعالی
آن گناهان را که باستماع و شنودن کسب نموده باشد بیامرزد
و هر که نظر کند در کتاب فضایل وی حق تعالی آن گناهان که بنظر کسب
کرده باشد بیامرزد و بعد از آن پیغمبر فرمود که نظر کردن بر روی امیر
المومنین علی عبادة است و یاد کردن عبادة است الله تعالی
ایمان هیچ بنده قبول نکند الا بولایت وی و بیزاری از دشمنان
وی **ای ولی مومن** چون در معارف تعریفات لسانی و بیانی معین است
که آن متعلق سمع است و این مخصوص بصر است و هرچه موجود است
یا در ذهن وجود دارد و از او وجود ذهنی و علمی خوانند و یا در خارج
و از او وجود عینی و فی نفس الامر هم گویند و وجود خطی و لفظی از
اقسام وجود خارجی اند لاجرم درین حدیث حصر مراتب وجود
فرمود پس در جمیع اطوار وجود هر که مشغول فضایل مرتضی باشد
مغفور الذنوب والخطایا باشد همچنین منقبت در فضایل السن است
و در نزال السالکین و مناقب خطیب از سلمان فارسی روایت
که گفت سمعت حبیبی المصطفی محمدا صلی الله علیه واله یقول

وی

كنت انا وعلي نورا بين يدي الله عز وجل مطبقا يسبح الله ذلك
النور ويقدسه قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام خلق الله
تعالى آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم نزل في شيء واحد حتى افترقنا
في صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء علي یعنی محبوب مرا که محمد است
شنیدم که میفرمود من و علی با همدیگر یک نور بودیم در پیش خدای
عز و جل که آن نور حضرت حق را تسبیح و تقدیس میکرد پیش از خلقت آدم
بچهارده هزار سال الوهیت که هر روز آن پنجاه هزار سال این جهان است
و چون حق تعالی آدم را آفرید آن نور را در پشت وی ترکیب کرد پس
همیشه در یکجای بودیم تا در پشت عبد المطلب از یکدیگر جدا شدیم
پس یکنیمش منم و یکنیمش علی است ای دلی مومن بجود همین یک حدیث
که در این کتاب ترادف یافته افضلیت ابوتراب ثابت است
اگر متعصب و اهل ایمان باشد و در مناقب خطیب بروایتی دیگر از امام
حسینی مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود کنت انا
وعلي نورا بين يدي الله تعالى من قبل ان يخلق آدم باربعة
عشر الف سنة فلما خلق الله تعالى آدم سلك ذالك النور في
صلبه فلم يزل الله ينقله من صلب الى صلب حتى اقره في صلب
عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمين قسما في
صلب عبد الله وقسما في صلب ابي طالب فعلي مني وانا منه لحمه
لحمي ودمه دمي فمن احبه فبحبي احبه ومن ابغضه فببغضي ابغضه

یعنی من و علی یک نور بودیم در پیش خدای تعالی از خلقت آدم چهارده
هزار سال الوهیت و چون الله تعالی آدم را آفرید نور را در پشت وی
در آورد پس همیشه حق تعالی آن نور را از پشتی به پشتی نقل میکرد تا آنگاه
که آنرا در پشت عبد المطلب قرار داد بعد از آن آنرا از پشت عبد
المطلب بیرون آورد و به دو قسم کرد قسمی در پشت عبد الله و در پشت
ابی طالب پس علی از منست و من از وی گوشت او گوشت منست و خون
او خون منست پس هرکه او را دوست دارد یقین که بسبب دوستی من او را دوست
داشته باشد و هرکه وی را دشمن داشت یقین که بسبب دشمنی من وی را
دشمن داشته باشد ای دلی مومن چون از حدیث متقدم لفظ جزء در قلیل
و کثیر مطلق مرشد لاجرم درین حدیث قسمه قسمین فرمود تا دلیل
صریح باشد بر سویت قسمت آن نور نبوت و ولایت صلی الله علیه
و آله از اینجا روشن گردد بر اهل اسلام افضلیت ابوالحسنین علیه
السلام و در مناقب خطیب و ترال ابرین و فردوس الاخبار از ابن
عباس مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی منی
مثل راسی من بدنی یعنی علی نسبت بمن همچون سر منست به نسبت
تن من و در وسیلة المتعبدین و غیر آن از براء ابن عازب مرویست
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی منی بمنزلة راسي من جسدي یعنی علی از
سر منست از تن من ای دلی مومن ازین دو روایت که درین چهار
کتاب آمده است منزلت و افضلیت ابوالحسنین مفهوم و مقرر است

جه خواص عشره وغیرها من القوی والکمالات مخصوص ومنوط به سرا
ودر فردوس الاخبار ومناقب ابن مردویه از ابن عباس مرویست
که رسول صلی الله علیه وآله فرمود اول من یکسی یوم القیمة
ابراهیم لخلته ثم انا لصفوتی ثم علی ابن ابی طالب یزف بینی وبین
ابراهیم زفا الی الجنة وروایت ابن مردویه درباب دهم در ایراد
آیات یوم لا یخزی الله النبی والذین امنوا معه گفته شد یعنی نخستین
کسی که روز قیامت حله وکسوة بهشت در پوشد ابراهیم بود علیه السلام
از جهة دوستی وی با حضرت حق بعد از آن من از جهة برگزیدگی کردارم
بعد از آن مرتضی میان من وابراهیم بسوی جنت زفاف کرده شود
زفافی وجه زفافی چون زفاف که عروس بخانه داماد بردن سبب
نهایت وصلت وغایت ابتهاج ومسرت بود وموجب احترام وتجلیل
مزفوف برانه بلفظ زفاف تعریف فرموده در صحیح هیچ بعید او
ازان در نفوس نتواند بود در حلیة الاولیا وکفایة الطالب ومناقب
خطیب از معاذ بن جبل مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله با مرتضی
فرمود اخصمک بالنبوة ولا نبوة بعدی وتخصم الناس بسبع ولا
یحاجک فیهن احد من قریش انت اولهم ایمانا بالله واوفاهم
بعهد الله واقومهم بامر الله واقسمهم بالسویة واعدلهم فی الرعیة
وابصرهم فی القضیة واعظمهم عند الله یوم القیامة مزیة
میفرماید که بر نبوت بر تو غالب میشوم چه بعد از من نبوت نیست و بهفت

منقبت بر تو غالب میشوی ومحکی از قبیله قریش در آن منقبت
با تو نزاع وجدال نتواند کرد ۱ تویی نخستین ایشان در ایمان آوردن
بخدای تعالی ۲ تویی بیشترین ایشان در وفا کردن بعهد وپیمان خدای
تعالی ۳ تویی بهترین ایشان در قیام نمودن بفرمان خدای تعالی ۴
عادلترین ایشانی در حق رعیت ۵ نیکوترین ایشانی در قسمت کردن
برابر وسویت ۶ بیناترین ایشانی در حکم وقضیت ۷ عظیم‌ترین ایشانی
نزدیک الله تعالی در روز قیامت از روی افزونی ومزیت وخطیب
خوارزم مثل این حدیث از جابر بن عبدالله روایت کرده است چنانکه
درباب دهم در شان مرتضی نزول ان الذین امنوا وعملوا الصالحات
اولئک هم خیر البریة گفته شد ان شاء الله تعالی ودر مناقب
خطیب از امام حسین علیه السلام مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمود ولو حدثت بکل ما نزل فی علی ما وطئ علی موضع
الی احد قدمه الا اخذ التراب یعنی اگر اظهار کردمی وحدیث گفتمی از جمیع
مناقبی که در شان مرتضی نازل شده است پای نهادی بر هیچ موضع
الا که خاک آن موضع را از باب جهة تبرک برداشتندی ودر مناقب
خطیب ووسیلة المتعبدین وغیرهما از مرتضی مرویست که پیغمبر ص
بمن گفت که در آن روز که فتح خیبر کرده بود بحضرت پیغمبر آمدم و
گفت که یا علی لولا ان تقول فیک طوایف من امتی ما قالت النصاری
فی عیسی لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر بملا من المسلمین الا اخذوا

من تراب رجليك وفضل طهورك يستشفون به ولكن حسبك
ان يكون مني وانا منك ترثني وارثك وانت مني بمنزلة هرون
من موسى الا انه لا نبي بعدي انت تؤدي ديني وتقاتل على
سنتي وانت في الاخرة اقرب الناس مني وانك غدا على الحوض
خليفتي تذود عنه المنافقين وانت اول من يرد على الحوض
وانت اول داخل الجنة من امتي وان شيعتك على منابر من نور
رواء مرويون مبيضة وجوههم حولي اشفع لهم فيكونون
غدا في الجنة جيراني وان عدوك ظماء مظمؤون مسودة
وجوههم مقمحون حربك حربي وسلمك سلمي وسرك سري وعلا
علانيتي وسريرة صدرك كسريرة صدري وانت باب
علمي وان ولدك ولدي ولحمك لحمي ودمك دمي وان الحق معك
والحق على لسانك وفي قلبك وبين عينيك والايمان مخالط
لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي وان الله عز وجل امرني ان ابشرك
انك وعترتك في الجنة وان عدوك في النار لا يرد على
الحوض مبغض لك ولا يغيب عنه محب لك قال فخر علي لله
تعالى ساجدا وقال الحمد لله على ما انعم به علي من الاسلام
وعلمني القرآن وحببني الى خير البرية خاتم النبيين وسيد
المرسلين احسانا منه وتفضلا ورواه وسيلة الحنفي
لولا ان تقول فيك طوائف من امتي ما قالت النصا

في عيسى

في عيسى لقلت قولا لا تمر بملا الا اخذوا تراب رجليك وفضل
طهورك يستشفعون به ولكن حسبك ان تكون مني كهرون
من موسى الا انه لا نبي بعدي وانك تبرئ عني ذمتي
وتقاتل على سنتي وانك في الاخرة معي وانك على الحوض
خليفتي وانك اول من يلبس معي وانك اول من يدخل
الجنة معي من امتي وان شيعتك على منابر من نور مبيضة
وجوههم اشفع لهم ويكونون جيراني وان حربك حربي
وسلمك سلمي وان سرك سري وعلانيتك علانيتي وان
الحق معك على لسانك وفي قلبك وبين عينيك وان الايمان
مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمي ولن يرد على الحوض
مبغض لك ولن يغيب عنه محب لك قال فخر علي عليه
السلام ساجدا وقال الحمد لله الذي انعم علي بالاسلام
آخر الحديث مفهوم ابد کم اگر نه بیم آن بودی که طایفه چند از امت من
بگویند انچه نصاری در باره عیسی گفتند مرا در در کمالات و فضائل تو سخن
گفتی که از قول هیچ قومی و گروهی از مسلمانان نرسیدی الا که خاک هر دو پای
ترا و باقی آب وضوء ترا به تبرک فرا گرفتندی و سبب آن شفا یافتندی
ولیکن ترا این فضل کافی است که تو از من باشی و من از تو و تو از من
میراث یابی و من از تو میراث یابم و تو از من بمنزلت آن داشته باشی که هرون
از موسی داشت اما فرق در این باب همین است که بعد از من هیچ پیغمبر

نیست دوستدارم و حوض مرا داد الهی و براجیای سنت من قال لی
و کار زار نامی دوستدار آخرت اقرب و نزدیکتر بمرا ازجمیع مردان
بدرستیکه تو فردا بر حوض کوثر خلیفه و قایم مقام منی و منافقان را
از حوال حوض میرانی تحقیق کسی که سوی من باب حوض کوثر آید
تو بنی و از آمت من تحقیق کسی که بجنت درآید تو بدرستیکه شیعه و
گروه تو بر منبرهای از نور نشسته باشند سیراب بوده و خواهند بود
و روی ایشان سخت سفید شده در حوالی من باشند و من ازبرای
ایشان شفاعت خواهم فردا در جنت همسایه من باشند و بدرستی
که دشمنان تو تشنه لب بوده و خواهند بود و روی ایشان سخت
سیاه شده متحیر یعنی از غلبه گریه بیهوشی افتاده باشند و بدرستی
که حرب کردن با تو با شد حرب کردن با من و سلم و صلح تست
بیشک صلح من سر و نهان تو سر و نهان منست و علانیه و آشکار تو
آشکار منست و سریرة صدرک یعنی دلی که در سینهٔ تست چون
دل که در سینهٔ منست و تو باب علم منی و بدرستیکه فرزندان تو فرزندان
منی اند و گوشت تو گوشت منست و خون تو خون من و بدرستی که حق
با تو و بر زبان تو و در دل تو و در میان نظر تو هست و بدرستی که ایمان
با خون و گوشت تو آمیخته است چنانکه با خون و گوشت من آمیخته
بدرستیکه الله تعالی مرا فرموده است که ترا اشارة دهم بآنکه تو
و عترهٔ و ذریت تو در جنت باشند و بدرستیکه دشمنان تو سوی تو

آب حوض کوثر بیابد و هرگز دوست دار تو از حوض کوثر غایب
نشود راوی گوید که مرتضی گفت من برای حق سبحانه و تعالی
بسجود در افتادم و گفتم الحمد لله ستایش خدا را از آنچه انعام
کرد و بر من از عطایا اسلام و مرا قرآن تعلیم داد و دوست گردانید بمن علم ما
که خاتم النبیین است محبوب گردانید آن احسان و فضل خود
و در کفایت المطالب از ابو هریره مرویست که قالت فاطمه یا
رسول الله زوجتنی به علی ابن ابی طالب و هو فقیر لا
مال له فقال یا فاطمه اما ترضین ان الله اطلع علی الارض
اطلاعة فاختار منها رجلین احدهما ابوک و الاخر بعلک
یعنی فاطمه الزهرا علیها السلام گفت ای رسول خدا مرا با مرتضی
جفت کردی و حال آنکه او مرد فقیر است و هیچ مال ندارد آنحضرت فرمود
که ای فاطمه راضی نیستی به شوهری او بدرستیکه الله تعالی بر اهل زمین مطلع
شد و از زمین دو مرد اختیار کرد یکی پدر تو و یکی شوهر تو است و در مسلسلة
المتعبدین مثل این حدیث از ابن عباس مروی است فلما زوج رسول الله
فاطمه بعلی قالت یا رسول الله زوجتنی برجل فقیر لا شیء
له فقال النبی اما ترضین یا فاطمة ان الله عز و جل اختار
من اهل الارض رجلین فجعل احدهما اباک و الاخر
بعلک یعنی چون رسول الله فاطمه را بعلی تزویج کرد که او را هیچ
شیء نیست پس پیغمبر فرمود ای فاطمه راضی نیستی بشوهری و سا

بدرستیکه خدای تعالی از اهل زمین دو مرد اختیار کرد یکی را
پدر تو و یکی شوهر تو کردانید و در مناقب خطیب از سلمان
فارسی روایت میکند که گفت شنیدم که نبی الله را عارضه
دست داد و فاطمه زهرا بعیادت ایشان آمد و چون حضرت را
ضعیف و نحیف دید بگریست چنانکه اشک بر روی وی روان
شد آنحضرت فرمود که یا فاطمه ان کرامة الله ایاک
زوجتک من اقدمهم سلما و اکثرهم علما و افضلهم حلما
ان الله اطلع الی اهل الارض اطلاعة فاختارنی منهم
بعلک فاوحی الی ان ازوجه ایاک واتخذه وصیا
میفرماید که ای فاطمه بدرستیکه از جهت اکرام که خدا مر تو را
مر ترا تزویج کردم بکسی که اقدم صحابه است باسلام
واکثر ایشانست بعلم و افضل ایشانست بحلم و بدرستیکه الله
تعالی اهل زمین اطلاعی و نظر فرمود و مرا از ایشان
اختیار کرد و به نبوت و رسالت فرستاد و بعد از آن
بنوعی دیگر نظر کرد و از ایشان شوهر ترا اختیار کرد
و بسوی من وحی کرد تا او را با تو تزویج کردم و او را وصی
خود کردانم و در کفایت الطالب و جمل حدیث که حافظ
ابو نعیم در شان مهدی جمع کرده و در وسیلة المتعبدین
از دارقطنی که صاحب جرح و تعدیل است مروی شده و اما

روایت

به روایت از روایت از خطیب خوارزم اتم و اجمع است که ابو
هارون عبدی گفت از ابو سعید خدری درخواست کردم که مرا اخبار
کن بچیزی که از رسول الله شنیده باشی در فضل علی علیه السلام ابو سعید
گفت رسول الله بیمار شد و فاطمه بعیادت وی آمد چون رسول الله را
ضعیف و نحیف دید گریه بروی غالب شد و اشک بر روی وی روان
گشت و بروایة وسیله بر روی رسول جاری شد آنحضرت فرمود که
ما یبکیک یا فاطمة قالت اخشی الضیعة من بعدک یا رسول الله
فقال یا فاطمة اما علمت ان الله اطلع الی الارض اطلاعة
فاختار منها اباک ثم اطلع ثانیة فاختار منهم بعلک فاوحی
الی فانکحت و اتخذته وصیا اما علمت انه بکرامة الله ایاک
زوجک اعظمهم علما و اکثرهم حلما و اقدمهم سلما فضحکت فاستبشرت
اعطینا ست خصال لم یعطها احد من الاولین و لا الآخرین
روایت وسیله اینست که یا فاطمة ما یبکیک قالت یا رسول الله
اخشی الضیعة من بعدک فقال لها اما علمت یا فاطمة ان الله
اطلع الی الارض اطلاعة فاختار منها اباک رسولا ثم اطلع
ثانیة فاختار منها بعلک فامرنی ان ازوجک منه اعظم
المسلمین حلما و اکثرهم علما و اقدمهم سلما ما انا زوجتک فیه لیکن
زوجتک یا فاطمة انا اهل بیت اعطانا سبع خصال لم یعطها
احد و تمام این حدیث در مقدمه گذشت یعنی حضرت رسالت

یا فاطمه گفت ای فاطمه سبب گریه تو چیست فاطمه گفت که می ترسم
که بعد از تو بیکس شوم آنحضرت فرموده که ای فاطمه آیا ندانستی
که الله تعالی بسوی زمین نظری کرد و از روی زمین پدر ترا برسولی فرستاد
بعد از آن دوم نظر کرد و از اهل زمین شوهر ترا اختیار فرمود و بسوی
من وحی کرد تا ترا بنکاح وی درآوردم و او را وصی خود گرفتم آیا ندانستی
که بسبب کرامتی که الله تعالی با تو دارد ترا جفت کسی گردانید که اعلم
اصحاب است بعلم و اکثر ایشان است بحلم و اقدم ایشان باسلام پس
فاطمه عا از شادی بخندید و بشارت یافت و پیغمبر فرمود که ای فاطمه
ما که خاندان نبوتیم هفت خصلت و صفت و منقبت داده شده ام
و تعداد این حدیث و مناقب در مقدمه گفته شده است **ای ولی**
مومن با وجود تواتر و تکرار این احادیث و اخبار که در کتب اهل علماء
اخبار آمده است که حق تعالی از روی زمین حضرت مصطفی و مرتضی را
اختیار کرده است پس تو را این دو مظهر اولا باشد قاضی عضد صفی
این احادیث در مواقف آورده و گفته که حضرت رسالت با فاطمه
گفته که راضی نیستی ای فاطمه بدرستی که الله تعالی سوی اهل زمین اطلاعی
و نظری فرمود و پدر ترا اختیار کرد و دوم نظر کرد و اطلاع فرمود و شوهر
ترا اختیار کرد و بعد از آن ایراد این حدیث گفته شاید که علی را اختیار
کردن تمام من جمیع الوجوه نباشد بلکه اختیار کردن او برای جهاد
یا برای شوهری فاطمه بوده باشد **جواب** گوییم که شاید را درین باب

دخلی نیست

دخلی نیست چرا که در این کتاب قریب به پنجاه حدیث نامند که موید اخبار
و اعتقاد ما و دافع اعتبار شماست و شاهد عدالت ما است که این اختیار
مطلق است و بشوهری و جهاد مقید نیست دیگر میگوییم که از اهل زمین مصطفی
و مرتضی را اختیار کرد مضمون و مفهوم این حدیث و حدیث مقدم دلیل
افضلیت است چه در یک روایت میفرماید که الله تعالی از اهل عالم زمین
دو مرد اختیار کرد یکی را پدر تو و یکی را شوهر تو گردانید و در روایتی دیگر
میگوید که حق تعالی بسوی من وحی کرد تا او را جفت تو و وصی خود گردانم و وصی
با بهترین اوصیاست و قرینه کلام و اقتضای مقام بحسب ذوق و ادراک
دلالت میکند که حق تعالی از مردم این روزگار دو کس بخلعت کرامت
ممتاز کرده یکی را نبی خود و یکی را وصی آن نبی گردانیده است کیف چون
من لم یذق لم یدر بود عقل و تخیلات او حیرت فزود و لفظ فجعل
احدهما اباک والاخر بعلک دلیل واضح است بر آنکه بعلیت
و شوهری فاطمه علیها السلام علت و سبب اختیار نبوده است
تا قاضی عضد گوید شاید که اختیار برای شوهری فاطمه بوده
باشد بلکه علت اختیار مرتضی عنایت بی علت حق است
تبارک و تعالی که پیش از خلقت آدم بآن خلقت مشرف
و مکرم بود چنانکه در احادیث این کتاب مبین و مبرهن میشود
که پیش از عالم و آدم علی را اختیار نمود و در آن بعلیت زهرا
بعلیت کی باشد و اختیار مرتضی هم برای جهاد فقط بوده

باشد بل برای آن بود که جهاد کند و هم حامل معارف و علوم
رسالت پناهی و حاوی اخلاق و کمالات نامتناهی الهی
و جامع حقایق و هادی خلایق گردد و چندین هزار ولی
صاحب کمال از دامن دولت این سلطان ارباب
حال مکمل شوند و بیهقی در کتاب فضایل صحابه آورده است که رسول صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی
تقوه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته
فلینظر الی علی ابن ابی طالب چون هر نبی بصفتی از اوصاف کمال و نعتی
از نعوت جلال و جمال مخصوص و سر آمد شد چنان که بعد از صفت
نبوت افضل و اکمل صفات آدم علم بود و احسن و اتقن کمالات
نوح تقوی و اشهر و اظهر نعوت ابراهیم حلم و اغلب و اقرب
فضایل موسی هیبت و انفس و اقدس اخلاق عیسی عبادت بود لاجرم
حضرت رسالت مرتضی را بان نعوت و صفات و اخلاق و فضایل
و کمالات منصوص و مخصوص گردانید و چون الکمال اوصاف انبیا الوا
لعزم را جامع شده باشد تعین که افضل صحابه او بوده باشد قاضی عضد
خبر الطیر را که مثبت افضلیت مرتضی است آورده و بنفی مشغول
شده و خبر الطیر چنان بود که برای پیغمبر مرغی بریان کرده بهدیه آورده بودند
پیغمبر دعا کرد که ای بار خدایا کسی را بفرست که پیش تو دوسترین خلق
باشد که با من از این مرغ بخورد پس مرتضی آمده با آنحضرت از ان مرغ اکل

من کله کرد

نمود

فرمود و محبت و دوستی از حضرت حق کثرت ثواب و تعظیم باشد پس
مرتضی اکثر و افضل ثوابا باشد قاضی عضد گفت این حدیث افاده
آن نمیکند که علی در همه چیزی دوسترین خلق باشد نزد خدای جهت صحت
و تقسیم و ادخال کلمه لفظ کل و بعض یعنی شاید که استفسار و تفحص
کردن که دوسترین خلق است در کل شیء یا در بعض اشیا و علی هذا جایز
بود که علی اکثر ثوابا در امری باشد و در امر دیگر نباشد پس دلالت نکند
بر افضلیت علی مطلق جواب گوییم بر تقدیر ابو بکر افضل صحابه نباشد
و اگر هیچ آیتی از قرآن مجید در شان وی نیامده است مگر آیه
و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی که علما میگویند که این
آیه در شان ابو بکر نازل شده است چه بغیر او بر کسی صادق نیست و این
آیه عمده حجج و دلایل ایشان است بر افضلیت ابو بکر پس معارض را رسد
که گوید که این آیه افاده آن نمیکند که ابو بکر در همه چیز اتقی و در هر
کار ترین باشد چه شاید استفسار و تفحص کردن که در هر کار در هر است در
کل شیء یا در بعض اشیا و علی هذا افضلیت وی مطلق نباشد بلکه مقید
بود الکه میگویند و ما لاحد عنده من نعمة تجزی یعنی هیچ کس را
از بشر نزدیک ابو بکر هیچ نعمتی نیست که مستوجب جزا باشد اما اگر مقصود را
بر مرتضی نعمت تربیت و حق پروردن بود که مستوجب جزا و مستحق مکافات
بر ابو بکر نبود جواب گوییم که چه نعمت اکثر و اعظم از نعمت هدایت تواند
بود که حضرت رسالت قومی ضال جاهل را از ظلمت کفر و طغیان بنور

معرفت و ایمان آورد و جز زینت بلیه از ان باشد که جمعی ناپاک
ناشسته روی را باب جنات نبوة و رسالت از جناب بعد و صحابه که
تطهیر داده بساط قرب و نجات که مشرف گردانند و اگر حضرت رسالت را
نزدیک صحابه و جمیع اهل اسلام نعمة تجزی نبودی قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی نفرمودی یعنی بگوی ای پیغمبر صلعم
نمیخواهم از شما بر نعمت وحی رسانیدن و حق هدایت کردن هیچ اجری
جز مودت و محبت ورزیدن در حق اقربا من پس هرگاه که وحی رسانیدن
و گمراهان را هدایت کردن و اهل سعادت گردانیدن نعمت تجزی باشد
پس هیچ چیز نعمت تجزی نخواهد بود قاضی عضد این حدیث را که انت
اخی و وزیری و خیر من اترکه بعدی یقضی دینی و ینجز وعدی علی ابن
ابی طالب ایراد کرد و گفت این حدیث دلالت میکند بر آنکه علی
بهترین و فاضلترین کسی است از جهة وام گزاردن و وعده بجای آوردن
نه بجمیع الوجوه بل از این جهت بهتر است بنا بر آنکه یقضی دینی مفعول
دوم اترکه است یا خود حالیست از آن مفعول جواب گوییم که
یقضی دینی و ینجز وعدی دو احتمال دارد یکی آنکه خبر مبتدا محذوف
باشد یعنی هو یقضی دینی و مقصود و مراد حضرت رسالت این احتمال
است بدلیل روایت وسیله که هو یقضی دینی و ینجز موعدی علی ابن
ابی طالب و در روایت ابن مردویه که و خیر من اترکه بعدی علی ابن ابی
طالب و غیر آن روایت چنانکه در باب نجم گفته شود و علی هم مرتضی

بهترین

بهترین و فاضلترین باشد مطلقا نه آنکه از جهتی باشد و از جهت دیگر نباشد
جواب در مسند از ابو بکر مرویست که ان النبی بعثه ببراءة الی اهل
بسورة
مکة لا یحج بعد العام مشرک و لا یطوف بالبیت عریان و لا
یدخل الجنة الا نفس مسلمة و من کان بینه و بین رسول الله مدة
فاجله الی مدته و الله بری من المشرکین و رسوله قال
فسار بها ثلاثا ثم قال لعلی الحقه فرد علی ابا بکر و بلغها انت
قال ففعل قال فلما قدم علی النبی ابو بکر بکی فقال یا رسول الله
حدث فی شیء قال ما حدث فیک الا خیر و لکن امرت ان
لا یبلغه الا انا او رجل منی یعنی چون سورة براءة فرود آمد حضرت
رسالت از الکاتبت فرمودند و بدست ابو بکر دادند و بمکه فرستادند
تا در موسم حج سوره بر کافران خواند و مضمون آن در پنج کلمه
بایشان رساند کلمه اول آنکه بعد از این سال هیچ مشرک حج نکند
۲ آنکه هیچ کس برهنه طواف نکند ۳ آنکه بجنت نمیرود مگر مسلمان
۴ چهارم آنکه رسول الله هرکه را مهلت داده باشد تا وقت معین چون
آن وقت آید یا اسلام آرد یا شمشیر ۵ خدا و رسول بیزارند از مشرکان
چون ابو بکر سوره برائت را گرفته روانه شد بعد از سه روز جبرئیل فرود
آمد که حق تعالی میفرماید که این سوره را بر کافران باید که تو خوانی یا
کسی که از تو باشد پس مرتضی را در عقب ابو بکر فرستادند تا او را باز گرداند
خود معنی سوره را بر کافران رساند راوی گوید که چون ابو بکر بوی

پیغمبر آمد گریست و گفت یا رسول الله بتو از زردهای در حق من چیزی
فرود آمد رسول الله فرمود که در حق تو بجز خیر و نیکی فرود نیامده و لکن
رهان یافته ام از حضرت حق که این سوره را باید که نرساند مگر من
یا مردی که از من باشد و در مناقب خطیب و مسند امام احمد از عمرو
بن میمون مرویست و چون روایت خطیب از روایت احمد مختصر تر
بود بدان اکتفا کردم قال کان ابن عباس جالسا اذ اتاه تسعة
رهط فقالوا یا ابن عباس اما تقوم معنا او تخلو بنا فقال
بل اقوم معکم وکان ادراک صحیحا قبل ان یعمی فحدثوه فلا
ندری ما قالوا فجاء ینفض ثوبه و یقول اف و تف و اف
وقعوا فی رجل له بضع و عشر فضائل لیست لاحد غیره وقعوا
فی رجل قال له النبی صلی الله علیه و آله لابعثن رجلا لا یخزیه الله
ابدا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله فاستشرف
لها مستشرف قال له این علی قالوا هو فی رحل یطحن قال
و ما کان احدکم یطحن قال فجاء و هو ارمد لا یکاد ان
یبصر قال فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلاثا فاعطاها ایاه
فجاء بصفیه بنت حیی راوی مسند میگوید که در پیش ابن
عباس نشسته بودم که نه نفر آمدند و با ابن عباس گفتند یا آنکه
همراه ما باشی یا خود ما را بگذار پس ابن عباس با ایشان گفت بلکه من هم
و همراه شما بیایم دران ایام چشم ابن عباس هنوز پوشیده نشده بود

وعمرو بن میمون

و عمرو بن میمون میگوید که ابن عباس همراه ایشان رفت و ما ندیدیم که
سخن گفتند و نمیدانستم که چه گفتند پس ابن عباس آمد و دامن فشان
میگفت اف و تف و اف چرک گوش است و تف چرک ناخن و اف
کلا ایست که در حین تضجر گفته شود و تف باستتباع آن گفته آید پس
ابن عباس گفت وقعوا فی غیبة رجل یعنی در غیبت و بدگویی مردی
افتاده اند که ده فضیلت بیشتر دارد که آن فضیلت بغیر از وی هیچکس را
نیست و بعد از ان بتعداد آن فضایل شروع کرد و گفت که افتاده اند
در غیبت مردی که فضیلت نخستین وی اینست که پیغمبر در روز گفت
جنگ فتح خیبر که البته فردا مردی را خواهم فرستاد که الله تعالی ورا هرگز
خوار و رسوا نکند و خدا و رسول خدا را دوست دارد و خدا و رسول خدا
ورا دوست دارند پس هر یک از صحابه منتظر بودند و چشم آن داشتند که خود
آن مرد باشند چون روز شد پیغمبر فرمود که علی ابن ابی طالب علیه السلام کجاست گفتند
که در منزل نشسته است و توشه همراهان را بدست خود آسیاب میکند و آرد
میسازد و قاعده چنان بودی که صحابه چون بغزا رفتندی هر چند نوبتی
نزول کردندی دیگری بجهت خدمت در منزل که نشستندی و باقی نیز آن مهمات
شدندی پس حضرت رسالت از روی انکار فرمود که هیچکس نبود غیر از علی
که آسیاب کشد و طحن نماید ابن عباس گوید که مرتضی چشم بسته آمد بنابر آنکه
بدرد رمد گرفتار بود حضرت رسالت آب دهن مبارک خود در چشم وی انداخت
فی الحال صحت یافت بعد از ان رایت که علم است بدست گرفته و [illegible]

و بدست مرتضی داد مرتضی رفت و فتح خیبر کرد و صفیه دختر حیی را

فضیلت اول

که زن پیغمبر شد آورد قال وبعث ابابکر بسورة البراءة التوبة
فبعث علیاً خلفه فاخذها منه وقال لایذهب بها الا رجل
هو منی وانا منه فضیلة ابن عباس گوید که پیغمبر سوره توبه را با ابابکر
فرستاد و مرتضی را در عقب وی روانه کرد تا سوره را ازو بستاند و پیغمبر
در حین فرستادن مرتضی فرمود که باید که این سوره را نبرد مگر مردی که وی

فضیلت دوم

از من و من از وی باشم ۲ قال صلی الله علیه وآله وسلم لبنی عمه ایکم
بنو عم النبی فی الدنیا والاخرة یقولها مرتین او ثلثا وهم سکوت
وعلی یقول انا فقال لعلی انت ولیی فی الدنیا والاخرة فضیلة ۳
ابن عباس گوید که پیغمبر صلی الله علیه وآله با عمزادگان خود فرمود که کدام
یک از شما با من بیعت ومتابعت میکنید و یار من میباشید در دنیا و
آخرت این کلمه را دو نوبت یا سه نوبت میفرمود و عمزادگان جواب
نمیدادند و مرتضی درین دو سه نوبت میگفت که من متابعت ونصرت تو میکنم
پس پیغمبر باو گفت که دوست و یاور منی در دنیا و آخرت فضیلت چهارم
قال ابن عباس وکان علی اول من آمن من الناس من بعد خدیجة
از ابن عباس مرویست که مرتضی نخستین کسی بود از مردمان که ایمان آورد
بعد از خدیجه و در روایت مسند باسلام در آمد بعد از خدیجه فضیلت پنجم
قال ووضع ثوبه علی علی وفاطمة والحسن والحسین وقال انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ابن عباس گوید که پیغمبر جامه بر مرتضی

و فاطمه

و فاطمه وحسن وحسین صلوات الله علیهم پوشید و آیه انما یرید الله
خواند چنانکه در مقدم گذشت قال وشری علی نفسه فلبس
ثوب النبی صلعم ثم نام مکانه فجاء ابوبکر وهو یحسبه
رسول الله صلی الله علیه وآله فقال له ان نبی الله قد انطلق
نحو بئر ام میمون فادرکه فانطلق ابوبکر فدخل معه الغار
وبات علی یرمی بالحجارة کما کان یرمی نبی الله وهو یتضور
وقد لف راسه بالثوب لا یخرجه حتی اصبح ثم کشف راسه
فقالوا انک للئیم کان صاحبک لا یتضور ونحن نرمیه وانت تتضور
وقد استنکرنا ذالک فضیلت ۶ ابن عباس گوید که مرتضی جان خود
بحضرت حق فروخت وخود را ایثار راه رسول الله گردانید زانکه جامه
پیغمبر پوشید در شب هجرت وبجای وی خوابید پس ابوبکر آمد و
پنداشت که این خفته پیغمبر است مرتضی باو گفت که پیغمبر
بطرف چاه ام میمون رفته است پس ابوبکر بحضرت پیغمبر ملحق شد
وهر دو بغار رفتند ابن عباس گوید دران شب کفار قریش بر مرتضی
سنگ می انداختند چنانکه هر شب با پیغمبر میکردند و مرتضی از درد
می پیچید و حال آنکه سر خود را از زخم سنگها بجامه پیچیده بود تا صبح
شد بعد از آن جامه از سر بیرون کرد واز روی خود برداشت کفار
گفتند که تو لئیم و بی طاقت بوده چرا که یار تو بر خود نمی پیچید در حالتی
که ما ویرا سنگ می گرفتیم و تو بر خود می پیچیدی و ما درین کار متردد می بودیم

که این کس نباید که محمد نباشد قال ابن عباس وخرج رسول الله صلعم
فی غزوة تبوک فقال له علی اخرج معک فقال له نبی الله
لا فبکی علی فقال علی له اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون
من موسی الا انه لیس بعدی نبی لا ینبغی ان اذهب الا وانت
خلیفتی ابن عباس گوید که پیغمبر در غزای تبوک از مدینه بیرون فرمود
مرتضی با وی گفت که همراه تو می آیم انحضرت فرمود که تو در مدینه باش پس
مرتضی بگریست پیغمبر با وی فرمود که ایا راضی نیستی انکه تو از جهان منزلت
داشته باشی که هارون از موسی داشت نشاید که هر جای روم الا که تو قایم
مقام من و خلیفه من باشی یعنی در حیوة و ممات **فصل ۷** و قال له انت
ولی لکل مومن من بعدی وهو منقبة نغز ابن عباس گوید که رسول الله
با مرتضی فرمود که تو بعد از من ولی و خداوند جمیع مومنین و مومنات قال
ابن عباس وسد رسول الله ابواب المسجد غیر باب علی قال
فیدخل المسجد جنبا وهو طریقه لیس له طریق غیره **فصل ۸**
ابن عباس گوید که رسول الله ابواب صحابه را که در مسجد بوده بر آورد مگر باب
علی را ابن عباس گوید که مرتضی با اهل خانه خود در خفت و بمسجد میگذشت
و حال انکه باب احتیاج میداشت و راهی دیگر خود درون مسجد بوده است
و قال من کنت مولاه فان علی مولاه **فصل ۹** ابن عباس گوید
که پیغمبر در حق مرتضی فرمود که هر کسی را که من خداوند باشم پس بتحقیق که خداوند
او علی است ای ولی مومن عجب اینست که با وجود این احادیث

السنة ناطقه ونصوص قاطعه اندر افضلیت ابوتراب علیه السلام
وارد است بخاری در باب فضایل ابوبکر آورده است که عمرو عاص
گفت چون از جیش ذات السلاسل باز گشتم از پیغمبر پرسیدم که کدام
یک از مردمان دوستتر است بسوی تو انحضرت فرمود که عایشه گفتم
از مردان فرمود که پدر او گفتم که بعد از او گفت که عمر و هم درین
باب روایت کند که عبدالله عمر گفت ما در زمان رسول الله هیچکسی را بر
رسول الله نمیدانستیم ابوبکر را افضل صحابه میدانستیم بعد از ان میگذاشتیم
اصحاب محمد را و یکی را برابر دیگری تفضیل نمیکردیم **شعر** وان الحجج ستغز
بعد حین ه اذا کان البناء علی فساد ا ه **ای ولی مومن** این
روایات و راویان را به بین و احادیث کتاب ما را بنگر و حکم
فرمای میان آن و این و در حدیث والله ما طلعت الشمس ولا
غربت بعد النبیین والمرسلین علی رجل افضل من ابی بکر دلالت
میکند که ابابکر از ابوتراب افضل است نه آنکه بعد النبیین والمرسلین
گفته اند در مرتضی نص و حدیث انفسنا وانفسکم نص حضرت مصطفی است
پس بحسب عرف و تمیز مستثنی است و در تحت افضلیت ابوبکر داخل
نیست بدلیل حدیثی که گفت انا و علی من نور واحد درین باب
گفته اند و بدلیل حدیثی که اهل تعصب روایت کنند نزد ایشان
بسی معتبر است که عایشه در حضور فاطمه زهرا از حضرت رسالت
پرسید که دوستترین مردمان بسوی تو کیست انحضرت فرمود که ابابکر

عایشه گفت بعد از آن گیست فرمود که عمر پس فاطمه از سر غیرت گفت
یا رسول الله لم تقل فی علیاً شیئاً هیچ سخن در حق علی نفرمودی رسول
فرمود که علی نفسی وهل رایت احداً یقول فی نفسه شیئاً یعنی
عایشه از جهت غیرتی رسید چرا که از جان و نفس خود از اینجهة علی را یاد
نکردم دیگر در نزول السایرین و فردوس الاخبار حدیثی روایت
میکنند که رسول فرموده است که ما من نبی الا وله نظیر فی امتی ابابکر
نظیر ابراهیم و عمر نظیر موسی و عثمان نظیر هرون و علی نظیری
و فی روایت اخری من اراد ان ینظر الی عیسی ابن مریم
فلینظر الی ابی ذر یعنی نیست الا که او را مانندی و نظیری است
در امت من ابوبکر نظیر ابراهیم است و عمر نظیر موسی و عثمان نظیر هرون
و علی نظیر منست و در بعضی روایات آمده است که هر که خواهد نظر کند
بسوی عیسی بن مریم نبی باید که بسوی ابو ذر نظر کند ای دل مومن اگر
انصاف باشد از این حدیث افضلیت برادر پیغمبر که ممسوس فی ذات الله
محقق میشود زیرا که چون رسول الله افضل و اکمل انبیا و رسل است
پس علی ولی الله که نظیر محمد است صلی الله علیه باید که افضل و اکمل جمیع
صحابه باشد و این سخنان که در کتاب ما می آید گفته بنسبت محکم و متین
است و بنسبت طالبان منبه و موقظ اما متعصبان نه در کثرت
روایت ملحوظ و نه در قلت عبارت محظوظ فذکر فی المثل حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله حالی برتیب آمد و خواهد که متعصب را با قرار و انصاف راه نماید الی ذات

ومشیئت حق معین نبود ای فقیر خود در جه حساب بود والله یهدی من یشاء
الی صراط المستقیم باب دوم در ثبوت افضلیت مرتضی از
جهة فضل و شرف محل ولادت و استحقاق مرتبه امامت و خلافت بنص
حدیث و آیت ای دل مومن بدانکه حضرت مرتضی در درون خانه کعبه بوجود
آمد روز جمعه سیزدهم ماه رجب بعد عام الفیل سی سال و گویند بیست و نه سال
مظل و گویند بیست و هشت سال و نزد شیعه روایة اول اصح است
و در درون خانه کعبه بغیر ابو تراب هیچ مولود موجود نشده بود و عام
الفیل جهة آن تاریخ شد که ابرهه صباح پادشاه حبشه دران سال لشکر
و فیل چند را بقصد خرابی کعبه فرستاده بود بسبب آتشی که از طرف
بادیه عرب در سیچه که معبد نصاری است افتاده و قصد هلاک
اصحاب الفیل بطیرا ابابیل در تفسیر سورهٔ الم ترکیف مذکور و مسطور است
و چون متعارف است که هر واقعه و حادثه که غریب و عجیب نماید از ا
مبدا تاریخ کنند لاجرم عرب آن سال را مبداء تاریخ کردند حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله در آن سال بوجود آمد و چون بعالم بقا نقل فرمود
مرتضی سی و سه ساله بودند و بعد رسول الله سی سال امام عالم و غوث
اعظم و قطب دایرهٔ بنی آدم و عالم پناه و خلیفه الله و قائم مقام رسول الله
او بود دانکه حضرت رسول الله الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر ملکا
عضوضا فرمود بدین حضرت اشارت نمود یعنی خلافت را اما مدت بعد وفات
من سی سال باشد بعد از آن بتغلب و اتفاق بود با اهلیت و استحقاق

و بروایت دیگر گویند

و بوده اند

چراکه مخصوص بالذات در آنکه آن ملک بسیار گزیده و برتران
گیرنده است اگرچه بعض صحابه برسم حکومت و اسم خلافه صوری معروف
بودند اما فی الحقیقه ابوالحسن بود که بکمال خلافه صوری و معنوی بر زبان
رسول مبعوث و منعوت و موصوف بود و لهذا در جمیع مشکلات بی زوال
وی براه میرفتند و بکرات و مرات گاه یا مفرج الکرب و گاه لولا
علی لهلک عمر میگفتند آری سال و سوال دیگر بیست و چهار سال و چند ماه
ممنوع بود از تصرف در احکام که مشکل میشود و بوصیت حضرت نبوت
صابر بمدارات زندگانی میفرمود و پنج سال و چند ماه بجهاد ناکثین
که بیعت شکنان و قاسطین که ظالمان و مارقین که از دین بیرون
شده کاشته ممتحن بود چنانکه حضرت رسول الله سیزده سال ممنوع
بود از تصرف در احکام نبوت و اوامر و نواهی رسالت گهی در شعب
که دره کوه است شش سال بحصار و گاهی بسنگ کودکان و سنگ کافران
گرفتار نه وی را استطاعت جهاد با کافران و نه قوت دفع مضرت
از مومنان بنا بر آنکه وعده ظهور اسلام و قوه دین مصطفی صلعم نرسیده
بود تا کار بکار رسید که از استیلای کفار و اذیت اشرار بعضی صحابه
و جعفر طیار بحبشه رفتند و بعض صحابه و حضرت رسالت بمدینه هجرت
کردند و ده سال که از عمر باقی بود بجهاد کافران و کشتن جهانی منافقان
ممتحن می بودند ارادت و سنت الهی بود در هر عصری بود
سنة الله التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا

ای ولی

و از جمله

ای ولی من بدانکه این امت بعد وفات حضرت رسالت در امامت
سرچشمه خلافت اختلاف کردند پس جمهور شیعه مثل جمیع بنی هاشم
و سلمان فارسی و عمار یاسر و ابوذر غفاری و مقداد بن الاسود
کندی و خزیمه بن ثابت که ذوالشهادتین است و ابو ایوب انصاری
و ابوسعید خدری و امثال ایشان از اصحاب صفه گفتند که خلیفه
و امام بعد رسول الله صلعم علی مرتضی است علیه السلام بجهة آنکه صفات
الهی و مجموعات کمالات نامتناهی بعد رسول الله او بود بنص آیات و احادیث
نامعدود و صفات و کمالات غیر محدود از الجمله بنص آیة و اولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله مبرهن باید که اولوا الارحام که خویشان
نزدیک اند احق و اولی اند بدیگران معنی در باب میراث مراد و اولی است
که از اولوا الارحام است نه ابوبکر پس بخلافت و جانشینی حضرت ابوالقاسم
باید که او احق باشد و اولی چه این احقیت و اولویت که اولوا الارحام را
بحکم کلام الله باید مکرر است از جمیع وجوه است نه از وجهی معین بنا بر آن
حکم اولویت این آیه مطلق است و بنص آیه انما ولیکم الله و رسوله
والذین امنوا الآیه بغیر متصرف در تمام امت مگر حضرت خدا و رسول
خدا و آن مومنان که در حین رکوع در نماز انگشترین بسایل دادند چنانچه
در باب دهم تقریر یابد پس هر چه خدا و رسول را از ولایت ثابت شود
امیرالمومنین را ثابت باشد چراکه معنی آیت بدلیل کلمه حصر چنین است
که در تمام امت الا حضرت الله تعالی و رسول الله و علی ولی الله نیست غیر

و جابر بن عبدالله انصاری

متصرف

ایشان و علی هذا صفت تصرف در خدا و رسول و مرتضی منحصر شده باشد
جه کلمه انما ولیکم الله از آلات و ادوات حصر است و جون این حرف معلوم شد
گویم که لفظ ولی در لغت عرب به معنی بسیار آمده است بمعنی متصرف که
احق و اولی بالتصرف عبارت از انست مجون ولی کودک و ولی زن و بمعنی ناصر
و در این ایت نشاید که ولی بمعنی محب و ناصر باشد بجهت اشتباه صدق این
قصر و عدم صحت این حصر زیرا که معنی ایت جنین شود که محب و ناصر شما
نیست الا خدا و مصطفی و مرتضی نه غیر ایشان پس محبت و نصرت مومنان در این
به وجود منحصر شده باشد و حال آنکه محبت و نصرت در ایشان منحصر نیست
بلکه عام است در جمیع مومنان بنص قول خدای تعالی والمومنون والمومنات
بعضهم اولیاء بعض یعنی جمیع مومنان محب و ناصر یکدیگرند و جون ولی
در این ایة بمعنی متصرف و اولی بالتصرف باشد پس از مومنان
آنکه متصرف بود باید که امام و قایم مقام سید الانام و قطب دایره
اسلام او باشد نه غیر او و **قاضی عضد** در مواقف گفت که ولی
در این ایت بمعنی ناصر است و اگر نه جنین باشد نظام ایت دلالت
کند بر آنکه مرتضی علی امام و اولی بالتصرف باشد در حال حیوة رسول الله
و این معنی باطل است **جواب** گویم که حضرت رسالت مرتضی را
در حال حیات خود امام المتقین و امام الغر المحجلین و امام الابرار
و امام من اطاع الله خوانده است جنانکه در باب جهارم و پنجم دفعه
مرور کرده و اولی بالتصرف گفته است جنانکه در حدیث الست اولی

یحب یعنی

بالمو

بالمومنین و غیره محض شود **قاضی عضد** در این باب شبهه دیگر آورده
گفت ولی در اینجا بمعنی اولی بالتصرف نیست جنانکه با آیتی که
قبل از او گذشته و آیتی که بعد از او آمده مناسبت ندارد
و آیه قبل اینست که یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود
والنصاری اولیاء بعضهم یعنی ای مومنان باید که فرا نگیرید جهودان
و ترسایان را ولی و ناصر خود جه ایشان ناصر یکدیگرند و آیه بعد
اینست که و من یتول الله و رسوله والذین امنوا
فان حزب الله هم الغالبون یعنی هر که محب و ناصر خدا
و رسول و مومنان باشد غالب خواهد آمد ~~بعضی~~ بود
جواب گویم که مقرر است که آیات قران منجم و متفرق فرود
آمده و بعضی صحابه از این نسق ترتیب داده اند و مشهور است
که آیه انما ولیکم الله و رسوله با آیات متقدم نازل نشده
بلکه منفرد فرود آمده است و آیه میان سابق و آیه انما ولیکم الله
جهار پنج آیه دیگر هست و بر تقدیر تسلیم گوییم که ولی در آیه انما
ولیکم الله اگر بمعنی محب و ناصر حمل کنیم همان محذور
که حصر محبت و نصرت است لازم آید و حال آنکه محبت و نصرت
مومنان در خدا و مصطفی و مرتضی منحصر نیست بلکه عام است
میان مومنان جنانچه تقریر یافت دیگر آنکه هم محذور لازم
آید اگر نظام دلیل شما و حجة ما بدین نسق باشد که متصرف

در شان نیست بغیر الله و محمد و علی و هر که محب و نصرت الله و محمد و علی ورزد بنا بر آنکه اولی بتصرف خداوند دین آیه نیست بعد از کر غالب خواهند بود و از قاضی عضد درین آیه شبهه دیگر ایراد کرده و گفت که الذین آمنوا جمع است و بر فرد واحد حمل جمع بر واحد متعذر و ممنوع است و دیگر گفت که نزول آیه در شان علی منافی شمول غیر او نیست بلکه مراد از الذین آمنوا علی است و امثال او از صحابه **جواب** گوییم که اخذ نقول اهل تفسیر و اعتماد بر نقل آن علما تحری احق و اولی است از سخن شما درین تحریر و تقریر و چون در جمیع تفاسیر آمده است که این آیه در شان آنحضرت نازل شده و بوی مختص است چنانکه در باب دهم مذکور شود پس حمل جمع بر واحد جهت تعظیم چرا جایز نباشد و حال آنکه وحشی که قاتل حمزه است و کافر حربی بود چون داعیه اسلام پیدا کرد و از فعل خود نادم شد میفرمود حضرت صمدیت در استمالت وی این آیه فرمود که یا عبادی الذین اسرفوا و بر لفظ الذین اسرفوا که صیغه جمع است اختصار نفرمود تا حرف ندا و یا کنایت سخن شما هم دلیل استعطاف است باز ضم نمود و دیگر تقدیر تسلیم سخن شما که مراد از الذین آمنوا علی است و امثال وی گوییم که چون این آیه در شان امیر المؤمنین نزول یافت پس اولویت تصرف وی را باصالت باشد و امثال وی را بفرعیت و تبعیت بود و بحکم الفضل للمتقدم فضل اصل بر فرع اظهر من الشمس است

ابتغی

وبنص حدیث غدیر که رسول صلی الله علیه و آله دست مرتضی گرفت و بالا برد بالان منبر رفت و فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسهم فقالوا بلی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه آیا من متصرف کردن در مؤمنان اولیتر از مؤمنان نیستم صحابه گفتند بلی فرمود که هر که را من اولی بتصرف باشم پس علی اولی بالتصرف باشد **زهرا روایت میکند** که حضرت رسول چون از حجة الوداع بازگشت در غدیر خم نزول فرمود در گرما گرم و گفت ایها الناس من اولی الناس بالمؤمنین یعنی ای مردمان کیست اولیتر مردمان بتصرف کردن در مؤمنان صحابه گفتند الله و رسوله اولی بالمؤمنین یعنی خدا و رسول اولیتر است سه نوبت آن سوال میکرد و صحابه این جواب میگفتند در نوبت چهارم برخاست و دست مرتضی را گرفت و فرمود که اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و این سخن را سه نوبت مکرر کرد یعنی ای بار خدای هر که را من اولی بتصرف باشم علی اولی بتصرف باشد و در آخر این حدیث فرمود که الا فلیبلغ الشاهد منکم الغائب یعنی آگاه باشید باید که تبلیغ کند و برساند این سخن را آنکه از شما حاضر است بکسی که غایب است **و در وسیلة المتعبدین** از براء بن عازب روایت است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال الست اولی بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی قال الیس ازواجی امهاتکم قالوا بلی قال فان هذا ولی من انا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من

داه

ناقصه

قال فلقیه بعد ذلک عمر فقال له هنیئاً لک یا ابن ابی طالب
اصبحت وامسیت مولای ومولی کل مومن ومومنة یعنی
مصطفی دست مرتضی گرفت در روز عید غدیر خم و با صحابه گفت
ایا من در تصرف شما اولیتر از مومنان نیستم گفتند بلی یا رسول الله بار
دیگر گفت ایا من بتصرف کردن در هر مومن اولیتر از آن مومن نیستم
گفتند بلی یا رسول الله گفت زنان من مادران شما نیستند گفتند بلی
فرمودند که بدرستی که این کس یعنی مرتضی همکره مولی و خداوند
انکس است که من مولی و خداوند او باشم و از بهر مرتضی دعا کرد
راوی گوید که عمر بعد از آن مرتضی را در راه دید و تهنیت کرد و گفت
هنیئاً لک یعنی گوارنده باد ترا این منقبت ای پور ابو طالب در این
بامداد با خود گفت درین شبانگاه خداوند من و هر مومن و مومنه
شدی ای ولی مومن تهنیت و عرفان عمر دلیل واضح است که
مراد از اولی در این احادیث جز اولی بالتصرف نیست چه اگر مراد
ناصر بودی تهنیت را وجهی نبودی چرا که نزد جمیع صحابه بظهور
آیات واقوال وافعال روشن و مبین بود که مومنان ناصر و معین
یکدیگرند پس اگر از جمله مومنان یک شخص را ناصر بودن [illegible] یا
تهنیت کنند تحصیل حاصل بلکه عبث باشد در مناقب ابن مردویه از
ابن عباس روایت که پیغمبر فرمود ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم
قالوا بلی یا رسول الله قال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه

در باب دهم

در باب دهم در سبب نزول یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
روایت کرده شده در مناقب خطیب و مسند احمد از بریده اسلمی
روایت که گفت در خدمت مرتضی بسوی یمن بغزا رفتم و از وی جفایی دیدم
و چون بخدمت مصطفی رسیدم علی را بعیب و نقص یاد کردم دیدم
که روی مصطفی متغیر شد و فرمود که یا بریده الست اولی بالمومنین من
انفسهم بریده گوید گفتم بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود من کنت مولاه فعلی
مولاه ان ولی مومن بدانکه لفظ مولی در لغت عرب بمعنی [illegible] آمده
۱ اول بمعنی آزاد کننده ۲ بمعنی آزاد شده ۳ بمعنی عم زاده
۴ بمعنی همسایه ۵ بمعنی سوگند ۶ بمعنی ناصر ۷ بمعنی اولی بتصرف
و حمل مولی بر معانی پنجگانه اول [illegible] بر معنی ناصر هم ممتنع است
چه کس داند که مومنان ناصر یکدیگرند پس باید که مولی در این حدیث
بمعنی اولی بتصرف باشد قاضی عضد مرا نقد فی گفت که این حدیث را
اکثر اهل حدیث نقل نکرده اند گوییم که اصحاب حدیث اکثر هر دو [illegible] کس
او را نقل نموده و در کتب مسطور است ما را انقدار کافی است در
احتجاج و استشهاد و دیگر گفت که علی علیه السلام در روز غدیر همراه
پیغمبر نبود بلکه در یمن بود گوییم بلی که در بخاری در چند موضع آمده است
که مرتضی از یمن بسوی مکه آمد و با رسول الله حج گذارد و قربان کرد و در آن
حج هیچ کس هدی نفرستاد و قربان نکرد مگر مصطفی و مرتضی علیهما السلام
دیگر گفت اگرچه صحت این حدیث مسلم داریم اما اکثر راویان متقدم

کرده باشند

ابرا روایت نکرده باشند با قلا اکتفا نمودن هم جایز است
چنانکه از برای بن عازب و زهری و ابن عباس و بریک اصلی درین
کتب مذکوره بطرق متعدده مسطورات ای ولی من نقل قاضی عضد
درین ایرادات نقل القرین بثبت نکل چنین است چگونه ممکن
میخواید که بمقدار معتد در مناقب و فضایل مرتضی را جوابی و عذری
گوید دیگر گفت که مولی درین حدیث بمعنی ناصر است بدلیل آخر
حدیث که اللهم وال من والاه است جواب گویم اول حدیث
که الست اولی بالمومنین است و مقدمه و تمهید کلامست دلالت
میکند که ولی بمعنی اولی بتصرف است دیگر گفت که مولی بمعنی اولی
در عربیت نیامده است گویم که قول حق تعالی ماواکم النار
هی مولیکم دلالت میکند که مولی بمعنی اولی آمده است یعنی جای
شما آتش است او بشما اولی است و آنچه میگویند که لفظ مولی دری
مولیکم بمعنی مقر و مال و عاقبت الامر است بقرینه و بئس المصیر ان
هم مسلم نیست چراکه مولی در عربیت هفت مفهوم بیش ندارد چنانچه
در اول این کلمات گذشت و بمعنی مقر و مال و عاقبت الامر قطعا
نیامده است دیگر گفت اگرچه مسلم داریم که مولی بمعنی اولی است
دلیل چیست برانکه مراد از اولی اولی بالتصرف است بل جایز است
که مراد از اولویت باشد در امری از امور چنانکه خدای تعالی میفرماید
ان اولی الناس با ابراهیم للذین اتبعوه یعنی بدرستی اولترین مردمان

ابراهیم آن

ضمیمه

ابراهیم آن کسانند که اتباع او کرده اند و این اولویة با ابراهیم شاید
که از جهة قرب یا از جهة اتباع و اختصاص بوی باشد و اولی بالتصرف
اینجا مراد نیست و صحت استفسار و صحت تقسیم دلیل ماست برانکه
مراد از اولی از اولویات در امری از امور اما استفسار چنانکه
گوی زید در چه او اولی است بعمرو در تصرف یا در محبت یا در تصرف
و اما تقسیم چنانکه گوی زید اولی است بعمرو این اولویة یا در نصرت
اوست یا در ضبط اموال او یا در تصرف در او جواب گویم دلیل
ما برانکه مراد از اولی بالمومنین من انفسهم اولی بالتصرف است چه صحه
من انفسهم نیست چه باین قرینه محقق میشود که مراد از اولی درین حدیث
خود اولی بالتصرف نیست نه مراد اولویة است در امری از امور بنابر
آنکه نفی مردمان از مردمان اولی بودن بغیر از اولی بالتصرف بودن
هیچ معنی ندارد بلی اگر قید من انفسهم نبودی استشهاد قاضی عضد
بایه ان اولی الناس با ابراهیم و استدلال او بصحت استفسار
و صحت تقسیم راست بودی چه نظم آیه مثلا اگر چنین می بودی که ان اولی
الناس با ابراهیم من نفسه للذین اتبعوه مراد از این اولی اولی
بالتصرف می بود و همچنین اگر گوی که زید اولی بعمرو من نفس عمرو استفسار و تقسیم را
صحت نماند چه مراد اولی بالتصرف میشود لا غیر اما قاضی عضد حدیث را
و نفی حدیث انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی از قبل
و غیره از علما روایت آورده اند که مصطفی بغزای تبوک رفته مرتضی را

در مدینه گذاشت مرتضی گفت که یا رسول الله مرا با زنان و کودکان صلعم در
آنحضرت فرمود که راضی نیستی که از من بمنزلت داشته باشی که هرون
از موسی داشت و این قضیه چنان بود که حضرت رسالت چون بغزای
تبوک در راه شام بود و بسیار دور مرتضی را از خوف هجوم اعادی در مدینه
بر سر اهل و عیال قائم مقام خود گذاشت و فرمود که الله تعالی عز و علا
داده است که تبوک را حاجت بجنگ نیست و بی کلفت و مشقت
از انجا فتح خواهم کرد و مرتضی در هیچ غزا از مصطفی تخلف نشده است
مگر در این اشقیا زبان طعن گشودند که علی مرتضی در حساب زنان
و کودکان است چون مرتضی علی علیه السلام این سخن شنید سلاح و درع
در پوشید و سوار شد و در اول منزل بمصطفی رسید آنحضرت فرمود
که موسی چون بکوه طور رفت هارون را قائم مقام خود گذاشته چنانکه
حق عز و علا در کلام مجید از موسی حکایت میکند که ما هرون علیه
گفت اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین یعنی خلیفه
من باش در قوم من و اصلاح کن میان ایشان و اتباع اهل فساد
مکن و ای ابوالحسن تو از من آن منزلت داری که هرون داشت از
از موسی پس بحکم این حدیث هرچه هرون را ثابت بود از استحقاق
استخلاف و غیره آن همه مرتضی علیه السلام را ثابت باشد مگر نبوت
که مستثنا است در لا نبی بعدی و این حدیث بر خلافت امیر المؤمنین
علی علیه السلام نص حقی است بلکه نص جلی است قاضی عضد در مواقف

میرفت به تبوک

غزا

آورده

آورده که خلیفه رسول الله شد در حین رفتن بغزا از تبوک و هارون
خلیفه موسی علیه السلام شد در حین رفتن بکوه طور پس جمیع منازل را عام و
نباشد جهة آنکه جمله منازل هرون یکی برادری و دیگر پیغمبر بودن است
جوابکم که هرگاه قول تو که از جمله منازل هرون یکی برادری است و دیگر
پیغمبری سخن است پر حشو و بی وقوف نه چرا که حضرت رسالت منزلت
پیغمبری را در لا نبی بعدی استثنا فرموده است پس این سخن تو هم
عبث و هم عیب باشد و هر چه برادری است خود مشهور است
که رسول الله وی را برادر گرفته است و در مواضع متعدده برادر
گفته است و حق تعالی پیش از خلقت سموات و ارض بدو هزار سال
بر در جنت نوشته که محمد رسول الله و علی اخو رسول الله چنانکه در
باب هشتم آورده شود پس اگر اخوة بقول خدا و رسول خدا
محقق و مقبول نشود هیچ قول مقبول نخواهد بود اگر گویی که اخوت
مادری یا پدری است گویم اخوة مناسبی ارفع و اعلی است از اخوة
نسبی و اخوة روحی و قلبی اعز اند از اخوت بطنی و صلبی و هرچه
قول تو که این حدیث در حین رفتن بغزاء تبوک گفته شد لهذا مخصوص
باشد بان استخلاف و عام نبود گویم که حضرت رسالت این حدیث را
بکرات و مرات با علی مرتضی علیه افضل الصلوات در چند موضع فرموده است
در فتح خیبر و در غزوات سلاسل و روز بستن درهای مسجد و غدیر خم
مذکور شد و نص حدیث علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی از در مسند

امام از بریده اسلمی روایتی دیگر روایت کرده چون حکایت علی و شکایت
ابو الحسن کردم حضرت رسالت غضب شد و فرمود لا تقع فی علی
فانه منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی و در روایتی فرمود ولیکم
بعدی یعنی ای بریده در غیبت و منقصت علی واقع نشوی که علی از من
و من از وی و اوست اولی بالتصرف در شما بعد از من و این سخن را
دو نوبت فرمود دلیل تاکید است در تخصیص بخلافت و تادیب و تنبیه
صحابه و در سنن ترمذی از عمران بن حصین مرویست که حضرت
رسالت مرتضی علی را امارت لشکر داد و بغزا فرستاد و چون بر
غالب آمدند مرتضی یک دختری را مخصوص خود گردانید بعضی
همراهان انکار کردند و چهار کس از صحابه با همدیگر عهد بستند که
چون بحضرت رسند حکایت و شکایت علی کنند باشد که حضرت
فاطمه زهرا بر مرتضی غضب کند و قاعده صحابه آن بودی که چون از
سفری مراجعت کردندی اول بسلام حضرت رفتندی پس بجایهای
خود شدندی و چون لشکر بمدینه رسید از آن چهار شخص یکی برخاست و گفت
یا رسول الله علی چنین و چنین کرد مضمون حکایت وی این بود که
علی دختری را اصطفی کرد چنانکه تو زنان و غیر آن اصطفا میکنی پس
حضرت رسالت روی از آنکس گردانید و هیچ نگفت دوم برخاست
و همین گفت از وی هم روی گردانید پس سیوم برخاست و همان
گفت از وی هم اعراض کرد و چون چهارم برخاست و همان

گفت

گفت حضرت در غضب شد و فرمود که ما تریدون من علی ما تریدون من علی
ما تریدون من علی ان علیا منی وانا من علی وهو ولی
کل مؤمن من بعدی چه میخواهید از علی چه میخواهید از علی
بدرستی که علی از منست و من از علی ام و اوست خداوند همه مؤمنان
بعد از من و در فردوس هم از عمران مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که علی منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی
اگر کسی گوید که ولی در این حدیث بمعنی ناصر و محب است اگر در
انما ولیکم الله تمسک بنفی حصر کردی وگفتی که ولی در انما ولیکم الله
بمعنی محب و ناصر نشاید که باشد چرا که محبت و نصرت منحصر در
خدا و مصطفی و مرتضی نمیشود اینجا چه عذر داری جوابش گوییم که
این حدیث هم بر طبق آیت آمده و هم متضمن حصر است بدلیل تقدیم
هو که ضمیر فصل است یعنی هو ولی کل مؤمن لا غیر دیگر قرینه
حال رسانیدن ورود این حدیث با کمال دلالت میکند بر آنکه لفظ
ولی اینجا بمعنی خداوند و اولی بالتصرف است بر آنکه صحابه از جهت
اصطفای دختر از مرتضی شکایت کردند یعنی که مرتضی را اهلیت
و استحقاق آن نیست که بسر خود کاری و دختری را اختیار و اصطفی
نماید پس حضرت رسالت ایشان را تنبیه کرد و گفت که مرتضی را استحقاق
آن هست که اختیار و اصطفا کند چنانکه من میکنم چرا که اصطفای
که من میکنم بنا بر آنست که اولی بالتصرف و خداوند [illegible] تمام مرتضی

بعد از هر مرتبه و بر ما ان یعنی در حیوة و ممات عمر خداوند نما آب
و نص حدیثی که در مناقب خطیب و در وسیلة المتعبدین هم از عبد الله
بن مسعود مرویست که گفت کنت مع رسول الله وقد اصحر یعنی بودم
همراه رسول الله در حالتی که بصحرا رفت فتنفس الصعداء یعنی
آه سرد کشید فقلت یا رسول الله ما لک تتنفس قال یا ابن مسعود
نعیت الی نفسی گفتم ای رسول خدا چیست ترا که آه سرد میکشی
فرمود ای ابن مسعود خبر مرگ من رسانیدند قلت استخلف یا
رسول قال من قلت ابا بکر فسکت گفتم کسی را قائم مقام کن ای رسول
خدا آنحضرت فرمود که را خلیفه کنم گفتم ابوبکر را آنحضرت هیچ نگفت
و باز آه سرد کشید دیگر رسیدم وهمان جواب شنیدم این
نوبت گفتم که عمر را خلیفه کن آنحضرت خموش گشت و باز سعی
فرمود در نوبت علی را از سر تجمع گفت آوه هرگز این کردار
نکنید وهرگاه که او را خلیفه و قائم مقام خود کنیم هرگز قبول
نمایید بحق خدا که اگر شما این کردار میکردید البته شما را بجنت میگذرانید
و تمام لفظ حدیث اینست ثم تنفس فقلت مالی اراک تتنفس یا رسول الله
قال نعیت الی نفسی فقلت استخلف یا رسول الله قال من قلت
عمر ابن الخطاب فسکت ثم تنفس قلت مالی اراک تتنفس یا رسول الله
قال نعیت الی نفسی قلت استخلف یا رسول الله قال من قلت
علی ابن ابی طالب قال اوه لن تفعلوا اذا ابدا والله لئن

فعلتموه لیدخلنکم الجنة و در روایت وسیله اینست که کنت مع رسول الله
تنفس فقلت یا رسول الله ما شانک قال یا ابن مسعود نعیت الی
نفسی قلت فاستخلف قال من قلت ابا بکر قال فسکت ساعة
ثم تنفس فقلت ما شانک یا رسول الله قال نعیت نفسی قلت
استخلف قال من قلت عمر قال فسکت حتی ذهب ساعة ثم تنفس
فقلت ما شانک قال نعیت الی نفسی فقلت له استخلف قال
قلت علی ابن ابی طالب علیه السلام قال اما والذی نفسی
بیده لئن اطاعوه لیدخلن الجنة اجمعون یعنی با حضرت مصطفی
بودم پس آنحضرت آه سرد کشید گفتم یا رسول الله حال شما چیست فرمود
که خبر مرگ من میرسد گفتم استخلاف کن فرمود کرا گفتم ابا بکر را پس
آنحضرت یک ساعت خاموش بود بعد از ان آه سرد کشید دیگر حال پرسیدم
وهمان جواب شنیدم این نوبت گفتم عمر را خلیفه کن آنحضرت جواب
نداد تا یک ساعت گذشت و باز آه کشید و چون گفتم که علی ابن
ابی طالب را خلیفه گردان فرمود بحق آنکه جان محمد رسول الله
بدست اوست که صحابه تمام اگر اطاعت علی کنند البته
بجنت گذرند و از عمر و سلمه و ابن عمر و سلمه هر دو فرزندان ام سلمه اند
که حرم رسول الله بود مرویست که گفتند که شنیدیم که رسول الله در
حجة الوداع میفرمود علی یعسوب المؤمنین والمال یعسوب الظالمین
علی اخی و مولی المؤمنین من بعدی وهو منی بمنزلة هرون من موسی

الا ان الله ختم النبوة فلا نبی بعدی و هو الخلیفة فی
الاهل و المومنین بعدی یعنی علی شاه مومنان است چون شاه زنبوران
عسل را یعسوب گویند و مال شاه ظالمان است علی را در نعت و
هراوند مومنان و اول است بتعرف کردن از ایشان بعد از هم و علی
از هر آن منزله دارد که هرون داشت از موسی الا آن قدر هست که حق
تعالی نبوت را ختم کرده که بعد از هیچ پیغمبر نیست و اوست بعد از هم
خلیفه و قایم مقام هر در اهل البیت و در مومنان و در باب نیز خواهد آمد که
حضرت نبوت پناه امیر المومنین را خلیفه گفته است اگر کسی گوید [illegible]
ابوبکر را بخلافت مخصوص کرده است چنانکه بخاری در باب استخلاف
از عایشه روایت کرده است رسول صلعم فرمود که بدرستی خواستم
که سوی ابابکر فرستم و عهد کنم مبادا که گویند گان سخنی گویند یا خود
آرزو کنندگان آرزوی کنند باز گفتم که خدا غیر ابوبکر قبول نکند و مومنان
غیر او را دفع کند و مومنان قبول نکنند و از جبیر بن مطعم روایت کرده اند
که ضعیفه ای نشست با حضرة مصطفی گفت هر گاه که آیم و ترا نیابم گویا
که مراد آن ضعیفه وفات رسول الله بوده گفت ابوبکر را طلب مصطفی فرمود
ابوبکر را جواب گویم که پیغمبر در مثل این احادیث از تقدیر الهی خبر داده
نه آنکه در حق ابوبکر نص کرده باشد هر مرتضی در هیچ خاندانی نبود
که پدر و پسر و جد و برادر و عم و خال نکشته بود و عرب مجون کرده [illegible]
در کینه و علاقت و حمیت جاهلیة لاجرم بمبایعت و متابعت وی

رغبت نکردند با وجود آنکه اسلام قوی شده بود و ممالک فتح یافته
بود ناکثان و قاسطان و مارقان بر مرتضی خروج کردند و در این پنج
سال که مدت ظهور خلافت وی بود مجال و فرصت آن ندادندش
که بآسایش و فراغت نشیند چنانکه پیغمبر فرمود تلکم قریش تتفانی لتعلا
ظلا و ربک یا بو هد لا ظفروا و این دو سه بیت در دیوان مرتضی
مسطور است باز گویم نوکر اثبات خلافت بیکن بحدیثی که لفظ
خلیفه و خلافت ظاهر در آن نیست و ثبوت مدعی در آن حدیث
تاویل محتاج است بی بدین آیت و احادیث که در شان مرتضی آمده
است و لفظ خلیفه و استخلاف در آن صریح است بطریق اولی که خلافت
مرتضی ثابت شود دیگر ذکر در معالم التنزیل در تفسیر یا ایها النبی
لم تحرم ما احل الله لک تبتغی آمده است که مصطفی کنیزک خود را
که ماریه قبطیه بود در نوبت عایشه بخانه حفصه بنت عمر آورد و با وی صحبت
داشت چون حفصه بخانه آمد و ماریه را دید گفت یا رسول الله امروز
نوبت عایشه است و ماریه بخانه من آوردی آنحضرت فرمود که این حکایت
با عایشه مگوی که ترا دو بشارت دهم یکی آنکه ماریه را بر خود حرام کردم
دیگر آنکه پدر تو و پدر عایشه بعد از من بجای من خواهند نشست حفصه
این سر پنهانی را فاش کرد و حضرت را بوحی این معلوم شد فرمود که
بلی ماریه را بر خود حرام کردم و لیکن نگفتم من حیث التخصیص که ابوبکر
و عمر بعد از من بجای من خواهند نشست و حضرت رسالت صلعم از ین

جهة آن اعراض کرد و انکار نمود تا در حق ابوبکر بخلافت نص نکرده
باشد چه آنحضرت سخنی نگوید و باز از آن اعراض کند و انکار نماید
مگر بنا بر مصلحتی عظیم و آن اینست که اگر اعراض و انکار ننمودی
همه کس این سخن را بر نصیحت حمل کردی و غرض آنحضرت اخبار تقدیر
الهی بود نه نصیحت یعنی در ازل چنین مقدر است که پدر تو و پدر عائشه
بجای من خواهند نشست و آنحضرت سوای این حکایت بر زنان خود
خشم کرد و یکماه در مسجد اعتکاف کرد و گویند که حفصه را طلاق داد
و باز رجعت فرمود و حضرت حق تعالی با پیغمبر عتاب فرمود و این آیه
فرستاد یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات
ازواجک یعنی ای پیغمبر چرا بر خود حرام میکنی چیزی که حق تعالی
آن را بر تو حلال کرده بجهت رضای زنان خود میطلبی رضای زنان خود
دیگر میفرماید و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا یعنی
پیغمبر با بعضی زنان خود که حفصه است حدیث سری گفت فلما نبأت
به و اظهره الله علیه عرف بعضه و اعرض عن بعض یعنی چون حفصه
افشا و اخبار مردم کرد بآن حدیث سری و اظهره الله علیه و حضرت
حق تعالی حضرت رسول را بر آن مطلع گردانید عرف بعضه یعنی اقرار
کرد که ماریه را بر خود حرام کرده ام و اعرض عن بعض یعنی اعراض و انکار
کرد از آنکه ابوبکر و عمر بجای وی نشینند و نخواست که این سخن از وی فاش
شود تا در آن سخن احتمال نصیحت نماند فلما نبأها به قالت من انبأک

هذا قال

هذا قال نبأنی العلیم الخبیر یعنی چون حضرت رسالت حفصه را بآن سخن
فاش کرده بود اخبار فرمود حفصه گفت این اخبار را بتو که کرد یعنی که
خبر این سخن ترا فاش کردم آنحضرت فرمود که مرا اخبار آنکس
کرد که علیم است و خبیر ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما و ان
تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین حق
تعالی میفرماید که ای عائشه و حفصه اگر توبه و باز گشت بکنید بسوی
حق تعالی جای آن است چه بتحقیق که دلهای شما بباطل میل کرده
و از رحمت حق دور شده است و اگر شما هر دو بر حضرت رسالت تظاهر
میکنید و هم پشت میشوید پس بدرستی که الله تعالی یار و معین است
و جبریل و صالح مومنان که مرتضی است هم یار و معین وی اند و بعد از
ایشان هم ملائکه ظهیر و معین اند صاحب معالم التنزیل میگوید که مراد
بصالح المومنین ابوبکر و عمر اند و جهت آن تاویلی دور میکنند که غرض
صالحوا المومنین بوده و او جمع را حذف کرده اند و حال آنکه ابن عباس
و مجاهد که از اعیان مفسران اند میگویند که صالح المومنین علی است در
مناقب ابن مردویه از ابن عباس و از اسماء بنت عمیس مرویست که
گفتند شنیدم رسول الله میفرمود که صالح المومنین علی ابن
ابی طالب است چنانکه در باب دهم گفته شود باب سیم
در ثبوت افضلیت مرتضی بجهت سبق اسلام و کمال علم
و زهد و نصرت دین بنا بر آنکه جمیع کمالات و فضایل که مستحق

آن افضلیت مرتضی ثابت باشد درین چهار صفت و نسبت مختصرست
و این باب بر چهار فصل مشتمل است **فصل اول** در سبق اسلام ثعلبی در تفسیر
قوله تعالی السابقون الاولون من المهاجرین والانصار آورده است
که اتفقت العلماء علی ان اول من آمن بعد خدیجة من الذکور رسول الله
علی بن ابی طالب علیه السلام وهو قول ابن عباس وجابر بن عبد الله
الانصاری وزید بن ارقم ومحمد بن المنکدر وربیعة الرأی وابن
الجارود المدنی وقال الکلبی اسلم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
وهو ابن تسع سنین یعنی علما اتفاق کرده اند بر آنکه اول کسی که بعد از
خدیجه ایمان برسول الله آورد از مردمان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
بود و این قول و اعتقاد ابن عباس است و جابر بن عبد الله انصاری و زید
بن ارقم و محمد بن المنکدر و ربیعة الرأی و ابن جارود مدنی است
و کلبی که از اعیان مفسران است گفت که امیر المؤمنین علی مسلمان شد و حال
آنکه نه ساله بود و در نزول السائلین از عمر مرویست که رسول صلی الله علیه
و آله وسلم با مرتضی گفت یا علی انت اول المسلمین اسلاما و انت بمنزلة
هارون من موسی یا علی انما انت بمنزلة الکعبة تؤتی ولا تأتی فان
اتاک هؤلاء القوم فسلموا الیک هذا الامر فاقبله منهم فان
لم یأتوک فلا تأتهم یعنی ای علی توی اول مسلمانان از روی اسلام
و تو اول مؤمنان از روی ایمان و تو مرا چنانی که هارون بود موسی را
ای علی تو بمنزله کعبه که خلق بزیارت او می آیند و او پیش کس نرود

اول المؤمنین ایمانا و انت منی

اگر این قوم

اگر این قوم پیش تو آیند و این امر خلافت را تسلیم تو کنند ترا
از ایشان قبول کن و اگر پیش تو نیایند تو پیش ایشان مرو و در مناقب
خطیب و فردوس از سلمان فارسی مرویست که گفت شنیدم که
رسول الله را فرمود که اول الناس ورودا علی الحوض یوم القیمة
اولهم اسلاما علی بن ابی طالب یعنی نخستین مردمان که بآبشخور
حوض کوثر می آیند که آنکس نخستین ایشان است در اسلام علی بن ابی
طالب است و در روایت فردوس اینست که اولکم اسلاما علی بن
ابی طالب یعنی نخستین شما در آمدن بآبشخور حوض کوثر و نخستین
شما در اسلام علی بن ابی طالب است و در مناقب خطیب از ابن عباس
مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود صلت الملائکة
علیّ وعلی علی سبع سنین قیل ولم ذلک یا رسول الله قال
لم یکن معی من الرجال غیره یعنی ملائکه بر من و بر علی هفت سال استغفار
کردند صحابه پرسیدند که ای رسول خدا این معنی از چه ره گذر
بود فرمود با من از مردمان هیچکس غیر او نبود و در روایتی دیگر آمده
لم یرتفع شهادة ان لا اله الا الله الی السماء الا منی و من علی
یعنی ملائکه بر من و برای علی هفت سال استغفار از آن کردند و آن
از آن جهت بود که کلمه توحید بسوی آسمان مرتفع نشد در هفت سال الا
از من و علی و در نزول السائرین از ابو ایوب انصاری مرویست که رسول
صلعم فرمود لقد صلت الملائکة علیّ وعلی علی سبع سنین من قبل ان اسلم

ایشان ۲

وردوا علی الحوض اولکم

بنز و ذالك انه لم يدخل معى رجل غيره يعنى بدرستى كه ملائكه
براى من و على هفت سال با هيچ مردى بجز او نماز نكردند و درود
از ابو ذر الغفارى روايت كه رسول الله صلعم فرمودند ان الملائكة
صلت على و على على سبع سنين من قبل ان يسلم بشر يعنى بدرستى كه
ملائكه براى من و على هفت سال استغفار كردند يعنى از انكه هيچ مردى
نبود از افراد بشر كه مسلمان بود **فصل دوم** در آن اين بحثر روايت
كنند كه مرتضى را بر منبر كوفه ديدم كه مدرعه رسول الله پوشيده
و عمامه رسول الله بر سر نهاده و شمشير حضرت رسول الله حمايل كرده
و انگشتر رسول الله در انگشت نهاده بود و بر منبر فرمود سلونى من
قبل ان تفقدونى فانما بين الجوانح منى علم جم فو الله لو ثنيت
لى وسادتى فجلست عليها لافتيت لاهل التوراة
بتوراتهم والانجيل بانجيلهم حتى ينطق الله التوراة والانجيل فيقول
صدق على قد افتاكم بما انزل فى وانتم تتلون الكتاب
افلا تعقلون يعنى مرا پرسيد از هرچه خواهيد پيش از انكه مرا نيابيد
كه بدرستى كه ميان پهلوهاى كوچك من كه محل دل بود علم بسيار است والله
كه اگر بالش را از براى من دوتا شدى پس بر آن بالش نشستمى البته فتوى دادمى
مر اهل توراة را بتوراة ايشان و اهل انجيل را بانجيل ايشان تا
حضرت حق تعالى توراة و انجيل را بنطق مى آورد و ما خلق ميگفت كه
على راست گفت بدرستى كه شما را فتوى داده است بان احكامى كه در حق

فرود آمده

فرود آمده است و حال آنكه شما كتاب ميخوانيد و فهم نميكنيد آيا تعقل
وادراك نداريد و بالش شكستن كنايت است از فراغت يافتن
و متمكن بودن و بروايتى ديگر فرمود فو الله لو كسرت لى وسادة
فجلست عليها لحكمت بين اهل التورات بتوراتهم و بين
اهل الانجيل بانجيلهم و بين اهل الزبور بزبورهم و بين
اهل الفرقان بفرقانهم يعنى بحق خداى كه اگر بالش از براى
من شكسته شدى من بر آن بالش نشستمى البته حكم كردمى ميان
اهل توراة بحكم توراة ايشان و ميان اهل انجيل بانجيل ايشان
و ميان اهل زبور بزبور ايشان و ميان اهل اسلام بقرآن و جاى ديگر
فرمود كه فو الله لو شئت ان اخبر كل رجل منكم بمخرجه و مدخله
و جميع شانه لفعلت ولكنى اخاف ان يكفروا فى برسول الله
يعنى والله كه اگر ميخواستم كه خبر دهم بهر مردى بلكه هر فردى از
امة شدوى و جميع احوال وى البته خبر دادمى وليكن مى
ترسم كه در محبت من بدين و شريعت رسول الله كافر شوند و فرمود
لو شئت لاوقرت من تفسير باء بسم الله سبعين بعيرا يعنى اگر
خواستمى از تفسير باء بسم الله هفتاد شتر بار كردمى و هيچ شك
و ريب نيست در اين اخبار و آثار حضرت رسالت در حق آن
سرچشمه ولايت ميفرمايد انا مدينة العلم و على بابها و رواية
انا دار الحكمة و على بابها و در مناقب خطيب و حلية الاولياء وارد

رقّ

لاهل

الله

ومن

از ابن مسعود مرویست که رسول الله فرمود قسمت الحکمة علی عشرة
اجزاء فاعطی علی تسعة و الناس جزءا واحدا یعنی حکمت
بده جزو منقسم شد و مرتضی نه جزو داده شد و بجمیع مردمان یکی و در مناقب
خطب آمده که ابن عباس گفت لقد اعطی علی بن ابی طالب تسعة
اعشار العلم و ایم الله لقد شارکهم فی العشر العاشر یعنی به درستی
که مرتضی را از نه حصه داده شد یعنی خدای که شریک مردمان شد در حصه
دهم و در روایات معتمد آمده است قال ابن عباس العلم ستة
اسداس لعلی من ذالک خمسة اسداس و للناس سدس و لقد
شارکنا فی السدس حتی انه لهو اعلم به منا یعنی علم آن شش سدس است
پنج سدس از آن مرتضی و یک سدس جمیع مردمان را بود که در آن یک سدس نیز شریک
ما شده است تا غایتی که وی در آن یک سدس از ما اعلم است و در مناقب
خطیب و مسند احمد از امام حسن و امام حسین علی علیهما السلام روایت
که در ایام خلافت عمر مجنونه زنا کرد و حامله شد عمر درباره وی حکم برجم
کرد و فرمود تا المجنونه را سنگسار کنند ابو الحسن فرمود که نشنیده
که رسول الله چه فرموده است عمر گفت چه فرموده ابو الحسن گفت رسول الله
فرموده که رفع القلم عن ثلاثة عن المجنون حتی یبرأ و عن
الغلام حتی یدرک و عن النائم حتی یستیقظ یعنی حکم نوشت
از سه کس مرفوع است از دیوانه تا آنگاه که بهوش آید و از کودک تا آنگاه
که بالغ شود و از خفته تا آنگاه که بیدار شود پس عمر گفت لولا علی لهلک
عمر وان مجنونه

وان مجنونه را که داشت نوبتی دیگر هم حکم برجم کرده بود در حق زنی که
در شش ماه وضع حمل نمود ابو الحسن فرمود لیس علیها رجم چون
این سخن بعمر رسید و فرستاد و گفت تا از مرتضی علیه پرسید
و آنحضرت فرمود که الله تعالی در کلام مجید میفرماید والوالدات
یرضعن اولادهن حولین کاملین یعنی مادران شیر دهند
بفرزندان خود دو سال تمام که بیست و چهار ماه باشد و هم در کلام مجید
میفرماید حمله و فصاله ثلثون شهرا یعنی مدت حمل و مدت فصال که
فرزند از شیر باز گرفتن بود سی ماه است و چون مدت ارضاع
که دو سال کاملست از سی ماه ساقط کرده لاجرم اقل مدت
حمل شش ماه باشد اینجا هم گفت لولا علی لهلک عمر نوبتی دیگر هم
حکم برجم کرده بود در حق حامله که نزد وی بفجور اعتراف
کرده بود ابو الحسن آن زن را در راه دید و احوال او تحقیق نمود
گفتند که خلیفه حکم کرده که او را رجم کنیم که مستوجب است برجم
ابو الحسن حامله را باز آورد و پیش عمر برد و فرمود که برجم
این ضعیفه امر کرده عمر گفت نعم اعترفت عندی بالفجور
یعنی بلی امر کردم برجم این زن بنابر آنکه پیش من بزنا اعتراف
کرده فرمود که هذا سلطانک علیها فما سلطانک علی ما فی
بطنها یعنی این حجت تو و حکم تواست بر زن بگوی که حجت و حکم داری
بر آن بچه در شکم وی که بچه بی گناهی که از وی صادر نشود

بعد ازان فرمود که شاید که زبرا تخویف و تهدید کرده باشی
عمر گفت بلی آنحضرت فرمود که هیچ نشنیدی که رسول الله
میفرمود لاحد علی معترف بعد بلاء یعنی هیچ حدی نیست
بر کسی که بتعجیل و حبس و تهدید و تخویف اقرار کند چه اعتراف
وی اعتباری ندارد عمر گفت عجزت النساء ان تلد مثل علی بن ابی طا
لولا علی لهلک عمر یعنی زنان عاجز آیند و مثل علی نزایند و گویند که در
همنا دو محل لولا علی لهلک عمر گفته است و هم در مناقب آمده که
دو کس از عمر استفسار کردند که ما تری فی طلاق الامة چه میفرمائی
در طلاق کنیزک یعنی غایت آن چند بود پس عمر برخواست و برو
جمعی از مردمان شد و از مردی که در آن جمع بود پرسید که ما تری
فی طلاق الامة آن مرد گفت اثنتان یعنی نهایت طلاق کنیزک
دو است پس عمر روی بمستفتیان کرد و گفت که اثنتان احد
مستفتیان روی بعمر کردند و گفتند که آمدیم و از تو که خلیفه رسول
گفتیم طلاق امه پرسیدیم تو رفتی و از دیگری سوال کردی
والله که وی با تو هیچ نگفت بجز آنکه در جواب تو اثنتان فرمود و حال
گفت پس عمر بان مستفتی گفت که تو اینکس را می شناسی این علی بن
ابی طالب است من شنیده ام که رسول صلعم و آله فرموده
لو ان السموات والارض وضعت فی کفه و وزن ایمان
علی لرجح ایمان علی یعنی اگر فرض کنیم که آسمان و زمین در یک

ترازوی نهاده

ترازوی نهاده شود و با ایمان علی سنجیده شود البته ایمان
علی را آسمان و زمین زیاده آید و هم در مناقب آمده که دو اعرابی
نزد عمر بمحاکمه آمدند عمر با مرتضی گفت که یا ابا الحسن اقض بینهما یعنی
میان ایشان حکم کن و چون را حدا این حکم فرمود آن محکوم علیه
بعمر گفت یا امیر المومنین هذا یقضی بیننا یعنی این حکم میکند
میان ما پس عمر برخواست و گریبان آنکس را بر حلق وی پیچید و بر
زد و گفت ما تدری هذا هذا مولای و مولا کل مومن و من
و من لم یکن هذا مولاه فلیس بمومن یعنی نمیشناسی اینکس را این خداوند
منست و خداوند هر که مومن است و هرکس را این مظهر مولی و خداوند
نباشد آنکس مومن نیست **فصل سیم** در زهد مرتضی علیه در کفایت
الطالب و مناقب ابن مردویه و مناقب خطیب و حلیة الاولیا
از ابو مریم سلولی مرویست که مصطفی با مرتضی گفت یا علی ان الله
قد زینک بزینة لم یزین العباد بزینة هی احب الی الله منها
الزهد فی الدنیا و جعلک لا تنال من الدنیا شیئا و لا تنال
الدنیا منک شیئا و وهب لک حب المساکین فرضوا بک اماما
و رضیت بهم اتباعا و روایت خطیب چنانست که هی احب الیه
منها زهدک فی الدنیا و بغضها الیک و حبب الیک الفقرا و
رضیت بهم اتباعا و رضوا بک اماما الحدیث یعنی بدرستی که الله
تعالی ترا بزینتی مزین و آراسته کرده است که بندگان خود را مزین نکرده

بزینتی که نزدیک وی ازان زینت دوستر نباشد در دنیا صفت
زهد بتو داده و دشمنی دنیا در دل تو انداخته و دوستی فقرا و مساکین
بتو بخشیده پس ایشان راضی شده اند بآنکه ایشان تو امام و پیشوای
ایشان باشی و تو راضی شده بآنکه ایشان اتباع وی روان تو باشند
و در مناقب خطیب از ابو مطر مرویست که گفت که از مسجد کوفه بیرون
آمدم از عقب آوازی شنیدم که میگفت ای جوان دامن کتان اگر
دامن ازار ازان بالا کشی انقی و اتقی بود چون التفات کردم مردی
اعرابی بدوی دیدم که ازاری در میان و ردایی در دوش داشت
از شخصی پرسیدم که این چه کس است گفتند همانا درین بلده غریبی گفتم
بلی از اهل بصره ام گفتند این امیرالمؤمنین علی است ابو مطر گوید
که در عقب آنحضرت روان شدم تا به بازار شتر فروشان رسیدم
فرمود بخرید و بفروشید و سوگند مخورید که سوگند اگرچه سلعه را رواج دهد
ولکن برکت میکاهد بعد ازان بخرما فروشان رسید فرمود بفروشید و سوگند
مخورید و خادمه را گریان دید ویرا از سبب گریه پرسید خادمه
گفت ازین تمار بیک درم خرما خریدم مخدومان من خرما نپسندیدند
وای مرد از قبول خود امتناع مینماید آنحضرت بتمار فرمود که تمر خود
بستان و درم خادمه بده که خدمتکار اختیار ندارد و تمار دو دست
بسینه مرتضی زده و از دکان خود دور کرد و مرتضی هیچ نگفت ابو مطر
گوید من بتمار گفتم که اینکس را میشناسی گفت نه گفتم این امیرالمؤمنین علی

ابن ابی طالب

ابن علی ابن ابی طالب است تمار تضرع بسیار کرد و درم خادمه
داد و خرما را در دکان نهاد و مرتضی را گفت التماس دارم که از من
خشنود باشی آنحضرت فرمود ما ارضانی عنک اذا وفیتهم حقوقهم
یعنی چه نیکو راضی و خشنودم از تو هرگاه که توفیه حقوق مردمان کنی
و روی باصحاب تمر کرد و گفت یا اصحاب التمر اطعموا المساکین
یربو بیعکم بعد ازان بسوق سمک رسید و مسلمانان همراه
فرمود لا یباع فی سوقنا طافی باید که ماهی مرده در بازارهای
چون ما نفروشند و چه طافی بر سر آب ایستاده را گویند و ماهی
چون بمیرد بر سر آب ایستد و دیگر بعد ازان بسوق الکرابیس رسید
و بکرباس فروشی گفت که ای شیخ پیرهنی که بسه درم میفروشی
فروشنده آن شخص که او را شناخت بود و حضرت مرتضی با وی معامله
ننمود و بسوی دیگر شد به تغیر کرباسی رسید و چون تعریف
نمی شنید ازان کسی هم نخرید تا بجوانی صغیر السن رسید بسه
درهم قمیص ابتیاع کرد و بپوشید و در حین پوشیدن گفت
الحمد لله الذی رزقنی من الریاش ما اتجمل به فی الناس
و اواری به عورتی یعنی ستایش و ستودن را سزاوار است
آن خدای را که روزی من کرد از جامه نو پوششی که بسبب
آن در میان مردمان تجمل میکنم و عورت خود را بان می پوشانم
مردمان گفتند یا ابو تراب این دعا را از خود میفرمایی یا از

رسول الله شنیده مرتضی فرمود که رسول الله عبد الکسوت
میخواند ابو مطر گوید چون پدر آن جوان به بازار آمد مردمان
برسبیل بشارت با وی گفتند که پسر تو امروز قمیصی با میر المؤمنین
فروخته است به سه درهم پدر با پسر عتاب کرد که چرا دو درم نستدی
و یکدرم گرفته بمسجد کوفه آمد و گفت که یا امیر المؤمنین خذ هذا الدرهم
آنحضرت فرمود که حکایت این درم چون بوده است گفت بهای قمیص
تو دو درم بود فرمود که فرزند تو برضا و رغبت خود بفروخت و من
برضا و رغبت خود خریدم و آن درم را قبول نکرد در ایام خلافت
خود پیراهنی به سه درم دیگر خرید و هم در بازار پوشید آستین پیراهن
از سر انگشتان مبارک وی دراز آمد آستین را برید و [illegible]
دو ثوب غلیظ ابتیاع کرد و قنبر را در آن مخیر فرمود پس قنبر یکی پوشید
و آنحضرت یکی ملبوس و نصف از آن فضل بود و هر چه حکایات احوال
ایشان است خود اظهر من الشمس است ای دل مرد اگر اهل
تعصب از سر انصاف نظر در این اخلاق و اوصاف کنند افضلیت
مرتضی را من حیث الزهد فقط مسلم دارند و لکنها الاهوا اتبعت
فاعمت فصل چهارم در جهاد مرتضی و نصرت مصطفی در مسند امام
از ابو الحمرا مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لما اسری
بی الی السماء رایت علی ساق العرش الایمن انا الله وحدی
لا اله غیری غرست جنة عدن بیدی محمد صفوتی ایدته

بعلی چون شب معراج مرا بآسمان بردند دیدم که بر ساق دست
راست عرش نوشته بود که منم یگانه نیست خدای بغیر من نشاندم
درختان جنت عدن را بید قدرت خود محمد برگزیده منست وی را
بسبب علی و یاری و معاونت او موید و منصور کرده ام دیگر
وسیله هم بروایتی دیگر از ابو الحمرا مرویست که رسول صلعم و آله
فرمود لیلة اسری بی الی السماء السابعة نظرت الی ساق
العرش الایمن فرایت کتابا فهمته محمد رسول الله ایدته بعلی
ونصرته یعنی در شبی که مرا باسمان هفتم بردند نظر کردم بساق دست راست
عرش و کتابی دیدم و از فهمیدم که نوشته بود محمد رسول الله موید و منصور
کردم و نصرت دادم وی را بسبب علی و معاونت وی در حلیة الاولیا
از ابو هریره مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مکتوب
علی ساق العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد رسول
الله عبدی ایدته بعلی ابن ابی طالب ای دل مرد چون بر ساق
عرش نوشته باشد که مرتضی موید و ناصر مصطفی است بی اختصاص
وی از میان سایر اصحاب بنصرة حضرت رسالت نبی این کتابت
دلالت میکند بر آنکه مرتضی افضل صحابه است چو آنکه نصرت رسول الله
نزد مخالف و موافق افضل طاعات و عبادات است و در مسند احمد
و مناقب خطیب هم آمده است که رسول صلعم با طایفه قریش گفت

لتنتهن یا معشر قریش او لیبعثن الله علیکم رجلا منکم امتحن
الله قلبه للایمان یضرب رقابکم علی الدین قیل یا رسول الله
ابو بکر قال لا قیل فعمر قال لا ولکن خاصف النعل فی الحجرہ سبب
این حدیث چنان بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از فتح مکه بشارت داد
چنانکه در تفسیر انا فتحنا مذکور است و روانه شد با حدیبیه که جایی است
قریب مکه فرود آمد سهیل بن عمرو با جمعی از قریش هجوم کردند آنحضرت
و تغلب نمودن و هر که دران دو سه روز از ابنا و اخوان و اقارب
و خویشان فرصت یافته بحضرت رسالت گریخته بود مطالبه کردند آن
حضرت در غضب شد بحیثیتی که روی مبارک ایشان سرخ گشت و جماعت
قریش را بر تهدید علیه السلام تهدید و تخویف نمودند و فرمود لتنتهن
یا معشر قریش یعنی باید که البته ازین افعال و اقوال اجتناب نمایند
ای گروه قریش و اگر نه البته بفرستد الله تعالی بر شما مردی از قبل شما
که امتحان و تجربه کرده باشد الله تعالی دل او را با فزونی ایمان تا که بزند گردنهای
شما را برعایت و نصرت دین صحابه گفتند یا رسول الله آن مرد ابو بکر باشد
فرمود که نه گفتند پس عمر باشد فرمود که نه ولیکن آن مرد خاصف
النعل است یعنی دوزنده نعلین است و چون نعلین مصطفی پاره شدی
بعلی مرتضی ارزانی داشتی از آن رو که درینجا خاصف النعل ملقب شد و این
حدیث در صحیح بخاری و ترمذی آمده است بدین عبارت که یا معشر قریش
لتنتهن او لیبعثن الله علیکم من یضرب رقابکم علی الدین

قد امتحن

قد امتحن الله قلبه علی الایمان قالوا من هو یا رسول
الله و قال عمر من هو قال هو خاصف النعل یعنی باید که ای
گروه قریش ازین گفتار و کردار باز گردید یا خود بفرستد الله تعالی
بر شما کسی که بزند گردنهای شما و ذریات و زن و بچه شما را البته رعایت
و نصرت دین که بتحقیق تجربه کرده باشد الله تعالی دل او را بمحبت
ایمان صحابه گفتند کیست آنکس ای رسول الله و عمر نیز گفت کیست آنکس
آنحضرت فرمود که آنکس خاصف النعل است و اخطب خوارزم در مناقب
از مطلب بن عبد الله روایت کند که رسول صلعم فرمود با گروهی که
نزد وی از بنی ثقیف آمده بودند لتسلمن او لیبعثن الله رجلا منی
او قال مثل نفسی فلیضربن اعناقکم و لیسبین ذراریکم و لیاخذن
اموالکم فقال عمر فوالله ما تمنیت الامارة الا یومئذ جعلت
انصب صدری له رجاء ان یقول هو هذا قال فالتفت
الی علی ابن ابی طالب فاخذ بیده فقال هو هذا هو هذا
یعنی باید که مسلمان شوید ای گروه ثقیف یا خود البته بفرستد خدای تعالی
مردی را که از اهل بیت من بود یا خود گفت مردی را که مثل و مانند
من باشد پس البته گردنهای شما را بزند و ذریات و زن و بچه شما را البته
اسیر و برده کند و اموال شما را البته بستاند مطلب بن عبد الله گوید
که چون عمر این حدیث یاد کردی با صحابه گفتی که والله تمنی و آرزوی
حکومت نکردم مگر دران روز در ایستادم و از برای حضرت رسالت سینه

قال هو ۲

خذن

خود را

بیش مید اشتم باید الکه گوید انکس اینست پس آنحضرت بسوی علی بن
ابی طالب اشاره کرد و دست او را بگرفت و فرمود که آنکس اینست
در مسند امام آمده است که رسول صلعم در حق بعضی از عرب فرمود
که لینتهن او لابعثن الیهم رجلا یمضی فیهم امری یقاتل المقاتلة
ویسبی الذریة قال ابوذر فما راعنی الا برد کف عمر فی حجزتی
من خلفی قال ما تراه یعنی قلت ما یعنیک ولکن یعنی خاصف
النعل یعنی باید که از اقوال و افعال قبیح خود باز گردید یا خود سوی
ایشان مردی را فرستم که در بارهٔ ایشان امر فرمان مرا جاری گرداند
بکشد مردان کارزار کننده را و اسیر برده کند زن و بچه ابوذر
غفاری گوید که چون حضرت رسالت این حدیث فرمود
نترسانید و بگفت نیاورد مرا الا کف دست عمر که از ناگاه در
میان بند من زد از قفای من و گفت که الکسان می بری که باین سخن
مراد و مقصود باشد گفتم تو نیستی مراد و مقصود بلکه خاصف
نعل اوست مقصود و مراد بغوی در شرح سنه از ابو سعید
خدری روایت کند که رسول صلعم فرمود ان منکم من یقاتل
علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فقال ابو بکر انا
هو یا رسول الله قال لا قال عمر انا هو یا رسول الله قال لا
ولکن خاصف النعل وکان علی قد اخذ نعل رسول الله
وهو یخصفها یعنی بدرستی که از جملهٔ شما کسی هست که بر تاویل

ومعنی قران

ومعنی قران قتال وجدال کند چنانچه من بر تنزیل قران قتال
وجدال کردم ابو بکر گفت که منم آنکس ای رسول خدا آنحضرت فرمود
که نه پس عمر گفت که منم آنکس ای رسول خدا فرمود نه لیکن آنکس
خاصف النعل است و مرتضی در انحالت نعلین رسول الله را
شکسته بود وبدوختن آن مشغول بود در مناقب خطیب از محمد
بن خالد ضبی مرویست که گفت خطبهم عمر فقال لو صرفناکم عما تعرفون
الی ما تنکرون ما کنتم صانعین قال فسکتوا قال ذلک ثلثا فقام
علی فقال اذا کنا نستتیبک فان تبت قبلناک قال وان
لم قال اذا نضرب الذی فیه عیناک فقال الحمد لله الذی
جعل فی هذه الامة من اذا اعوججنا اقام اودنی یعنی
عمر خطبه خواند و در اثنای خطبه گفت اگر شما را میگردانیدم از
انچه میشناسید بچیزی که از انکار باشید چه میکردید راوی گوید که
حاضران همه خاموش گشتند و عمر این سخن را سه نوبت گفت
پس مرتضی برخواست و گفت که هرگاه که تو چنین میکردی ما از تو
توبه و بازگشت می جستیم اگر توبه میفرمودی ترا قبول میکردیم عمر گفت
و اگر نمیکردم مرتضی گفت هرگاه که تو توبه نمیکردی میزدیم انچه در
میان دو چشم تو بس عمر گفت حمد و ثنا آن خدایی را که در این امت
انچنین کسی پدید کرده است که اعوجاج و کژی ما بیم کژی ما راست
کنند باب چهارم در ثبوت افضلیت مرتضی بسبب انکه حضرت

نون

و وجوب موالات و مودت ایشان بر جمیع مخلوقات در مناقب
خطیب و فردوس الاخبار از جابر بن عبدالله انصاری مرویست که رسول الله
صلی الله علیه فرمود جاءنی جبرئیل من عند الله عز و جل بورقة
آس خضراء مکتوب فیها ذالک یعنی جبرئیل ا
ذلک یعنی جبرئیل از حضرت
حق تعالی برگ مورد سبزی آورد و در آن برگ بسفیدی نوشته
بود بدرستی که محبت علی ابن ابی طالب را بر جمیع مخلوقات خود
فرض و واجب کرده ام پس یا محمد باید که این سخن را از زبان ایشان
برسانی و در روایت فردوس چنین است جاءنی جبرئیل بورقة آس
من عند الله عز و جل مکتوب فیها ببیاض انی افترضت
محبة علی ابن ابی طالب ع علی خلقی فبلغهم ذلک و حافظ ابو نعیم
در حلیة الاولیاء از ابو هریره روایت کند که رسول الله صلعم
فرمود لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء
فاوحی الله تعالی الی سلهم یا محمد بماذا بعثتم قالوا بعثنا علی
شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک و
والولایة لعلی ابن ابی طالب یعنی چون مرا باسمان بردند در شب
انبیا بر من جمع شدند پس حضرت حق بسوی من وحی کرد که ای محمد
از انبیا بپرس که بچه کار فرستاده شده اید چون پرسیدم
گفتند

گفتند که فرستاده شده ایم برای اظهار کلمه توحید و بر اقرار کردن
بنبوت تو و ولایت و محبت علی ابن ابی طالب علیه السلام و در مناقب
اخطب خوارزم از جابر بن عبدالله مرویست که رسول صلعم فرمود
ان الله لما خلق السموات والارض دعاهن فاجبنه فعرض
علیهن نبوتی و ولایة علی بن ابی طالب فقبلتاهما ثم خلق الخلق
و فوض الینا امر الدین فالسعید من سعد بنا والشقی من
شقی بنا نحن المحلون لحلاله والمحرمون لحرامه یعنی بدرستیکه
حق تعالی چون آسمانها و زمین آفریدند آنها را خواند و اجابت حق کردند
و لبیک گفتند پس حق تعالی نبوت مرا و ولایت علی ابن ابی طالب را
برایشان عرض کرد و آسمان و زمین آن نبوت و ولایت را قبول کردند
بعد از آن حق تعالی مخلوقات را آفرید و کار دین و شریعت را بما
خاندان سپرد پس نیکبخت آنکسی است که بسبب دوستی ما نیکبخت شد
و بدبخت آنکه بسبب دشمنی ما بدبخت شد مائیم حلال کننده حلال خدا
و حرام کننده حرام خدا ای دل محم مفهوم و منطوق این دو سه حدیث
متقدم بر اهل اسلام فرض است و لازم که مرتضی را بعد رسول الله
افضل خلق الله دانند تا در ضلالت و جهل و عمای غفلت نمانند
چرا که محبت و ولایت ابو الحسن بر صحابه واجب و مفترض باشد
و محبت صحابه بر وی نه فرض و نه واجب باشد بلی غایت ما فی الباب
مستحب باشد یا مندوب فاما پس در افضل و اکمل بوده باشد

در آثار آمده است از سلمان فارسی که گفت بایعنا رسول الله صلعم علی النصح
للمسلمین والائتمام بعلی بن ابی طالب والموالات له یعنی با رسول الله
بیعت کردم بر نیکخواهی مسلمانان واقتدا بمرتضی و مولاة ان امام اولیا
و در مناقب خوارزمی و فردوس الاخبار از ابن عباس مرویست
که رسول الله علیه فرمود لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب
لما خلق الله عز و جل النار یعنی اگر مردمان بر محبت مرتضی جمع
شدندی خدای عز و جل آتش دوزخ را نیافریدی و در نزل السائرین
از عمر مرویست که رسول الله صلی الله علیه حب علی براءة من النار
یعنی محبت علی بیزاری و آزادیست از آتش دوزخ و در فردوس
الاخبار از جابر بن عبدالله آمده که رسول صلعم فرمود عنوان
صحیفة المؤمن حب علی ابن ابی طالب و در مناقب خوارزمی
از انس بن مالک و در فردوس الاخبار از معاذ جبل مرویست که
رسول الله صلعم فرمود حب علی ابن ابی طالب حسنة لا یضر
معها سیئة و بغضه سیئة لا ینفع معها حسنة یعنی محبت
مرتضی حسنه و نیکوئی عظیمی است که با وجود آن هیچ سیئه و بدی
زیان ندارد و بغض و دشمنی او سیئه و بدی عظیم است که با وجود
آن هیچ حسنه و نیکوئی سود ندارد و در فردوس و وسیله و نزل
از ابن عباس مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
حب علی ابن ابی طالب تاکل الذنوب کما تاکل النار الحطب یعنی دوستی
او

مرتضی گناه را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و در وسیله و نزل
از ام سلمه زوجه رسول صلعم مرویست که رسول الله فرمود علی و شیعته
هم الفائزون یوم القیمة و روایت وسیله چنین است که ان
علیا یعنی که بدرستی که علی و شیعه وی روز قیامت ایشانند که فائز
و رستگارند و در وسیلة المتعبدین از ابن عباس مرویست که رسول
و آله فرمود علی اقضی امتی لکتاب الله فمن احبنی فلیحبه فان
العبد لا ینال ولایتی الا بحب علی یعنی علی بهترین امت منست
در حکم کردن بکتاب خدای تعالی پس هر که مرا دوست دارد باید
که دوست دارد او را زیرا که بنده سعادت مند نمیرسد بسعادت
با خود گفت که نمی آید روز قیامت الا محب علی ای دل مومن
هر که از سر انصاف درین پنج شش حدیث سابق تامل کند افضلیت
مرتضی معلوم فرماید چه بفحوای این احادیث چنان معلوم میشود که
صحابه باید که از شیعه و موالیان و محبان مرتضی باشند تا در
روز قیامت سعادتمند و رستگار آیند بدلیل ضمیر فصل که هم الفائزون
و لام تعریف که فان العبد است و در وسیله از ابو الفضل الطفیل
مرویست که رسول صلعم نماز صبح گذارد و پشت بمحراب داد و بمردمان
نظر کرد فرمود مالی لا اری علی ابن ابی طالب قال ما فی السماء
ولا فی الارض مومن الا و یحب علیا حبه فرض و بغضه
کفر یعنی صحبت مرا که علی در میان نمازم نیست بعد از آن فرمود

که در آسمان و زمین هیچ مومن نیست الا که علی را دوست میدارد و
محبت علی فرض است و دشمنی علی کفر است ای دلیل مومن قرینه
کلام بحسب ذوق و اقتضای تمام دلالت میکند بر آنکه حضرت
مصطفی از بعض صحابه بغض مرتضی معلوم کرده تنبیه و ردع ایشان
این سخن فرموده است والله اعلم و در فردوس از عمار یاسر روایت
که رسول الله فرمود اوصی من آمن بی و صدقنی بولایة
علی ابن ابی طالب فمن تولاه فقد تولانی یعنی وصیت
و اندرز میکنم آنکسی را که بمن گروید و تصدیق من کرد که بولایت
مرتضی تمسک نماید پس هر که بوی تولا کند بتحقیق که بمن تولا کرده
باشد و هر که بمن تولا کرده باشد تولا بخدا کرده باشد و در فردوس
از ابوذر غفاری روایت که پیغمبر صلعم فرمود علیا باب علمی
و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه
ایمان و بغضه نفاق و النظر الیه رأفة و مودته عبادة
یعنی علی در علم من و سیرت نکویی منست و بیان کننده است بعد
از من برای امت من آنچه بان فرستاده شده ام محبت او ایمان
است و دشمنی با وی منافقی است و نظر بسوی وی رأفت است
و محبت وی عبادت است و در فردوس از ابن عباس روایت
که گفت حضرت مصطفی بمرتضی نظر کرد و فرمود انت سید فی الدنیا
و سید فی الآخرة فمن احبک فقد احبنی و حبیبی حبیب الله

جهت

ومن تولانی فقد تولی الله

ومن ابغضک

ومن ابغضک فقد ابغضنی و مبغضی و بغیضی بغیض الله
فالویل لمن ابغضک بعدی یعنی که تو مهتری در دنیا
و در آخرت هر که ترا دوست داشت پس بتحقیق مرا دوست داشته
است و دوست داشته من دوست خداست و هر که ترا دشمن داشت
پس بتحقیق مرا دشمن داشته است و دشمن داشته من دشمن خداست
پس وای بر آنکسی که ترا بعد از من دشمن داشت و در حلیة الاولیا از
امام حسن ع روایت که رسول فرمود ادع لی سید العرب یعنی
علیا فقالت عایشة الست سید العرب فقال انا سید
ولد آدم و علی سید العرب فلما جاءه ارسل الی الانصار
فاتوه فقال لهم یا معشر الانصار الا ادلکم علی ما ان
تمسکتم به لن تضلوا بعده ابدا قالوا بلی یا رسول الله قال
هذا علی فاحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی فان جبرئیل
علیه السلام امرنی بالذی قلت لکم عن الله عز و جل یعنی
از برای من سید عرب را که علی است بخوانید پس عایشه گفت یا رسول الله
تو سید عرب نیستی آنحضرت فرمود که من سید اولاد آدم و علی است
سید عرب و چون مرتضی آمد رسول الله به طلب انصار فرستاد و هم
انصار آمدند آنحضرت با ایشان فرمود که ای گروه شما را دلالت کنم
بکسی که اگر تمسک بوی نمایید هرگز بعد از من گمراه نشوید گفتند
بلی ای رسول خدا دلالت کن ما را فرمود که آنکس علی است پس وی را

بسبب دوری از دولت دارند وبسبب کرامت واکرام کنند
بدانکه چون جبرئیل علیه السلام فرمان آورد از خدای عز وجل که بگوئیم مثلها الحکم
در باب یازدهم خواهد آمد که رسول صلعم با فاطمه فرمودند و جنک
سیداً فی الدنیا وانه فی الاخرة لمن الصالحین الحمد لله
چون حضرت مصطفی صلعم مرتضی را سید گفته است چنانکه درین
روایات متعدده گذشت پس آنها که ورا سید نمیدانند مصطفی را
هم تکذیب کرده باشند وهم سید ندانسته باشند اما تکذیب از جهت
که آنحضرت میفرماید که مرتضی سید است وآن گروه کور دل
میگویند که سید نیست واما آنکه مصطفی را سید نمیدانند از آن
که آنحضرت را جهت آن سید میگوئیم که خود در حق خود فرمود
که انا سید ولد آدم وفاطمه زهرا وامام حسن وامام حسین را
از جهت سیادت میخوانیم که درباره ایشان فرمود که هی
سیدة النساء فی العالمین وسیدا شباب اهل الجنة
وهمچنین مرتضی را بسخن آنحضرت سید میدانیم وچون جامع میان
سیادات آن جماعت سخن حضرت رسالت است پس نفی سیادت
مرتضی مستلزم نفی سیادت مصطفی میشود چرا که هر دو سیادت
بسخن آنحضرت ثابت است وهرگاه که سیادت علی را نفی کردند
همانا که سیادت آن دیگرا نفی کرده باشند ودر فردوس از
ابن عباس مرویست که رسول صلعم فرمود قال لیلة عرج بی

الى السماء

الى السماء رأيته على باب الجنة مكتوباً لا اله الا الله
محمد رسول الله وعلى حبيب الله الحسن والحسين صفوة الله
وفاطمة امة الله على باغضيهم لعنة الله ودر مناقب خطیب
ومسند ترمذی هم آمده ان رسول الله بعث علياً فی سرية
فرأيته رافعاً يديه يقول اللهم لا تمتني حتى تريني
وجه علی یعنی مدتی که رسول الله مرتضی را در گروهی لشکر فرستاد
ام عطیه که راوی این حدیث است گفت که حضرت مصطفی را
دران حالت دیدم که هر دو دست برداشته بود ومیگفت ای بار خدای
مرگم مده تا آنگاه که بنمایی بمن روی علی را ودر مناقب خطیب
حسن بصری از عبد الله عباس روایت کند که رسول الله صلعم فرمود
اذا كان يوم القيامة يقعد علی بن ابی طالب على الفردوس
وهو جبل قد علا على الجنة وفوقه عرش رب العالمين
ومن سفحه تتفجر انهار الجنة وتتفرق فی الجنة وهو جالس
على كرسی من نور يجری بين يديه التسنيم لا يجوز احد
الصراط الا معه براءة بولايته وولاية اهل بيته
يشرف على الجنة فيدخل محبيه الجنة ومبغضيه النار یعنی هر
گاه که روز قیامت باشد مرتضی نشیند بر فردوس که آن کوهی است
بلند شده بر جنت وبالای آن فردوس عرش پروردگار است
واز شیب او آب انهار جنت میدود ودر جنت متفرق میشود

و مرتضی بر کرسی از نور نشسته باشد و از پیش وی آب جنت میدود که
از آن تسنیم گویند هیچکس بر صراط نگذرد مگر که همراه او براتی بولایت
مرتضی و ولایت اهل وی باشد علیهم السلام بر اهل جنت مشرف و
مطلع بود پس محبان خود را بجنت و دشمنان خود را بجهنم گذراند
ای درویش در فضیلت و جامعیت این حدیث تفکر فرمای و افضلیت
مرتضی با اهل تعصب بنمای که از محل لفظ احد در لا یجوز احد
نکره است و در سیاق عموم پس دلیل بود بر آنکه هیچکس از صحابه بی
ولایت ابو تراب بر صراط عبور نتوانند کرد و بهیچ وجه باب
و در وسیله و مسند هم آمده است که اخذ النبی بید الحسن
والحسین وقال من احبنی واحب هذین واحب اباهما
وامهما کان معی فی درجتی یوم القیامة و در روایت مسند
حنبل است که ان رسول الله اخذ بید الحسن والحسین وقال
من احبنی واحب هذین وابا هما الحدیث یعنی مصطفی
دست امام حسن و امام حسین گرفت و فرمود هر که مرا دوست داشت
و این دو کس را و پدر و مادر اینها را دوست داشت همراه
من باشد در مرتبه و درجه من روز قیامت و در مناقب خطیب
از عبدالله بن مسعود مرویست که رسول صلعم از خانه زینب
بنت جحش بخانه ام سلمه رفت و هر دو حرم مصطفی بودند هنوز
مصطفی نیک ننشسته بودند که مرتضی هر دو مصراع در را جنبان

گرفت که من پس پرده شدم و چون صدای پای وی شنید بخانه در
آمد رسول الله فرمود که ای ام سلمه این مرد را میشناسی گفتم بلی
علی ابن ابی طالب است رسول فرمود که هو اخی سجیته
سجیتی ولحمه من لحمی ودمه من دمی وهو عیبة علمی
اسمعی واشهدی هو قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین
من بعدی اسمعی واشهدی یا ام سلمه هو والله محیی سنتی
اسمعی واشهدی لو ان عبدا عبد الله تعالی الف عام من
بعد الف عام بین الرکن والمقام ثم لقی مبغضا لعلی
لکبه الله علی منخره فی نار جهنم و همین حدیث در وسیله آمده
بدین عبارت آمده هذا اخی لحمه لحمی ودمه من دمی وهو
عیبة علمی وهو محیی سنتی یقاتل الناکثین والقاسطین
من بعدی اسمعی واشهدی یا ام سلمه لو ان رجلا عبد الله
الف عام ثم لقیه وهو یبغض علیا وعترته لکبه الله
فی النار علی ام راسه یعنی مرتضی برادر منست خوی و خلق
وی خوی و خلق منست و گوشت و خون وی گوشت و خون منست
و او محل علم منست بشنو و گواه باش که وی بعد از من کشنده بیعت
شکنان و ظالمان و از دین بیرون شدگان است بشنو و گواه باش
والله که وی زنده کننده سنت منست بشنو و گواه باش اگر شخص
گیرم که بنده شد کی خدا کند هزار سال از پس هزار سال و بعد از آن

بر دشمنی علی علیه السلام بمیرد خدای تعالی او را بر بینی و روی در آتش جهنم سرنگون
اندازد ابن مردویه در مناقب خود از ابو سعید خدری روایت میکند
که گفت بکرور قصد زیارت رسول الله کردم آنحضرت فرمود که ای
ابو سعید گفتم لبیک یا رسول الله فرمود که ان الله عمودا تحت
العرش یضیء لاهل الجنة کما تضیء الشمس لاهل الدنیا لا
ینالہ الا علی و محبوه یعنی خدا را ستونی است زیر عرش
که روشنایی میبخشد باهل جنت چنانکه آفتاب روشنایی میبخشد
باهل دنیا و نرسند بآن ستون مگر علی علیه السلام و محبان وی و در وسیله
از عمرو بن الحمق روایت است که گفت با رسول الله نشسته بودم که
فرمود یا عمرو ان احببت ان اریک عمود الجنة یعنی دوست میداری
که بتو بنمایم ستون جنت را گفتم بلی بعد از آن مرتضی درگذر آمد
آنحضرت فرمود هذا و اهل بیته عمود الجنة این خود و فرزندانش
ستون اهل جنت اند ابن مغازلی مالکی در مناقب خود از ابو هریره
روایت کند که رسول الله نماز صبح گذارد و بعد از آن فرمود انه هبط
بما هبط جبرئیل ثم قال یا محمد ان الله غرس قضیبا
فی الجنة ثلثه من یاقوت حمراء و ثلثه من زبرجد خضراء
و ثلثه من لؤلؤ رطبة ضرب علیها طاقات جعل
من الطاقات غرفا و جعل فی کل غرفة شجرة و جعل
حملها الحور العین و اجری علیه عین السلام

هبط جبرئیل

ثم امسک فوثب رجل من القوم فقال یا رسول الله
لمن ذلک القضیب فقال من احب ان یتمسک بذلک
القضیب فلیتمسک بحب علی ابن ابی طالب یعنی
آیا میدانید که جبرئیل بکار فرود آمد باز خود فرمود که جبرئیل فرود
آمد و گفت ای محمد بدرستی که خدای تعالی شاخ درختی در جنت نشانده
که ثلث و سه یک آن از یاقوت سرخ است و ثلث آن زبرجد سبز
و ثلث دیگر آن یک لولوی تر است و بر بالای آن طاقها غرفها
ساخته و در هر غرفه درختی کرده و حور عین را میوه آن درخت
گردانید و آن چشمه سلام از آن شاخ روان کرد و بعد از این سخن حضرت
رسالت خاموش شد مردی از قومی که حاضر بودند از جای برخاست
و گفت ای رسول خدای صاحب آن شاخ در جنت کیست آنحضرت
فرمود هرکه دوست دارد که بان شاخ تمسک جوید باید که بمحبت
علی بن ابی طالب تمسک نماید و در وسیله المتعبدین از حذیفه
مرویست که رسول فرمود من احب ان یحیی حیوتی و یموت
موتی و یتمسک بالقضیب الیاقوت الذی خلق الله عز و جل
فلیتمسک او فلیتول علی ابن طالب بعدی یعنی هرکه
دوست دارد که حیوة و موت وی چون حیوة و موت من باشد
و تمسک نماید بان شاخ یاقوت که خدای عز و جل آنرا آفریده است
پس باید که بعد از من تمسک نماید یا خود گفت باید تولی کند به علی ابن

ابی طالب ودر فردوس و وسیله و مناقب خطیب و نزول الابرار
از امیر المؤمنین مرویست که رسول صلعم فرمود که یا علی لو ان عبدا
عبد الله عز و جل مثل ما قام نوح فی قومه وکان له مثل
احد ذهبا فانفقه فی سبیل الله و مد فی عمره حتی حج
الف حجة علی قدمیه ثم قتل بین الصفا والمروة
مظلوما ثم لم یوالک یا علی لم یشم رایحة الجنة ولم
یدخلها و در روایت نزول جنین است که حتی یحج الف عام
یعنی که فرض کنیم که بنده بندگی خدای عز و جل کند هزار سال و او را
مقدار کوه احد زر باشد و از آن در راه خدای صرف کند و عمر او
دراز گردد تا هزار سال و هر سال حج کند پیاده و بعد از آن میان
صفا و مروه مظلوم کشته شود با وجود این همه اگر موالی و متابع
و محب تو نباشد ای علی بوی جنت نبوید و بجنت نگذرد
و در وسیله و مناقب خوارزمی از عایشه مرویست که گفت لما
حضر رسول الله الموت قال ادعوا الی حبیبی فدعوت
له ابی بکر فنظر الیه رسول الله ثم وضع راسه ثم قال
ادعوا الی حبیبی فدعوت له عمر فلما نظر الیه فوضع راسه
ثم قال ادعوا الی حبیبی فقلت ویلکم ادعوا له علی ابن ابی
طالب فوالله لا یرید غیره فقالت فلما راه اخرج
الثوب الذی کان علیه ثم ادخله فیه فلم یزل یحتضنه
حتی مات

حتی مات واول روایت خطیب خوارزمی چنین است که قال رسول الله
صلعم وهو فی بیتی لما حضره الموت ادعوا الی حبیبی و اخر
روایت چنین است که فلم یزل یحتضنه حتی قبض و یده علیه
یعنی چون وفات رسول صلعم نزدیک شد که وفات کند فرمود
که ادعوا الی حبیبی یعنی بخوانید از برای من حبیب مرا عایشه گفت
ابو بکر را خواندم پس رسول الله سر برداشت و بسوی ابو بکر نظر کرد و باز
سر خود بر بالش نهاد و فرمود ادعوا الی حبیبی عایشه گفت عمر را
خواندم چون بسوی او نظر کرد سر بر بالش نهاد و فرمود که ادعوا
لی حبیبی گفتم وای بر شما از برای وی علی ابن ابی طالب را بخوانید
والله که غیر از وی نمیخواهد عایشه گوید که چون مرتضی را دید از آن بیرا
که برانید چنانکه هر دو سر از یک گریبان بدر کردند و همچنان مرتضی را
در آغوش میداشت تا بعالم بقا رفت و همچنان دست وی در گردن
مرتضی بود ای دل غم این حدیث به بین و حدیث دیگر را که
در مصابیح و غیره از عایشه مرویست که از و پرسیدند و گفتند
که ای ام المؤمنین مردمان میگویند که حضرت مصطفی مرتضی را وصی
و قایم مقام خود کرده است عایشه گفت که مصطفی در روز من و در
خانه من در میان سحر و نحر من وفات کرده است و بدرستی که وفات
کرد در حالتی که با غوش من بود و معلوم نکردم وی وفات کرده است
پس کی وصیت به علی کرده و وی را وصی و قایم مقام خود داشته

و بعد آن پیراهن را که پوشیده
بالا کشید و مرتضی را

باشد و دور نیست که عایشه روایت ثانیه قرب دفن حضرت
رسالت و جلوس پدر را و بخلافت گفته باشد و روایة اولی را
بعد از حرب جمل گفته باشد چون مروت و کرم مرتضی را بعد از
ظفر دید چنانچه در تواریخ مذکور است که مرتضی عایشه را مخیر
ساخت در میان بودن در بصره و رفتن بمدینه و چون مدینه را
اختیار کرد مرتضی چهل دختر را لباس مردان پوشانید و همراه
وی فرستاد عایشه با هر کسی حکایة و شکایات میکرد که علی مرا با مردان
نامحرم روانه کرد چون بمدینه رسیدند آن دختران خود را
اظهار و تعریف کردند عایشه از گفته و کرده بعد از این پشیمان شد
شرمنده بود و احادیثی که از پیغمبر در حق حیدر شنیده یا دیده بود
روایت میکرد زمخشری در کتاب ربیع الابرار از جُمیع بن عمیر روایة
کند که گفت بخانه عایشه در آمدم و از وی سوال کردم که من کان
احب الناس الی رسول الله قالت فاطمة قلت انما اسالک
عن الرجال قالت زوجها وما یمنعه عن ذالک والله
ان کان لصواما قواما ولقد سالت نفس رسول الله
فی یده فردها الی فیه قلت فما حملک علی ما کان فار فاسبلت
سلت خمارها علی وجهها وبکت وقالت امر قضی علی
یعنی پرسیدم که بسوی رسول الله دوسترین مردمان که بود عایشه گفت
که فاطمه گفتم پرسیدم ترا از جهة مردان سوال کردم گفت شوهر فاطمه
دوستر بی

دوستر بود و چه منع میکند وی را از آنکه دوسترین مردمان باشد
والله که وی پیوسته روزه دار روز و دار شب بیدار بود و بتحقیق که آب از دهن
مصطفی در حین وفات در کف دست مرتضی جاری شد و مرتضی از آن
باز خورد و جمع کثیر گویند که بعایشه گفتم چون حقی بوده است بی
زا بر آن داشت که بادی در یوم الجمل خروج کردی پس عایشه چادر
خود بر روی کشید و گریست و گفت که این قضا و قدر بود و حافظ
ابو نعیم در حلیة الاولیا از ابو برزه روایت کند که رسول صلعم
فرمود ان الله عهد الی عهداً فی علی فقلت یا رب بینه
لی فقال اسمع فقلت سمعت فقال علیا رایة الهدی
وامام اولیائی ونور من اطاعنی وهو الکلمة التی
الزمتها المتقین من احبه احبنی ومن ابغضه ابغضنی
فبشره بذلک فجاء علی فبشرته فقال یا رسول الله
انا عبد الله وفی قبضته فان یعذبنی فبذنبی وان
یتم الذی بشرنی به فالله اولی بی قلت اللهم اجل
قلبه واجعل ربیعه الایمان فقال الله قد فعلت
به ذالک ثم انه رفع الی انه سیخصه من البلاء بشیء
لم یخص به احدا من اصحابی فقلت یا رب
اخی وصاحبی فقال ان هذا شیء قد سبق انه مبتلی
ومبتلی به یعنی بدرستی که خدای تعالی با من عهد کرد و فرمود در وجود

در حق مرتضی گفتم یا رب آنرا از زبان من بیان کن حضرت
حق گفت گوش کن گفتم که گوش کردم فرمود که بدرستی که علی
رایت علم و هدایت است و امام و پیشوای اولیاست و نور
اعوان آنکسی که مطیع من شد و اوست آن کلمه که بر متقیان واجب
و لازم کرده ام هر که ویرا دوست داشت مرا دوست داشت
و هر که ویرا دشمن داشت مرا دشمن داشت پس ای محمد ما این سخن علی را
بشارت ده حضرت رسالت میفرماید که مرتضی آمد و بشارت نیز دادم
گفت یا رسول الله من بندهٔ خدا ام و در قبضهٔ قدرت وی اگر عذاب
من میکند این بواسطهٔ گناهان منست و اگر با تمام میرساند آن عطا را
که مرا بان بشارت داد پس حق تعالی بتصرف در من از من
اولیترست پیغمبر فرمود که چون مرتضی این سخن گفت من در روا دی وی
دعا کردم و گفتم ای بار خدای دل علی را جلا ده و ایمان را بهار او
او گردان پس خدای عز و جل گفت که چنین کردم بعد از ان هم رسانیدند
که حضرت حق زود باشد که ویرا ابتلایی مخصوص گرداند که بان بلا
مخصوص نکرده باشد هیچکس را از صحابهٔ من پس گفتم یا رب علی را
مبتلا مکن که برادر و یار منست حضرت حق گفت بدرستیکه چیزیست که
سبق یافته است در علم من که وی مبتلا و مبتلی به است یعنی هم
ویرا تجربه و امتحان کردن حتم است و هم بسبب وی بندگان خود را
امتحان و تجربه لازم است و در وسیله ابوذر غفاری روایت که

رسول الله

رسول الله
فرموده که یا آبا ذر علی اخی وصهری وعضدی وان الله
لا یقبل فریضة الا بحب علی ابن ابی طالب یا ابا ذر لما
أسری بی الی السماء مررت بملک جالس علی سریر من
نور وعلی راسه تاج نور واحدی رجلیه فی المشرق
والاخری فی المغرب وبین یدیه لوح ینظر فیه والدنیا
کلها بین عینیه والخلق بین رکبتیه ویده تبلغ المشرق
والمغرب فقلت یا جبرئیل من هذا فقال هذا عزرائیل
تقدم وسلم علیه قال فتقدمت وسلمت علیه وقلت
السلام علیک یا حبیبی ملک الموت فقال علیک السلام
یا احمد ما فعل ابن عمک علی ابن ابی طالب فقلت هل تعرف
ابن عمی علی ابن ابی طالب قال وکیف لا اعرفه فان الله
وکلنی بقبض ارواح الخلایق ما خلا روحک وروح
علی ابن ابی طالب فان الله یتوفاکما بمشیته میفرماید ای ابوذر
غفاری مرتضی علی برادر من و داماد من و عضد و یار من است و بدرستی
که خدای تعالی از بندگان هیچ فریضه قبول نمیکند مگر آنکه بدوستی مرتضی
مقرون باشد ای ابوذر چون شب معراج مرا بآسمان بردند فرشته
گذشتم که بر تختی از نور نشسته و بر سر او تاجی از نور بود و یک پای وی در مشرق
و یکی در مغرب و در پیش وی لوحی بود که در ان نظر میکرد و دنیا همه
در پیش دو چشم وی و همهٔ خلایق در میان دو زانوی وی بود و دست

در بحر نور وجوب میرسید مرگفتم ای جبرئیل ای کیست گفت این عزرائیل است پیش در رو بروی سلام کن پیغمبر فرمود که پیش رفتم وبروی سلام کردم وگفتم السلام علیک ای حبیب من ملک الموت عزرائیل گفت وعلیک ای احمد ابن عم تو که علی بن ابی طالب است چه کرد گفتم تو میشناسی عمزاده مرا که علی است گفت چگونه نشناسم بنا برانکه حق تعالی مرا بقبض ارواح جمیع خلایق موکل کرده است بغیر روح تو و روح علی ابن ابی طالب که خدای تعالی روح شما را بمشیت وارادت خود قبض کند ودر مناقب خطیب از انس مالک مرویست که رسول الله صلعم فرمود خلق الله من نور وجه علی ابن ابی طالب سبعین الف ملک یستغفرون له ولمحبه الی یوم القیامة یعنی خدای تعالی از نور روی علی هفتاد هزار فرشته آفریده است که استغفار میکنند برای وی وبرای محبان وی تا روز قیامت ودر کفایت الطالب هم از انس مالک مرویست که رسول صلعم فرمود مررت لیلة اسری بی الی السماء فاذا انا بملک جالس علی منبر من نور والملائکة تحدق به فقلت یا جبرئیل من هذا الملک قال ادن منه وسلم علیه فدنوت منه وسلمت علیه فاذا انا باخی وابن عمی علی ابن ابی طالب فقلت یا جبرئیل سبقنی علی الی السماء الرابعة

السلام

فقال لی یا محمد

فقال لی یا محمد لا ولکن الملائکة شکت حبها لعلی فخلق الله هذا الملک من نور علی فالملائکة یزورونه فی کل لیلة الجمعة ویوم الجمعة سبعین الف مرة ویسبحون الله ویقدسونه ویهدون ثوابه لمحب علی یعنی فرمود که در شب معراج میگذشتم در طرق السموات که ناگاه فرشته دیدم بر منبری از نور نشسته وفرشتها گرد او در آمده گفتم ای جبرئیل این فرشته کیست گفت نزدیک وی برو یا محمد نزدیک وی رفتم وبروی سلام کردم دیدم که برادر وعم زاده من علی بن ابی طالب بوده است گفتم ای جبرئیل علی پیش از من باسمان چهارم آمده است گفت نه ولیکن فرشتها از درد محبت علی شکایت کردند خدای تعالی آن فرشته را از نور علی آفرید پس جمیع ملایک در هر شب جمعه وروز جمعه هفتاد هزار نوبت زیارت وی میکنند وتسبیح وتقدیس خدای تعالی میکنند وثواب آن را هدیه بمحبان علی میکنند ودر مناقب خطیب از عبدالله عمر مرویست که گفت از حضرت مصطفی پرسیدند که حضرت پروردگار در شب معراج بکدام لغت با تو خطاب کرد رسول صلعم فرمود که خاطبنی بلغة علی بن ابی طالب فالهمنی ان قلت یا رب انت خاطبتنی ام علی فقال یا محمد انا شیء ولیس کالاشیاء ولا اقاس بالناس ولا اوصف بالاشیاء خلقتک من نوری وخلقت علیا

من نورک فاطلعت علی سرایر قلبک ولم اجد الی قلبک
احب من علی بن ابی طالب فخاطبتک بلسانه لیطمئن قلبک
مینماید که حق تعالی بامر زبان علی ابن ابی طالب خطاب کرد پس الهام
می کرد و در دل من انداخت که گفتم یارب تو با من سخن کردی یا علی
سخن کرد فرمود که ای محمد من شیء ام نه چون اشیا و مرا با مردمان قیاس
نشاید کرد و باشباه و امثال و نظایر وصف نباید کرد تو را از
نور خود آفریدم و علی را از نور تو پس بر سرایر دل تو مطلع شدم
و بسوی دل تو از علی دوستر نیافتم ناز آن با تو بزبان وی سخن
کردم تا دل تو مطمئن گردد و از هیبت این حضرت دلت از جای
نرود و در فردوس از عایشه مرویست که گفت از رسول الله شنیدم
که کدام یکی از مردمان بسوی تو دوستر است فرمود فاطمه گفتم از
مردان چگونم فرمود شوهر وی و اخطب خطبا محمد خوارزم در
مناقب از انس روایت میکند که گفت رسول الله صلعم را الجواب
و دیدم با من گفت ما حملک علی ان لا تؤدی ما سمعت منی
فی علی ابن ابی طالب حتی ادرکت العقوبة ولولا
استغفار علی ابن ابی طالب لک ما شممت رایحة الجنة
ابدا ولکن انشر فی بقیة عمرک ان اولیاء علی وذریته
ومحبیهم السابقون الاولون الی الجنة وهم جیران الله
وجیران اولیاء الله حمزة وجعفر والحسن والحسین واما

علی فهو

علی فهو الصدیق الاکبر لا یخشی یوم القیامة من محبته
یعنی بزاجر بزی داشت را که اداء نکردی آنچه از من شنیدی
در فضل و کمال علی تا ترا عقوبت دریافت و اگر نه استغفار
مرتضی بتو ادراک و تلافی تقصیرات تو میکرد رایحه و بوی جنت
هرگز نمی بوییدی و لیکن آشکارا کن در باقی عمر خود این خبر را
که اولیا و دوستان علی و ذریه وی و محبان ایشان پیش روان
و سابقانند بسوی جنت و ایشانند همسایهای خدا و همسایهای
اولیا خدا که حمزه و جعفر و حسن و حسین اند و هرچه علی است او
خود صدیق اکبر است هر که ورا دوست دارد از هول روز قیامت
نترسد ای ولی اگر از سر انصاف درین احادیث نظر کنند و بتدبر
و تفکر در هر یک لفظ نظر از فضل و افضلیت معلوم و مفهوم گردد
و کلام در باب فضائل عمر از انس مالک روایت میکند که مردی
از حضرت مصطفی سوال کرد که قیامت کی است آنحضرت فرمود
که از برای قیامت چه چیز مهیا کرده گفت هیچ چیز مگر آنکه خدا و رسول
خدا را دوست میدارم آنحضرت فرمود که انت مع من احببت
یعنی تو با آنکس که دوستش میداری انس مالک گوید که هیچ چیز شاد نشدم
همچون شادی با نسبت قول پیغمبر که انت مع من احببت چه انس
انس گفت که من پیغمبر و ابابکر و عمر را دوست میدارم و امید

و آماده

که براه ایشان باشم بسبب محبتی که با ایشان دارم واگرم علا
صالحی مثل اعمال ایشان نکرده باشم والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم باب ششم در ثبوت افضلیت مرتضی بحجه
تلقیب ونعت حضرت مصطفی ورا بسید المسلمین و امام
المتقین وحجة الله علی عباده وحجة الله علی خلقه وامیر البررة
وقاتل الفجرة وخیر البشر وخیر هذه الامة وخیر البریه وخیر
من یمشی علی وجه الارض وخیر الصحابه وافضلهم و
وصی ووارثی وخلیفتی وخلیلی وموضع سری وخیر من
اخلف بعدی یقضی دینی وینجز موعدی وقاضی دینی
ویودی عنی وخیر الخلق والخلیقه حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا
آورده که ان رسول الله صلعم قال لعلی بن مرحبا بسید
المسلمین وامام المتقین ودر فردوس از انس مالک روایت
که رسول صلعم فرمود که انا وعلی حجة الله علی عباده ودر مسند
آمده که انس مالک گفت کنت جالساً مع النبی صلعم اذ اقبل
علی قال النبی انا وهذا حجة الله علی خلقه یعنی نشسته بودم
با پیغمبر که علی آمد آنحضرت فرمود که من و این کس حجة الحق علی الخلایق
واخطب خوارزم در مناقب آورده که زید بن صوحان را روز
الجمل در حرب عایشه مجروح کرده بودند ودر معرکه بخاک افتاده
افتاده بود که مرتضی ربالین وی حاضر شد پس ابن صوحان

روی آنقدر

روی بر تفرکرد وگفت رحمک الله والله ما عرفتک الا بالله
عالماً وبایاته عارفاً والله ما قاتلت معک من جهل
ولاکنی سمعت حذیفة الیمان یقول سمعت رسول الله
صلی الله علیه وآله یقول علی امیر البررة وقاتل الفجرة
منصور من نصره مخذول من خذله الا وان الحق
معه یتبعه الا فمیلوا معه یعنی بر مرتضی رحمت فرستاد
وگفت والله من ترا عالم بالله وعارف بآیات الله شناختم
والله که در پیش تو از سر جهل ونادانی جنگ کردم ولکن
از حذیفه شنیدم که گفت شنیدم که رسول الله را میفرمود
علی امیر نیکوکارانست وکشنده فاجران وبدکاران منصور
است آنکه نصرت وی داد ومخذولست آنکه ترک نصرت
وی کرد آگاه باشید بدرستی که حق همراه علیست ودر پی او میرود
آگاه باشید ومیل باوی کنید و از کتاب مناقب ابن مردویه
چند حدیث آنست که ازآن نقل کرده ام حدیث اول از حذیفه
روایت که رسول صلی الله علیه فرمود علی خیر البشر من ابی
فقد کفر علی بهترین بشرانست هرکه این سخن قبول نکرد کافر است
حدیث دوم بروایات متعدده از عطیه روایت که گفت
دخلنا علی جابر بن عبد الله وهو شیخ کبیر فقلنا اخبرنا
عن هذا الرجل علی ابن ابی طالب ع فذفع حاجبه

ثم قال ذاک من خیر البشر یعنی در آمدیم در خانه جابر بن عبد الله
انصاری و او درین روز پیر و بزرگ سال شده و ابروی بر چشم
او فرود آمده بود گفتیم خبر ما را ازین مرد که علی بن ابی طالب است
جابر برده ابروی خود از پیش چشم برداشت و گفت اینکس بهترین
بشر است حدیث سیم سئل جابر عن علی فقال کان خیر البشر
یعنی کیفیت فضل علی از جابر پرسیده شد گفت علی بهترین بشر بود
حدیث چهارم از سالم بن ابی الجعد مرویست که گفت تذاکرنا
فضل علی عن جابر بن عبد الله قال کان خیر البشر و فی
روایة قال و تشکّون فیه فقال بعض القوم انه احدث
قال لا یشک فیه الا کافر او منافق یعنی ذکر علی ع کردند نزدیک
جابر پس جابر گفت که علی ع بهترین بشر بود و بروایت دیگر جابر
گفت که در فضل علی گمان و شک میکنید پس یکی از قوم حاضر بود
گفت که علی احداث کرد یعنی کارهای نو کرد که در زمان پیغمبر و ابو بکر
و عمر نبود ازان جهت در فضل وی شک داریم جابر گفت شک نکند
در فضل علی مگر کسی که کافر و منافق است حدیث پنجم سئل حذیفه
عن علی فقال خیر هذه الامة بعد نبیها لا یشک فیه
الا منافق پرسیدند حذیفه را از کیفیت فضل علی ع گفت که
علی ع بهترین این امت است بعد پیغمبر و شک نمیکند درین سخن و یا
در فضل و کمال او مگر کسی که منافق است حدیث ششم ابو رافع

از زید روایت

مهم

از زید رد جد خود روایت کنند که قال رسول الله صلعم لعلی
انت خیر امتی فی الدنیا و الاخرة یعنی مصطفی با مرتضی ع
گفت که بهترین امت من در دنیا و در آخرت حدیث هفتم از زید
مرویست ان النبی قال لفاطمة ان زوجک خیر امتی اقدم
اسلاما و اکثرهم علما یعنی مرویست که پیغمبر با فاطمه گفت که شوهر
تو بهترین امت منست و اقدم صحابه است باسلام و اطاعت
و اکثر بعلم و معرفت حدیث هشتم از حبشی بن جناده مرویست
که رسول صلعم فرمود خیر من یمشی علی الارض علی ابن
ابی طالب علیه السلام یعنی که بهترین کسی که میرود بروی زمین علی
بن ابی طالب است حدیث نهم از ابو سعید خدری که
گفت قال سلمان رأیت رسول الله فناداني فقلت لبیک
قال اشهدک الیوم ان علی بن ابی طالب خیرهم و افضلهم
یعنی سلمان گفت که رسول را دید و خواند من گفتم لبیک آنحضرت
فرمود که امروز ترا گواه میکنم برآنکه علی ابن ابی طالب بهترین و فاضلترین
صحابه است حدیث دهم از عطا مرویست که گفت سألت
عایشه عن علی بن ابی طالب فقالت ذاک من خیر البریة
و لا یشک فیه الا کافر یعنی عایشه را از کیفیت فضل علی پرسیدم
گفت آنکس بهترین خلایق است که درین سخن یا در فضل علی شک
نکند بجز کسی که کافر است و در باب دهم نزدایدان الذین

آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه خواهد آمد
که در فرمان رسول اله هر نفر را خیر البریه میگفتند و در مناقب اخطب
از امیر المومنین مرویست که رسول صلعم فرمود اتانی جبرئیل وقد
نشر جناحیه فاذا فیها مکتوب لا اله الا الله محمد النبی — نبی
ومکتوب علی الاخری لا اله الا الله علی الوصی یعنی جبرئیل
پیش من آمد وحال آنکه هر دو بال خود گشاده بود پس دیدم که در یکی بال
وی نوشته بود که لا اله الا الله محمد پیغمبر خدا هست و در بال دیگر
نوشته بود که لا اله الا الله علی وصی ویست و در فردوس و نزل
و وسیله از بریده مرویست که رسول صلعم فرمود لکل نبی وصی
و وارث وان علیاً وصیی و وارثی و در روایتی و سیله حتی
که علی بن جوف ان و در مسند از انس مالک مرویست که گفت بر
سلمان گفتم که از پیغمبر پرسی که وصی وی کیست و چون پرسید آنحضرت
فرمود که یا سلمان وصیی و وارثی و قاضی دینی و منجز وعدی — من قاضی
علی ابن ابی طالب یعنی که ای سلمان وصی و وارث دین و گذارنده
هر وعده و جای آرنده وعده من علی ابن ابی طالب است و در مناقب
ابن مردویه ابو سعید خدری از سلمان روایت کند که گفت آنحضرت
رسالت رسیدم و گفتم یا رسول اله لکل نبی وصی فمن وصیک
فسکت عنی فلما کان بعد ان رآنی فقال یا سلمان فاسرعت
فیه و قلت لبیک یا رسول اله فقال تعلم من وصی موسی

قلت ثم

قلت ثم یوشع بن نون قال لم قلت لانه کان اعلمهم بعده
قال فان وصیی و موضع سری و خیر من اخلف بعدی
ینجز موعدی و یقضی دینی علی ابن ابی طالب یعنی
گفتم ای رسول خدا هر پیغمبر را وصی است پس وصی تو کیست
آنحضرت جواب نداد چون بعد از ان مرا دید فرمود که ای سلمان
من بسوی آنحضرت شتاب کردم و گفتم لبیک ای رسول خدا فرمود
میدانی که وصی موسی کیست گفتم بلی یوشع بن نون فرمود چرا گفتی
که یوشع بود گفتم برای آنکه دران روزگار اعلم امت بود فرمود
پس بدرستی که وصی و قایم مقام من و موضع سر و جای راز من و بهترین کسی
میگذارم بعد از خود که بجای می آورد وعده مرا و میگذارد دوام
مرا علی ابن ابی طالب است و در مناقب ابن مردویه انس
روایت میکند از سلمان که گفت یا رسول الله عمن ناخذ
بعدک و بمن نثق قال فسکت عنی حتی سالت عشراً
ثم قال یا سلمان ان وصیی و خلیفتی و اخی و وزیری
و خیر من اخلفه بعدی علی بن ابی طالب یؤدی عنی
و ینجز موعدی یعنی گفتم ای رسول خدا امور شریعت را بعد از
تو از که فرا گیریم و در قول که اعتماد کنیم سلمان گفت که حضرت رسالت
جواب من نداد تا ده نوبت سوال کردم بعد از ان فرمود ای سلمان
بدرستی که وصی من و خلیفه من و برادر من و وزیر و بهترین کسی که بعد از من

میگذارم علی ابن ابی طالب است که علم شریعت و طریقت و حقیقت
از مرا ادا میکند و عده مرا بجای می آرد و در مناقب ابی مردویه
و وسیله از انس بن مالک روایت که رسول صلعم فرمود ان خلیلی
و وزیری و خلیفتی و خیر من اترک بعدی یقضی دینی
و ینجز موعدی علی ابن ابی طالب و در روایت وسیله چنین است
که و ینجز موعدی و یقضی دینی علی ابن ابی طالب یعنی

وتقضی

دوست من و وزیر من و خلیفه من و بهترین کسی که میگذارم بعد از خود
و آنکس که وعده مرا بجای می آورد و وام مرا میگذارد علی
ابن ابی طالب است ای دلیل فرق میان مرتضی و ابو بکر از
اینجا حاصل است که مصطفی در حق مرتضی گفت در این حدیث
بحرف تحقیق میفرماید که ان خلیلی یعنی خلیل و دوست من
علی مرتضی است و در حق ابو بکر بحرف امتناع میفرماید که لو کنت
متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا یعنی اگر از اهل
بیت خود دوست گرفتمی ابو بکر را دوست گرفتمی و در مناقب ابی مردویه
انس از سلمان روایت کند که رسول صلعم فرمود ان اخی و وزیری
و خیر من اخلف بعدی علی ابن ابی طالب و در روایت دیگر علی
بن ابی طالب خیر من اخلف بعدی و در این کتاب از مسروق
روایت که گفت بخانه عایشه در آمدم مرا گفت ای مسروق خوارج را
که بقتل در آورد گفتم علی قتل کرد عایشه هیچ نگفت گفتم ای مادر مومنان

بحق خدا و

بحق خدا و پیغمبر او که اگر خبری از رسول الله شنیده مرا اخبار کنی
عایشه گفت شنیدم که رسول الله صلعم میفرمود که هم شر الخلق و الخلیقة
یقتلهم خیر الخلق و الخلیقة و اعظمهم عند الله یوم القیمة وسیلة
یعنی ایشان بدترین خلق و مخلوقات اند و میکشد ایشان را آنکس
که بهترین خلق و مخلوقات است و آنکه در روز قیامت نزدیک حق عظیم
ترین خلق است بحب وسیله و در این کتاب روایت دیگر مسروق
گوید که عایشه بمن گفت تو نزدیک من اکرم و احب و لا دمنی هیچ
خبر داری از آن ناقص یعنی ذو الثدیه که بزرگ خوارج بود
من گفتم بلی علی مرتضی او را در نهروان کشت عایشه از من گواه
طلبید من سی مرد بگواهی او بردم و بتصدیق من گواهی داد مدلی
عایشه گفت لعن الله عمرو بن العاص فانه کتب الی انه قتله علی
نیل مصر یعنی لعنت خدای بر عمرو عاص که بسوی من کتابت فرستاد
که ذو الثدیه را او کشته است بر کنار نیل مصر و بروایتی دیگر گفت
قاتل الله عمرو بن العاص فانه کتب الی انه اصابه بمصر پس مسروق
گفت که گفتم ای مادر مومنان خبر ده که از رسول در حق خوارج چه شنیده
عایشه گفت از رسول شنیدم که میفرمود هم شر الخلق و الخلیقة
یقتلهم خیر الخلق و اقربهم عند الله وسیلة یوم القیامة یعنی
یعنی ایشان بدترین خلق اند ایشان را میکشد کسی که بهترین خلق است
و در روز قیامت پیش حق تعالی نزدیکترین خلق است بحب وسیله

واین اخبار و روایات را از کتاب مناقب ابن مردویه نقل کرده
بطرق متعدده که وارد شده است و هم چنین است ترجمه ابن
مردویه در این کتاب روایت کرده است باب ششم در نبوت
افضلیت مرتضی بواسطه تلقیب و نعت حضرت مصطفی ورا
باول المؤمنین و یعسوب المؤمنین و فاروق الامة و الصدیق الاکبر
و افضل الصدیقین و اکرمهم علی الله و غیر آن کنیة اش ابو
تراب و ابو الائمه و غیره مشتمل بر دو فصل فصل اول در کتاب
خصایص نطنزی از ابوذر غفاری و از سلمان مرویست که گفتند رسول الله
صلعم دست علی ابن ابی طالب گرفت و فرمود آن هذا اول
من آمن بی و هذا فاروق هذه الامة و هذا یعسوب
المؤمنین و اول من یصافحنی یوم القیامة و هذا الصدیق
الاکبر یعنی بدرستی که اینست اول کسی که بمن گرویده و ایمان آورده
و اینست بغایة فرق کننده میان حق و باطل و اینست پادشاه مومنان
جهت آنکه پادشاه زنبوران عسل را یعسوب می نامند و اینست
اول کسی که در روز قیامت با من مصافحه کنند و اینست بزرگترین
آنان که صدق را راست گویند و در نزل السایرین و کفایت الطالب
و مناقب خطیب خوارزمی از ابولیلی غفاری مرویست که رسول صلعم
فرمود ستکون بعدی فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی ابن
ابی طالب فانه اول من یرانی و من یصافحنی یوم القیامة
وهو

وهو امعی فی السماء العلیا وهو الفاروق بین الحق والباطل
قال مؤلف الکتاب هذا حدیث حسن قال رواه الحافظ
ابو نعیم فی آمالیه در روایة خوارزمی است ستکون
من بعدی فتنة فاذا کان ذالک فالزموا علی ابن ابی طالب ع
فانه الفاروق بین الحق والباطل و از ابن سخیله روایت
که گفت من و سلمان فارسی بحج رفتیم و بر ربذه عبور کردیم بزیارت
ابوذر غفاری شدیم ابوذر با ما گفت اما انه ستکون بعدی
فتنة و لابد منها فعلیکم بکتاب الله والشیخ علی ابن ابی طالب
فالزموهما فاشهد علی رسول الله ع انی سمعته وهو یقول
علی اول من آمن بی و اول من صدقنی و اول من یصافحنی
یوم القیامة وهو الصدیق الاکبر وهو فاروق هذه الامة یفرق
بین الحق والباطل وهو یعسوب المؤمنین والمال یعسوب المنافقین
یعنی آگاه باشید بدرستی که بعد از وفات من زود باشد که فتنه شود
و نیست چاره از بودن آن فتنه پس بر شما باد که بکتاب خدای تعالی
و فرمان شیخ که علی ابن ابی طالب است کار کنند و راه پیش
گیرید که من گواهی میدهم بر رسول که بتحقیق شنیده ام که میفرمود که علی
اوست اول کسانی که بنبوت من ایمان آورده و اول کسیست که تصدیق
من کرد و ترجمه باقی حدیث از ما تقدم معلوم است و در مسند وسیله
از ابولیلی غفاری مرویست که رسول صلعم فرمود الصدیقون ثلثة

حبیب النجار مؤمن آل یس الذی قال یا قوم اتبعوا المرسلین
وحزقیل مؤمن آل عمران الذی قال اتقتلون رجلا
ان یقول ربی الله وعلی بن ابی طالب وهو افضلهم یعنی
سخت راست گویان وصدیقان سه کس اند یکی حبیب نجار
که مؤمن آل یس است که با مردم خود گفت که ای قوم
متابعت روی مرسل عیسی عم کنید ویکی حزقیل که مؤمن آل
عمران است با فرعونیان برسبیل انکار گفت که آیا میکشید
مردی را یعنی موسی را عم که میگوید که پروردگار من خداست
ویکی علی بن ابی طالب است واو فاضلترین این سه است
ودر روایتی دیگر آنست که الصدیقون ثلثة حزقیل مؤمن
آل عمران وحبیب النجار مؤمن آل یس وعلی ابن ابی طالب
مؤمن آل محمد وافضل الثلاثة واکرمهم علی الله علی ابن
ابی طالب یعنی صدیقان سه کس اند حزقیل که مؤمن آل عمران است
وحبیب نجار که مؤمن آل یس است وعلی ابن ابی طالب که مؤمن آل
محمد است وفاضلترین این سه وگرامی ترین ایشان نزد حق تعالی
علی ابن ابی طالب است امام احمد در مسند آورده است که قال
ابن عباس سمعت علی ابن ابی طالب یقول انا عبد الله
واخو رسول الله وانا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا
کاذب مفتر ولقد صلیت قبل الناس بسبع سنین وامام احمد در مسند

آورده است

آورده است که قال ابن عباس سمعت علی ابن ابی طالب یقول
انا عبد الله واخو رسوله وانا الصدیق الاکبر لا یقولها
بعدی الا کاذب مفتر ولقد صلیت قبل الناس بسبع سنین
یعنی ابن عباس گفت شنیدم که علی بن ابی طالب میفرمود انا عبد الله
یعنی منم قطب این زمان وقائم مقام خلیفة الرحمن چرا که اسم عبد الله
مخصوص اقطابست ولهذا اکابر انبیا را که اقطاب اعصار بودند
هر جا که ذکر فرموده اند به عبد الله تسمیه کرده اند ولما قام عبد الله
یدعوه کادوا وانی عبد الله آتانی الکتاب یعنی مرتضی عم
میفرماید که منم قطب این زمان ومنم برادر رسول ومنم صدیق اکبر
واین کلام را کسی نگوید بعد من الا که مفتری وکاذب باشد وافترا
اختلاف کذب است وبدرستی که من پیش از مردمان بهفت سال نماز گزارده ام
[illegible] لفظ بعدی درین خبر بمعنی وفات نیست بقرینه ولقد
صلیت قبل الناس وبدلیل آنکه مرتضی را معلوم نبود که بعد
از وفات وی بعکس این لقب بر خود بندند تا که این
سخن حجت بینه مردمان دروغ از آنکس گوید بنا بر آنکه
مرتضی وامثال وی هرچه گویند مبنی بر معلومات ومشاهدات
خود گویند وبعد از انهی وفات وی هم نشنیدیم که کسی این لقب
بر خود بسته باشد پس لفظ بعدی بمعنی غیری باشد وهرگاه
که لفظ بعدی بر حقیقت خود بود معنی چنین باشد که محب

الله

رضا ۴

زمان و حجب رتبه و شرف هم درین لقب بر دیگران مقدم
جه حضرت رسالت مرا بصدیق اکبر ملقب و مخصوص کرد آنست
و در احادیث رضویات که از امام مرویست که رسول ص
فرمود یا علی ان الله قد غفر لک و لاهلک و لشیعتک
و محبی شیعتک و محبی محبی شیعتک فابشر فانک الانزع
البطین منزوع من الشرک بطین من العلم صرای علی
بدرستی که الله تعالی ترا آمرزید و اهل بیت ترا و شیعه ترا و محبان
شیعه ترا و محبان محبان شیعه ترا آمرزید بس مژده باد ترا که
بدرستی که توئی انزع بطین یعنی منزوع و کشیده از مهالک شرک
و بطین و بزرگ شکمی از علم و ابو عیسی ترمذی در صحیح خود
آورده است که حضرت رسالت مرتضی را انزع بطین گفته است

فصل دوم در وسیط و مناقب ابن مردویه آمده است که جابر
بن عبد الله گفت که شنیدم که رسول صلعم با مرتضی پیش از
وفات خود بسه روز میگفت که سلام علیک یا ابا الریحانتین
اوصیک بریحانتی من الدنیا فعن قلیل ینهدم رکناک
و الله خلیفتی علیک یعنی ترا وصیت و اندرز میکنم بتربیت
حسنین که هر دو ریحان من اند از دنیا یعنی حاصل من از
دنیا ایشان شده اند اندک روزی دو رکن تو فرو خواهند افتاد
و خدای تعالی بر محافظت تو خلیفه و قائم مقام منست جابر

در روزی

گوید که چون

گوید که چون حضرت مصطفی بعالم بقا رفت مرتضی گفت که این
یک رکن است از آن دو رکن که حضرت رسول فرموده و چون
فاطمه زهرا ع وفات کرد مرتضی گفت که این رکن دوم است
که رسول صلعم فرموده بود و حضرت فاطمه بعد از حضرت مصطفی
سی و پنج روز وفات کرد و گویند که هفتاد و پنج روز و در بخاری
آمده که بشش ماه چنانکه در باب دوازدهم گفته شود و در مناقب
اخطب خوارزم از سهل بن سعد ساعدی مرویست که گفت مردی
از آل مروان بر مدینه حاکم شد و والی آن دیار گردید و سهل بن سعد را
خواند و امر کرد که علی را سب کن و ناسزا گو سهل بن سعد قبول
نکرد مروان گفت که چون علی را سب نمیکنی بگو لعن الله ابو تراب
بگوی سهل گفت که علی را از ابو تراب دوستر نامی نبود و چنانکه شاد
شدی چون ویرا با ابو تراب خواندی مروان گفت که ما را از قصه
وی خبر ده که با ابو تراب چرا مسمی شد سهل گفت حضرت رسالت ص
بخانه فاطمه آمد و علی را در خانه ندید با فاطمه گفت
ابن عم تو کجاست گفت میان من و او خصومتی رفته بود از من جدا شده
بیرون رفت و پیش من قیلوله نکرد رسول با شخصی گفت
بنگر علی کجاست شخص آمد و گفت یا رسول الله مرتضی در مسجد
خفته است بس حضرت رسالت بمسجد در آمد مرتضی را دید
بر پهلوی خفته و ردای وی دور افتاده و سر و روی وی

از

خاک آلوده شده آن حضرت در ایستاده و بدست مبارک
خود خاک از سر و جامه مرتضی دور کرد و میفرمود قم یا ابا تراب
قم یا ابا تراب یعنی برخیز ای پدر خاک برخیز ای پدر خاک
و لفظ حدیث اینست قال استعمل علی المدینة رجل من
آل مروان فدعا سهل بن سعد فامره ان یشتم علیا
قال فابی سهل فقال اما اذا ابیت فقل لعن الله ابا تراب
فقال سهل ما کان لعلی اسم احب الیه من ابی تراب
و انه کان لیفرح اذا دعی به فقال اخبرنا عن قصته لم
سمی ابا تراب فقال جاء رسول الله صلعم بیت فاطمة علیها
فلم یجد علیا فی البیت فقال این ابن عمک فقالت کان
بینی و بینه شیء فغاضبنی فخرج و لم یقل عندی فقال
رسول الله لانسان انظر این هو فجاء فقال یا رسول الله
هو فی المسجد مضطجع قد سقط رداؤه عن شقه فاصابه
تراب فجعل رسول الله یمسح عنه و یقول قم ابا تراب قم
ابا تراب و سبب این کنیت و تسمیه در صحیح بخاری و مسلم
هم آمده است و ابو عیسی ترمذی در سنن خود از عامر بن
سعد بن ابی وقاص روایت میکند که معاویه بن ابی سفیان
علیه العنه با سعد وقاص روایت میکند که معاویه بن ابی سفیان
گفت که ترا از سب ابو تراب چه باز داشت سعد گفت مرا از

استعمل

فابی

رجل

سب وی سه منقبت باز داشته است که رسول الله از برای
او فرموده است از انجهت من هرگز سب وی نخواهم کرد که
حصول یکی از آن سه منقبت مرا دوستر است بنزد من از شتران
سرخ موی یکی آنکه شنیدم از رسول در حالتی که علی را در بعضی
غزوات بخانه گذاشته بود علی با رسول اله گفت مرا همراه زنان
و کودکان میگذاری آنحضرت با مرتضی گفت که آیا راضی نیستی که
مرا باشی چنانکه هارون بود موسی را و لیکن بعد از من نبوت نیست
دویم آنکه شنیدم که رسول اله در موضع خیبر میفرمود البته رایت
و علم بمردی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا
و رسول وی را دوست میدارند سعد گفت که هر یکی از صحابه
طمع و چشم آن داشتند که صاحب رایت شوند و اهل منقبت گردند
پس رسول فرمود که علی را بخوانید سعد گفت یا رسول الله علی
آمده اما رمد دارد حضرت رسول فرمودند که وی را طلب کنید
چون مرتضی علی را حاضر ساختند رسول علیه السلام آب دهن مبارک
خود را در چشم وی انداختند و رایت را بوی دادند تا فتح
خیبر نمود سیوم آنکه فرمود وقتی که این آیه فرود آمد که ندع ا
و ابناءکم چنانچه در باب دهم گفته شود سعد گفت که رسول
علی را و فاطمه و حسنین را علیهم السلام خواند و فرمود ای بار
خدای این گروه هند اهل بیت من و ترمذی در آخر این حدیث گفته

بانا

منقبت

که هذا حدیث حسن غریب صحیح من هذا الوجه ولفظ
حدیث اینست که عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه
قال امر معویة بن ابی سفیان سعدا فقال ما منعک ان
تسب ابا تراب فقال اما ما ذکرت فالثلث قالهن رسول
الله صلعم فلن اسبه لان تکون لی واحدة منهن احب
الی من حمر النعم سمعت رسول الله یقول لعلی وخلفه فی
بعض مغازیه فقال له علی یا رسول الله تخلفنی مع النساء
والصبیان فقال له رسول الله اما ترضی ان تکون منی
بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی وسمعت
یقول یوم خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و
رسوله ویحبه الله ورسوله قال فتطاولنا لها فقال
ادعوا الی علیا قال فاتاه وبه رمد فبصق فی عینیه فدفع
الرایة الیه ففتح الله علیه وانزلت هذه الآیة ندع
ابناءنا و ابناءکم فدعا رسول الله صلعم علیا و فاطمه و حسنا
و حسینا فقال اللهم هؤلاء اهلی و در احادیث وارد شده است
که رسول الله صلعم با مرتضی فرمود که انا وانت ابوا هذه الامة
ای علی من و تو پدران این امتیم و چون فیض و تربیت امت از نور
نبوت و ولایت میباشد و حضرت محمد و علی مظهر ظهور این دو صفت
سزاینکه پدران این امت باشند و در فردوس الاخبار از جابر

انصاری

انصاری مرویست که رسول الله صلعم فرمود که حق
علی بن ابی طالب علی هذه الامة کحق الوالد علی
ولده یعنی مرتضی بر این امت حق پدری دارد و در
مناقب خطیب از مرتضی عم مرویست که گفت چندانکه حضرت
رسالت در قید حیات بود حسن مرا ابا الحسین خواندی
و حسین مرا ابا الحسن گفتی و به پدری نمیخواندند یعنی یا اباه میگفتند
بحضرت رسالت و چون آنحضرت بعالم بقا رفت مرا پدری
خواندندی و یا اباه گفتندی مرتضی را عم ابو السبطین جهة ان
گفتند که سبط فرزند زاده را گویند و امام حسن و امام حسین عم
هم فرزند و هم فرزند زاده رسول بودند صلعم و مرتضی را ابو محمد
میگفتند جهة فرزند او محمد حنفیه رحمه الله

باب الخمس در ثبوت

افضلیت مرتضی عم بسبب تلقیب حضرت حق علی را بامیر
المؤمنین و خلیفه و وصی پیغمبر گردانیدن و نعت حضرت
مصطفی آن را بامیر المؤمنین و امام الغر المحجلین و قاید
الغر المحجلین و سید المسلمین و سید العرب و عیبة العلم
الرسول و خاتم الوصیین و خیر الوصیین و اولی الناس
الناس بالنبیین و خلیفتی و وصیی و غیر آن در فردوس الا
خبار از حذیفه مرویست که رسول صلعم فرمود لو یعلم الناس
متی سمی علی امیر المؤمنین ما انکروا فضله بذالک

موسوم

وآدم بین الروح والجسد حین قال الست بربکم
قالوا بلی فقال انا ربکم ومحمد نبیکم وعلی امیرکم یعنی اگر
مردمان دانستندی که مرتضی در چه زمان مسمی شده امیر المؤمنین
هرگز انکار فضل او نکردندی وسمی شد به امیر المؤمنین وقتی که
آدم میان جان وتن بوده در آن حین که حق تعالی گفت الست
بربکم وجواب قالوا بلی شنید حق تعالی فرمود من پروردگار شمام
ومحمد پیغمبر شما وعلی امیر شماست وابن مردویه در مناقب از بریده
روایت میکند که امرنا رسول الله ان نسلم علی علی یا امیر المؤمنین
یعنی رسول الله ما را امر کرد که بر مرتضی علی سلام کنیم وگوییم السلام
علیک یا امیر المؤمنین ودر مناقب ابن مردویه از سالم غلام
امیر المؤمنین مرویست که گفت همراه مرتضی بودم در زمینی که ملک وی
بود آن زمین حرث وشخم میکرد که ابو بکر وعمر آمدند وسلام کردند
وگفتند سلام علیک یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته بعضی
مردم از ایشان پرسیدند که شما در حین حیوة رسول الله این سلام وکلام
میکنید عمر گفت یؤمرنا رسول الله بما امر کرد که وی را امیر المؤمنین
گوییم ولفظ خبر اینست عن سالم مولی علی قال کنت مع علی
فی ارض له یحرثها حتی جاء ابو بکر وعمر فقالا السلام
علیک یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته فقیل کنتم تقولون
فی حیوة رسول الله ذلک فقال عمر هو امرنا وابن مردویه در

مناقب از داود

مناقب از داود بن عوف روایت کند که گفت حدثنی معویة
بن ثعلبة اللیثی قال الا احدثک بحدیث لم یختلط
به کذب
قط قلت بلی قال مرض ابو ذر فاوصی الی علی
فقال بعض من یعوده لو اوصیت الی امیر المؤمنین عمر
لکان اجمل لوصیتک من علی قال والله لقد اوصیت
لامیر المؤمنین حقا امیر المؤمنین والله انه للربیع الذی یسکن
الیه ولو قد فارقکم لقد انکرتم الناس وانکرتم الارض
قال قلت یا اباذر انا لنعلم ان احبهم الی رسول الله
احبهم الیک قال اجل قلت فایهم احب الیک قال هذا
الشیخ المضطهد المظلوم بحقه یعنی علی بن ابی طالب
حقه
داود گفت که معاویه بن ثعلبه که از بنی لیث بود با من گفت
بن عوف گوید
ترا اخبار بکنم بحدیثی که هرگز بدروغ مختلط ومنسوب نشده است
گفتم بلی گفت که ابوذر خسته شد ووصیت خود بمرتضی علی کرد
پس بعضی از آن مردمان که بعیادت ابوذر آمده بودند با وی گفتند
که اگر وصیت با عمر کردی وصیت ترا بهتر از علی بجای می آورد
ابوذر گفت والله که بتحقیق وصیت کرده ام بان امیر المؤمنین که حقا
امیر المؤمنین اوست والله که وی آن بهار است که بسوی وی میل میکنند
واگر او مفارقت شما کردی بتحقیق که ابواب فیض بر شما بسته شدی
وما سته بهایم می بودید نه مردمان می شناختید ونه زمینی معموره بی تعلیم

گفت که گفتم ای ابوذر که ما البته محقق میدانم که دوسترین صحابه
بسوی رسول الله انکس است که نبود تو دوستر است ابوذر گفت
اجل یعنی بلی گفتم که دوسترین صحابه بسوی تو کیست گفت ان شیخ
مصطفی مشهور که حق ویرا از وی بظلم ستده اند یعنی مرتضی
علی ع و در کتاب کفایة الطالب از ابو ذر غفاری مرویست
که رسول صلعم فرمود یرد علی الحوض رایة علی امیر المؤمنین
وامام الغر المحجلین فاقوم واخذ بیده فیبیض وجهه و
وجوه اصحابه چون عرب اسب پیشانی سفید را اغر گویند
ودست های سفید را محجل گویند پس مرتضی ع امام هر که باشد
پیشانی ودست وپای انکس در روز قیامت سفید ومنور بود از نور
وضو یعنی رایت وعلم مرتضی علی که امیر المؤمنین است باب حوض
کوثر بسوی من آید پس من برخیزم ودست وی بگیرم فی الحال بخت
سفید گردد روی وی وروی اصحاب وی روان وی ودر مناقب
خطیب از ابن عباس مرویست که رسول صلعم فرمود هذا علی بن
ابی طالب لحمه من لحمی ودمه من دمی وهو منی بمنزلة هرون
من موسی غیر انه لا نبی بعدی وقال یا ام سلمة اسمعی و
اشهدی هذا علی امیر المؤمنین وسید المسلمین وعیبة علمی
وبابی الذی اوتی منه واخی فی الدین وخدلی فی الآخرة
ومعی فی السنام الاعلی یعنی مرتضی علی جای علم منست وعیبه جای

بتر را گویند وعلی در حصار منست که هرچه آید در هر که آید بمن از آن
در در آید ویرا در منست در دین وبیاده ودوست هم در آخرت وما
در کوان اعلا جسنام کوهان میشود است واز سایر بدن شتر بلند راست
وزجمله اول این حدیث از ما تقدم معلوم است ودر مناقب اخطب
خوارزم از انس مالک مرویست که رسول صلعم فرمود یا انس اسکب
لی وضوءا ثم قام فصلی رکعتین ثم قال یا انس اول من یدخل علیک
من هذا الباب امیر المؤمنین علیه السلام وسید المسلمین
وقاید الغر المحجلین وخاتم الوصیین قال قلت اللهم اجعله
رجلا من الانصار وکتمته اذ جاء علی فقال من هذا
یا انس فقلت علی فقام مستبشرا فاعتنقه ثم جعل یمسح عرق
وجهه ویمسح عرق وجهه علی وجهه فقال علی یا رسول الله
لقد رأیتک صنعت شیئا ما صنعته بی قبل قال وما یمنعنی وانت
تؤدی عنی وتسمعهم صوتی وتبین لهم ما اختلفوا فیه من
بعدی یعنی رسول صلعم فرمود که یا انس برای من آب وضو
در کوزه بریز وبعد از آن که وضو کرد برخواست ودو رکعت نماز
گذارد بعد از آن فرمود که ای انس اول کسی که بر تو ازین در میدرآید
امیر المؤمنین است وسید المسلمین وامام وپیشوای غر المحجلین و خاتم
وصیین است وچون انس مالک از مردم انصار بود گفت که
دعا میکردم ومیگفتم که بار خدای این مرد را که پیغمبر وصف کرد

از مردم انصار کن انس مالک گفت چون مرتضی علیه السلام آمد آمدن
ویرا از حضرت پوشیده و پنهان داشتم پس آنحضرت خود گفت
این که بر در است ای انس گفتم که علی است حضرت رسالت
مستبشر و فرحناک یافته برخواست و با مرتضی معانقه کرده او را
در آغوش گرفت بعد از آن ایستاده عرق روی خود را مسح
میکرد یعنی می مالید و عرق روی علی بر روی خود مسح مینمود
پس مرتضی گفت که ای رسول الله ترا امروز دیدم که کاری کردی
که آن را با من پیشتر ازین نکردی آنحضرت فرمود که مرا ازین کدام
چیز باز میدارد حال آنکه تو احکام دین مرا از من ادا میکنی و آواز
مرا میشنوانی و از برای ایشان بیان میکنی آن معنی را که بعد از من
در آن اختلاف کنند و حافظ ابو نعیم این حدیث در حلیة
الاولیا آورده است و در روایتی دیگر چنان است که جعل یمسح
عرق وجهه بوجهه و عرق وجه علی بوجهه یعنی حضرت رسالت
عرق روی خود بر روی علی علیه السلام مسح میکرد و عرق روی علی علیه السلام خود بر روی
مسح میفرمود و همین حدیث را حافظ ابن مردویه در کتاب مناقب
آورده است و در روایتی دیگر چنین است کان رسول الله
صلعم فی بیت ام حبیبة بنت ابی سفیان قال ام حبیبة
اعتزلنا فانا نعلی حاجة ثم دعا بوضوء فاحسن الوضوء
ثم قال ان اول من یدخل من هذا الباب هو امیر المؤمنین

رسالت

ثم

خود مسح مینمود و عرق روی علی را هم بر روی خود

وسید العرب

وسید العرب وخیر الوصیین واولی الناس بالناس
قال انس فجعلت اقول اللهم اجعله رجلا من الانصار قال
فدخل علی فجاء یمشی حتی جلس الی جنب رسول الله صلعم
فجعل رسول الله یمسح وجهه بیده ثم یمسح بها وجه علی
ابن ابی طالب فقال علی یا رسول الله قال انک تبلغ ر
سالتی من بعدی و تؤدی عنی و تسمع الناس صوتی
و تعلم الناس من کتاب الله ما لا یعلمون یعنی رسول صلعم
در خانه ام حبیبه گفت کناره گیر از ما که بر سر حاجتی در کاری
هستیم بعد از آن آب وضو خواست و آنحضرت وضو ساخت
و فرمود که بدرستی که اول کسی که ازین در میگذرد امیر المؤمنین
و سید عرب و بهترین اوصیاست و اولیترین مردمان بتصرف
کردن در مردمان انس مالک میگوید که پیغمبر ایستادم و دعا کردم
و گفتم الهی آن یکی را که پیغمبر میگوید از مردم انصار کن انس بن
مالک گوید که علی در آمد و میرفت تا آنکه به پهلوی رسول صلعم
نشست پس آنحضرت به ایستاد و روی خود بدست خود مالید
پس بر روی علی علیه السلام مالید پس علی گفت ای رسول خدا این دست
بر روی مالیدن چیست آنحضرت فرمود بدرستی که تو بعد از من رسالت
مرا بامت میرسانی و احکام دین مرا از من ادا میکنی و آواز مرا
بمردمان میشنوانی و مردمان را از کتاب الله آنچه نمیدانند می

ماذاک

آموزی وهمی حدیث در مناقب خطیب خوارزمی روایت
دیگر حسنی است قال انس انا عند رسول الله کنت جالسا
اذ قال رسول الله الان یدخل سید المسلمین وامیر
المومنین وخیر الوصیین واولی الناس بالنبیین اذ اطلع
علی ابن ابی طالب فقال رسول الله اللهم وال اللهم وال
قال الجلس بین یدی رسول الله فاخذ رسول الله یمسح
العرق من جبهته ووجهه ویمسح به وجه علی بن ابی طالب
ویمسح العرق من وجه علی ویمسح به وجهه فقال علی یا رسول الله
نزل بی شی قال اترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من
موسی الا انه لا نبی بعدی انت اخی ووزیری وخیر
من اخلف بعدی وتنجز موعدی وتبین لهم ما اختلفوا
فیه من بعدی وتعلمهم من تاویل القران مالم یعلموا
وتجاهدهم علی التاویل کما جاهدتهم علی التنزیل
یعنی انس مالک گفت که من نزد رسول الله بودم که آنحضرت فرمود
این دم میآید سید المسلمین وامیر المومنین وبهترین اوصیا
واولیترین مردمان بانبیا که ازناگاه علی بن ابی طالب درآمد
پس حضرت رسالت برای وی دعا کرد و گفت اللهم وال اللهم وال
یعنی ای بار خدای دوستی کن ای بار خدای دوستی کن انس مالک گفت
که مرتضی نشست در پیش رسول پس آنحضرت در ایستاد و عرق

ازیشان

ازیشان وروی خود مسح میکرد ومسح میکرد بان روی علی
ابن ابی طالب وباز عرق از روی علی مسح میکرد ومسح
میکرد بان روی خود را پس علی گفت یا رسول الله فرود آمده است
چیزی در شان من آنحضرت فرمود ما ترضی آیا راضی نیستی
که باشی مرا چنانکه هرون بود موسی را تو برادر منی و وزیر منی
و بهترین کسی که میگذارم ترا بعد از خود و میگذاری وام مرا و بجای
می آری وعده مرا وبیان میکنی برای صحابه وامت مرا آنچه اختلاف
کرده اند در آن بعد از من و می آموزانی ایشان را از تاویل
قران آنچه ندانسته بودند وجهاد میکنی با ایشان بر تاویل قران
چنانکه من کردم با ایشان بر تنزیل قران وحافظ ابن مردویه
در کتاب مناقب خود از ابن عباس روایت کند که گفت دخل
علی علی رسول الله وعنده عایشة فجلس بین رسول الله
وبین عایشة فقالت ما کان لک مجلس غیر فخذی فضرب
رسول الله علی ظهرها وقال مه لا تؤذینی فی اخی فانه
امیر المومنین وسید المسلمین وقاید الغر المحجلین یوم القیامة
یقعد علی الصراط فیدخل اولیاءه الجنة ویدخل اعداءه
النار یعنی درآمد مرتضی در خانه مصطفی و عایشه نشسته بود نزدیک
آنحضرت و مرتضی علی در میان عایشه ورسول الله نشست عایشه گفت
که ترا نبود مجلس وجای نشستن بجز ران من پس حضرت رسالت بر پشت

عاینه دست زد و فرمود کوتاه کن و دست بدار ازین سخن در جای
مرا برنجش رادمرد من بدرستی که او است امیر المؤمنین و سید المسلمین
و قائد الغر المحجلین یعنی پیشوای آنانکه روی و دست و پای
ایشان سفید و نورانی است در روز قیامت بر صراط می
شنید عمر و دوستان و اولیای خود را بجنت میکذارند
و اعدا و دشمنان خود را باتش دوزخ سپرد و اخطب الخطبای
خوارزم در مناقب خود از مرتضی علی روایه کنند که رسول علم
فرمود لما اسری بی الی السماء ثم من السماء الی سدرة
المنتهی وقفت بین یدی ربی عز وجل فقال لی یا محمد فقلت
اتخذت لنفسک خلیفة قلت لبیک وسعدیک قال قد بلوت
خلقی فایهم رایت اطوع لک قال قلت ربی علیا قال
صدقت یا محمد فهل اتخذت لنفسک خلیفة یؤدی عنک
ویعلم عبادی من کتابی ما لا یعلمون قال قلت اختر لی
فان خیرک خیرتی قال قد اخترت لک علیا فاتخذه
لنفسک خلیفة ووصیا فحلته علمی وحلمی وهو امیر المؤمنین
حقا لم ینلها احد قبله ولیست لاحد بعده یا محمد علی رایة
الهدی و امام من اطاعنی وهی الکلمة التی الزمتها المتقین
من احبه فقد احبنی ومن ابغضه فقد ابغضنی فبشره بذلک
یا محمد فقال النبی صلعم قلت ربی قد بشرته فقال انا عبد الله

و فی قبضته

و فی قبضته ان یعاقبنی فبذنوبی لم یظلمنی شیئا وان تم لی
وعدی فانه مولای قال قلت اللهم اجل قلبه واجعل
ربیعه الایمان قال قلت ذلک یا محمد غیر انی مختصه
بشیء من البلاء لم اخص به احدا من اولیائی قال قلت
ربی اخی وصاحبی قال قد سبق فی علمی انه مبتلی ولولا
علی لم یعرف حزبی ولا اولیائی ولا اولیاء رسلی یعنی
قول حضرت رسالت در این حدیث که قلت ربی قد بشرته اشارت
است بان حدیث که ابو نعیم در حلیة الاولیا از ابو برزه روایه
کرده است که رسول صلعم فرمود ان الله عهد الی عهدا فی علی و در
باب چهارم کذشته است مضمونش که یعنی چون شب معراج مرا
باسمان بردند و بعد ازان از آسمان بسدرة المنتهی رسانیدند ایستادم
در پیش پروردکار خود عز و جل پس آنحضرت با من فرمود که ای محمد
کفتم لبیک وسعدیک فرمود تجربه کرده خلق مرا پس کدام یک را مطیع
تر دیدی رسول الله کفتم ای پروردکار علی را مطیع تر دیدم فرمود
راست کفتی ای محمد هیچ فرا کرفته برای خود خلیفه بمقام
که احکام دین را بعد از تو ادا کند و تعلیم بندکان من کند
از کتاب من انچه نمیدانند رسول الله کوید کفتم تو اختیار کن را
مین مرا که اختیار تو اختیار منست فرمود که علی را از برای
تو اختیار کردم پس اورا خلیفه و وصی خود بکیر و علم و حلم

ایدا

کوید

خود بوی بخشیدم و او محبت امیر مومنان بحقیقت و در خلافت
این منقبت را بجکلی پیش از وی و نیست این منقبت بجکلی بعد از
وی ای محمد علی رایت هدایت است و امام آنکس که اطاعت من
کرد و او آن کلمات که لازم کرده ام بر متقیان هر که وی را دوست
داشت پس بدرستی که مرا دوست داشت و هر که وی را دشمن داشت
پس بدرستی که مرا دشمن داشته باشد وی را بدین خبر بشارت ده
ای محمد پس پیغمبر صلعم گفت که گفتم ای پروردگار من وی را بشارت
داده ام و او گفت من بندهٔ خدایم و در قبضهٔ قدرت او اگر
معاقبه من میکند بلکه از من هیچ ظلم نکرده باشد و اگر تمام میکند
برای من آنچه مرا وعده داده است پس او یاری دهنده و ضا
وند کار منست حضرت رسالت گفت که گفتم ای بار خدای عالم
دل برادر و پسر عم و وصی مرا که امیر المومنین است جلا ده و بوی
کردی را بهار او کردان حق تعالی فرمود بدرستی که اینچنان کرده
ای محمد اما آنست که مرا و را بچیزی از بلا و امتحان مخصص کرده
که مخصوص نکرده ام به آن بجکلی را از اولیا خود پیغمبر گفت که
گفتم ای پروردگار علی برادر منست حق تعالی فرمود که در علم
من سبقت یافته است این که او مبتلا و امتحان کرده شده
و اگر نه علی بودی شناخته نشدی گروه دشمنان من و نه دوستان
دوستان اولیا و نه اولیاء و دوستان پیغمبران و رسل من

ونه اولیا

امرتم

باب هفتم در ثبوت افضلیت مرتضی علیه بنص اخوة و مواخات
اخطب خوارزم در مناقب احمد حنبل در مسند آورده اند
و این جمع روایة هر دو است از حضرت مرتضی که ان رسول الله
صلعم اخی بین المسلمین ثم قال یا علی انت اخی وانت منی
بمنزلة هرون من موسى غیر انه لا نبی بعدی اما علمت
یا علی ان اول من یدعی یوم القیمة یدعی بی فاقوم عن
یمین العرش فی ظله فاکسی حلة خضراء من حلل الجنة ثم
یدعی بالنبیین بعضهم علی اثر بعض فیقومون سماطین
عن یمین العرش ویکسون حللا خضراء من حلل الجنة الا
وانی اخبرک یا علی ان امتی اول الامم یحاسبون یوم
القیمة ثم انت اول من یدعی بک لقرابتک منی ومنزلتک
عندی و یدفع الیک لوائی و هو لواء الحمد فتسیر بین
السماطین آدم وجمیع الخلق یستظلون بظل لوائی یوم
القیمة و طوله مسیرة الف سنة سنانه یاقوتة حمراء قبضته
فضة بیضاء زجه درة خضراء وله ثلث ذوایب من
نور ذوابة فی المشرق و ذوابة فی المغرب و الثالثة وسط
الدنیا مکتوب علیه ثلثة اسطر الاول بسم الله الرحمن الرحیم
و الثانی الحمد لله رب العالمین و الثالث لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله طول کل سطر مسیرة الف سنة

قضیب

وعرض الف سنة قال وتسیر بلوائی والحسن عن یمینک والحسین
عن یسارک حتی تقف بینی وبین ابراهیم ثم یکسی حلة خضراء
من الجنة ثم ینادی منادیا من تحت العرش نعم الاب ابوک
ابراهیم ونعم الاخ اخوک علی ابشر یا علی انک تکسی اذ کسیت
وتدعی اذا دعیت وتحیی اذا حییت یعنی بدرستی که رسول صلعم
میان مسلمانان مواخاة وبرادری وبرادرگیری فرمود وگفت
ای علی تو برادر منی وتو بمنزلت منی همچون هرون نسبت بموسی
اما اینقدر هست که هیچ پیغمبری بعد از من نیست اما بدانستی ای علی
که اول کسی که خوانده شود در روز قیامت من خوانده شوم پس برپای
ایستم از دست راست عرش در سایه وی و در من حله پوشند
از حلهای سبز بهشت بعد از آن پیغمبران بعضی را از بعضی دیگر در پی
یکی خوانده شوند و دو صف از دست راست عرش برپای باشند
و در ایشان حلهای سبز از حلهای جنت در پوشند آگاه که من
که من ترا خبر دهم ای علی که امت من در روز قیامت اول
جمیع امتها محاسبه شوند بعد از آن تو بی بجهت قرابت تو نسبت من و منزلت
تو نزدیک من ولوای مرا تسلیم تو کنند و او لوای حمد است پس تو میان
آن دو صف سیر کنی و آدم وجمیع خلق روز قیامت در زیر سایه
لوای من باشند وطول آن مسافت هزار سال بود دستان او از یاقوت
احمر چوب او و قبضه ابیض پیکان او و از در اخضر باشد و او را سه

ذوایب

ذوایب یعنی گیسوها از نور بود یک ذوابه در مشرق ودیگر در مغرب
وسیم در میانه آسمان بود بر آن لوا سه سطر نوشته است سطر اول
بسم الله الرحمن الرحیم سطر دوم الحمد لله رب العالمین وسطر
سیوم لا اله الا الله محمد رسول الله باشد طول هر سطری مسافت
هزار سال وعرض او هزار سال فرمود که لوای مرا برداشته میروی
وحسن از دست راست وحسین از جانب چپ تو تا آنکه که
میان من وابراهیم می ایستی بعد از آن در تو حله سبز از جنت
در پوشانند و منادی از زیر ندا کند که خوشا پدری که پدر تست
ابراهیم و خوشا برادری که برادر تست علی بشارت باد ترا ای علی
که تو کسوه یابی هر گاه که من کسوه یابم وخوانده شوی هر گاه که من
خوانده شوم و زنده شوی هر گاه که من زنده شوم و در وسیلة المتعبدین
وکتاب الطالب از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که رسول صلعم
فرمود لما عرج بی الی السماء فخرجت من الحجب نادانی مناد
من وراء الحجب نعم الاب ابوک ابراهیم ونعم الاخ
اخوک علی ابن ابی طالب فاستوص به خیرا یعنی بردند
مرا باسمان و بیرون آمدم از حجابها منادی از پس حجابها
ندا کرد مرا و گفت خوشا پدری که پدر تست ابراهیم و خوشا برادری که
برادر تست علی ابن ابی طالب او را نیکو دار و در روایة کفایة الحسنی است
اذا کان یوم القیمة نودیت من بطنان العرش نعم الاب ابوک

ابراهیم خلیل الرحمن ونعم الاخ اخوک علی ابن ابی طالب حضرت
رسالت پناه باید هرگاه که روز قیامت بود ندا آید بمن از درون
عرش که نعم الاب و ترجمه این گذشته است و در مناقب خطیب خوارزمی
و مناقب ابن مغازلی مالکی و در وسیلة المتعبدین از جابر روایت
که رسول صلعم فرمود مکتوب علی باب الجنة محمد رسول الله علی
بن ابی طالب اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات
والارض بالفی عام یعنی نوشته است بر در جنت که علی بن
ابی طالب اخ و برادر عم رسول است پیشتر از آنکه آفریده شود آسمان
و زمین بدو هزار سال و در روایت وسیله اینست که مکتوب علی
باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله
قبل ان یخلق السموات والارض الی الفی سنة و در آ
ابن مغازلی این که مکتوب علی باب الجنة قبل ان یخلق الله
السموات والارض بالفی عام محمد رسول الله و علی اخوه
یعنی نوشته است بر در جنت پیش از آفریدن حق تعالی آسمانها
و زمینها بدو هزار سال که محمد رسول الله است و علی برادر اوست
و همین حدیث در مناقب خطیب آمده و بروایتی دیگر که رایت
مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخوه
یعنی دیدم نوشته بر در جنت که لا اله الا الله محمد رسول الله علی
برادر رسول الله است و در مسند از ابن مسیب روایت ان

عام

رسول الله

رسول الله اخی بین الصحابة فبقی رسول الله و ابوبکر و عمر و
علی فاخی بین ابی بکر و عمر و قال لعلی انت اخی یعنی بدرستی که رسول
الله صلعم برادر گیری فرمود میان صحابه باقی ماند رسول الله
و ابوبکر و عمر و علی مواخاة نمود میان ابوبکر و عمر و علی را گفت
تو برادر منی و در مسند از ابن عباس روایت که ان رسول الله
صلعم آخی بین الناس و ترک علیا حتی بقی آخرهم لا یری له
اخا فقال یا رسول الله آخیت بین الناس و ترکتنی قال
و لم ترانی ترکتک انما ترکتک لنفسی انت اخی و انا اخوک
فان ذاکرک احد فقل انا عبد الله و اخو رسول الله لا یدعیها
بعدک الا کذاب یعنی بدرستی که رسول الله صلعم میان مردمان برادر
گیری فرمود و علی را ترک کرد تا آنگاه که آخر مردمان ماند و برای خود
هیچ برادر ندید پس گفت یا رسول الله میان مردمان مواخاة نمودی
و مرا ترک کردی آنحضرت فرمود که می پنداری که ترا ترک داده ام
ترا ترک نکرده ام الا برای خود تو برادر منی و من برادر تو اگر کسی با تو
از فضل و کمال خود گوید تو بگوی که من قطب زمان و عبد الله و برادر
رسول الله ام دعوی این منقبت محکمی غیر تو نکنند مگر کذاب و دروغ
گوی بود و لفظ بعدک در حدیث بمعنی غیرک است چنانکه در باب
ششم در تفسیر سخن صدیق اکبر گذشت که فرمود انا عبد الله و اخو
رسول الله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب

مفتری یعنی نگوید کلمه انا اکبر را غیر از من بجز کسی مگر آنکه دروغ
گوی باشد و در مسند و سنن ابی داود و صحیح ترمذی از ابن
عمر مرویست که رسول صلعم در روز مواخات با مرتضی گفت انت
اخی فی الدنیا و الآخرة در مسند از ابن عباس مرویست که رسول
صلعم فرمود که خیر اخوانی علی یعنی بهترین برادرم علیست و در مسند
از حذیفة بن الیمان مرویست که آخی رسول الله صلعم بین المهاجرین
و الانصار و کان یواخی بین الرجل و نظیره ثم اخذ بید علی
علی ابن ابی طالب فقال هذا اخی قال حذیفة فهو رسول الله
سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین الذی
لیس له شبیه و لا نظیر و علی اخوه یعنی مواخاة و برادری کردن
فرمود رسول الله صلعم میان مهاجرین و انصار چنانکه میانه هر دو نظیر
مانند او برادری میفرمود بعد از آن دست علی گرفت و فرمود که
این برادر منست حذیفه در آخر این روایت گفت که رسول الله سید المرسلین
و امام متقین و رسول رب العالمین آنکه او را هیچ مانند و شبیه و
نظیر نیست و علی برادر ویست

باب نهم در ثبوت افضلیت

مرتضی علیه بمفهوم بودن وی با قرآن و حق و بودن قرآن و حق
با وی و بستن درهای بیوت صحابه که در مسجد بود بجز در خانه وی
و این مشتمل بر دو فصل است

فصل اول

در مناقب خطیب خوارزمی از
عایشه مرویست که رسول صلعم فرمود که الحق مع علی و علی معه

یدور معها دار

حیث ما دار

ما دار

حیث ما دار یعنی حق همراه علیست میگردد با او هر جا که او میگردد
با او هر جا که گردید و از ام سلمه مرویست که رسول صلعم فرمود
ان علیا مع الحق و الحق معه لن یزولا حتی یردا علی
الحوض یعنی بدرستی که علی همراه حق است و حق همراه اوست هرگز
نمیگردد با او هر جا که گردید و از ام سلمه مرویست که رسول صلعم
فرمود ان علیا مع الحق و الحق معه لن یزولا حتی یردا
علی الحوض یعنی بدرستی که علی همراه حق است و حق همراه او هرگز
جدا نمیگردند از همدیگر تا بآب حوض کوثر برسند و از ابو ایوب
انصاری مرویست که رسول صلعم با عمار یاسر فرمود که تقتلک الفئة
الباغیة و انت مع الحق و الحق معک یا عمار اذا رایت علیا
سلک وادیا و سلک الناس وادیا غیره فاسلک مع علیا
و دع الناس انه لن یدلیک فی ردی و لن یخرجک من
الهدی یا عمار انه من تقلد سیفا اعان به علیا علی عدوه
قلده الله تعالی یوم القیمة وشاحا من در و من تقلد سیفا اعان
به عدو علی قلده الله تعالی یوم القیمة وشاحا من نار
یعنی بدرستی ترا گروه باغی بقتل رسانند و حال آنکه تو همراه حقی و حق
همراه تو باشد ای عمار هرگاه که علی را بینی که براهی رفت و مردمان براه
دیگر رفتند غیر آن پس تو همراه علی برو و مردمان را بگذار میان راه هیچ
برو بدرستی که علی هرگز ترا بجاه هلاک فرو نفرستد و ترا هرگز از آن

از همدیگر تا بآب حوض کوثر برسند

راه هدایت بیرون بیاورد ای عمار بدرستی که هر که شمشیری در گردن
افگند و حمایل کند که بان شمشیر علی را بر دشمنی اعانت کند حق تعالی در روز
قیامت در گردن افگنی گردن بندی از در در گردن او افگند و حمایل
کند که دشمنی علی را بان اعانت کند حق تعالی روز قیامت در گردن افگنی
گردن بندی از آتش افگند و از عایشه مرویست که رسول صلعم فرمود
الحق مع علی و علی مع الحق و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
و از ابو موسی اشعری مرویست که رسول الله با علی فرمود یا علی انت
مع الحق و الحق بعدی معک بفرقوا حق و حق با تو یست بعد از من
و از ام سلمه مرویست که رسول صلعم فرمود که علی مع القرآن و القرآن
معه لا یفترقان حتی یردا علی الحوض و در روایت دیگر علی مع
القرآن و القرآن مع علی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یوم
القیمة فصل دوم در مسند امام از براء بن عازب و ابن عباس و زید
بن ارقم هم مرویست که گفت کان لنفر من اصحاب رسول الله
ابواب شارعة فی المسجد فقال یوما سدوا هذه الابواب
الا باب علی فتکلم فی ذلک اناس قال فقال رسول الله فحمد الله
و اثنی علیه ثم قال اما بعد فانی امرت بسد هذه الابواب
غیر باب علی فقال فیه قایلکم و الله ما سددت شیئا و لا
فتحته و لکنی امرت بشیء فاتبعته و در روایت براء بن عازب چنین است
و لکن الله سد ابوابکم فقال قایلکم وانی والله و بروایت ابن عباس

خفی است

سد ابوابکم

خفی است که و لکن الله سد ابوابکم یعنی چند نفر از صحابه در مسجد
درهای خانه باز کرده بودند حضرت رسالت یکروز فرمود که برآورند
این درها را بغیر در خانه علی پس مردمان دران باب سخنی و غیر آن
گفتند راوی گوید که حضرت رسول بپای برخواست و حمد و ثنای
حق تعالی گفت و بعد از ان فرمود اما بعد بدرستی که من بسته این ابواب
بغیر باب علی امر کردم پس گوینده و غیبت کننده از شما دران
باب سخنی گفت و الله که هیچ نه بستم و نگشادم و لیکن با چیزی
مامور شدم و متابعت آن کردم و بروایت ابن عباس و لیکن
الله تعالی در خانهای شما را بست و در مناقب ابن مغازلی از عدی
بن ثابت مرویست که خرج رسول الله الی المسجد فقال ان الله
اوحی الی نبیه موسی ان ابنی لی مسجدا طاهرا لا یسکنه
الا موسی و هرون و ابنا هرون و ان الله اوحی الی
ان ابنی مسجدا طاهرا لا یسکنه الا انا و علی و ابنا علی
یعنی رسول الله سوی مسجد بیرون آمده فرمود که بدرستی که الله تعالی به پیغمبر
خود فرمود علیه که برای من مسجدی طاهری و پاکی بنا کن که در آن مسجد
ساکن نشود مگر موسی و هرون و پسران هرون و بدرستی که الله تعالی
وحی فرمود که مسجدی طاهر و پاک بنا کنم که دران ساکن نشود بجز من و علی
و پسران علی و در مسند امام از ابن عمر مرویست که گفت ما میگفتیم که خیر
الناس و بهترین مردمان ابو بکر است و بعد از ان عمر و بدرستی که ای ابا طا[لب]

موسی

بحر

سه خصلت و منقبت داده شده است که اگر یکی از آن هر سه خصلت
مرا باشد دوستر است نزد من از شتران سرخ یکی آنکه رسول الله او را
جفت دختر خود کرد و برای وی فرزندی آورد دوم آنکه ابواب مسجد بست
مگر باب علی را سیوم آنکه روز خیبر رایت که علم است بوی داد و روایت
اینست عن ابن عمر قال کنا نقول خیر الناس ابو بکر ثم عمر و لقد
اوتی ابن ابی طالب ثلث خصال لان یکون لی واحدة
منهن احب الی من حمر النعم زوجه رسول الله بنته
و ولدت له و سد الابواب الا بابه و اعطاه الرایة
یوم الخیبر و در مسند از نافع غلام عمر روایت که گفت پرسیدم از ابن
عمر که گیست خیر الناس و بهتری مردمان بعد رسول الله ابن عمر گفت
ما در حساب آن است تو از کی و این سوال از کی بعد از آن استغفار کرد
و گفت بهترین ایشان بعد از او آنکسی است که وی را حلال بود
آنچه رسول الله را حلال بود و بروی حرام بود آنچه بر رسول حرام
بود نافع گوید که گفتم گیست آنکس ابن عمر گفت که علی است حضرت
رسالت ابواب مسجد را بست و باب علی را گذاشت و با وی گفت
که ترا درین مسجد روا است هر چه مرا روا است و بر تو واجب است و
بر وی هر چه بر من واجب و شده و بست تو وارثی و وصی من و ادامی
ادا میکنی دین و عدهای مرا بجای می آری و بر سنت من کشته میشوی و در دا
اینست عن نافع مولی ابن عمر قال قلت لابن عمر من خیر الناس

بعد رسول الله

بعد رسول الله قال ما انت و ماذاک لا ام لک ثم استغفر الله
و قال خیرهم بعده من کان یحل له ما یحل له و یحرم علیه
ما یحرم علیه قلت من هو قال علی سد ابواب المسجد و ترک
باب علی و قال لک فی هذا المسجد ما لی و علیک فیه
ما علی و انت وارثی و وصیی تقضی دینی و تنجز عداتی
و تقتل علی سنتی در مناقب ابن مردویه آمده است که سبب نزول
این آیه که و النجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی
الآیة آن بود که رسول صلعم چون بست ابواب اصحاب را و گذاشت
باب ابو تراب را شخصی گفت که پیغمبر در تربیت و رفع منزلت ابن
عم خود تقصیر نمیکند این آیه نازل شد که رسول آنچه میگوید
وحی است چنانکه در باب دهم گفته آید و در مسند امام احمد حنبل
از حذیفه بن اسید غفاری مرویست که چون صحابه بمدینه آمدند شب
در مدینه می بودند بنا را آنکه خانها نداشتند حضرت رسالت ایشان را
نهی کرد و فرمود که در مسجد خواب مکنید مبادا که محتلم شوید و در مسجد
جنب بودن نشاید پس اصحاب گرداگرد مسجد خانها بنا کردند
و در خانها را از درون مسجد باز کردند بعد از آن روزی معاذ
بن جبل را بسوی صحابه فرستاد اول ابو بکر را خواند و گفت رسول الله
میفرماید ترا که از مسجد برون شوی و در خود برآوری ابو بکر گفت سمعا
و طاعة و در خود برآورد و از مسجد بیرون شد بعد از آن بسوی عمر فرستاد

و سمی او کرد عمر سمعا و طاعة گفت و یک دریچه درخواست کرد تا در مسجد
نظاره کند و بعد از آن سوی عثمان فرستاد و عثمان هم سمعا و طاعة
گفت و در خود برآورد و بسوی حمزه عبد المطلب فرستاد سمعا و طاعة
گفت و در برآورد و حق تعالی در آن اجر چند بود و نمیدانست که از
جمله عثمان است یا از دیگران و حضرت رسالت خانه از خانهای
خود شام و قضا بنا کرده بود چون تردد هر نفر را دید فرمود که کسی
طاهرا مطهرا یعنی در مسجد بیارام پاک و پاک کرده شده. بعضی منافقان
این خبر را بحمزه رسانیدند حمزه در غضب رفت و نزد رسول الله
آمد گفت ای محمد ما را بیرون می کنی و کودکان بنی عبد المطلب را
باز میداری آنحضرت فرمود که اگر فرمان من بودی هیچکس را جز تو جا
نمیدادم والله که مسجد را من بنا نهادم حضرت حق و توای حمزه از
خدای و رسول خدا خیر عظیم داری مژده باد ترا و چون آنحضرت
بدکسی که مژده دادی آنکس شهیدی پس حمزه در غزای احد شهید شد
و مردی چند از صحابه این منقبت نفیس و حکایت غریب را در علی بسیار
دیدند و در غضب شدند و فضل دیگران و دیگر صحابه ظاهر شد
و چون این حکایت بحضرت رسید بپای برخاست و خطابت کرد و فرمود
که بدرستیکه مردی چند در غضب دلتنگ شدند که اگر علی را در مسجد
جای داده ام والله که ایشان را بیرون نکردم و او را جای نه دادم بدرستیکه
که حق تعالی سوی موسی و برادر او وحی کرد که از برای قوم خود در مصر جاها

چند فراگیر

چند فرا گیرید و خانهای خود را قبله گاه گردانید و نماز قائم دارید و موسی
امر کرد که در آن مسجد آرام نگیرند و مباشرت نکنند بجز هرون و فرزندان
او و بدرستیکه علی به نسبت من بمنزله هرون است به نسبت موسی و او از اهل
و از نهای من اوست و برادر من و هیچکس را نشاید که در مسجد من
نزدیک زن شود مگر علی و فرزندان او پس هر که را خوش نیاید باین
طرف شام که کافرستان بود اشارت فرمود و روایت اینست
عن حذیفة بن اسید الغفاری قال لما قدم اصحاب رسول
المدینة لم یکن لهم بیوتا فکانوا یبیتون فی المسجد فقال لهم النبی
لا تبیتوا فی المسجد فتحتلموا ثم ان القوم بنوا بیوتا و جعلوا
ابوابها الی المسجد و ان النبی بعث الیهم معاذ بن جبل فنادی
ابا بکر فقال ان رسول الله یامرک ان تخرج من المسجد و تسد بابک
فقال سمعا و طاعة فسد بابه و خرج من المسجد ثم ارسل الی
عمر فقال ان رسول الله یامرک بابک الذی فی المسجد و تخرج
منه فقال سمعا و طاعة لله و لرسوله غیر انی ارغب الی الله
تعالی فی خوخة فی المسجد فابلغه معاذ ما قاله عمر ثم ارسل
الی عثمان و عنده رقیة فقال سمعا و طاعة لله فسد بابه و خرج
من المسجد ثم ارسل الی حمزة فسد بابه و قال سمعا و طاعة
و لرسوله و علی علی ذلک متردد لا یدری اهو فیمن یقیم
او فیمن یخرج و کان النبی قد بنی له فی المسجد بیتا من

ابیاته فقال له النبی لعلی اسکن طاهرا مطهرا فبلغ حمزة
قول النبی لعلی فقال یا محمد تخرجنا وتمسک غلمان بنی عبد
المطلب فقال له نبی الله لو کان الامر الی ما جعلت دونکم
من احد والله ما اعطاه ایاه الا الله وانک لعلی خیر
من الله ورسوله ابشر فبشره النبی فقتل یوم احد شهیدا
ونفس ذلک رجال علی علی فوجدوا فی انفسهم وتبین
فضله علیهم وعلی غیرهم من اصحاب رسول الله فبلغ ذلک
النبی فقام خطیبا فقال ان رجالا یجدون فی انفسهم
وتبیین فضله علیهم فی ان اسکن علیا فی المسجد والله
ما اخرجتهم ولا اسکنته ان الله عز وجل اوحی الی موسی
واخیه ان تبوءا لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة
واقیموا الصلوة وامر موسی ان لا یسکن مسجده ولا
ینکح فیه ولا یدخله الا هرون وذریته وان علیا منی
بمنزلة هرون من موسی وهو اخی دون اهلی ولا یحل
مسجدی لاحد ینکح فیه النساء الا علی وذریته فمن
ساءه فههنا واومی بیده نحو الشام پوشیده نماند که در
بخاری آمده است که حضرت رسالت فرموده باشد که راه دریچه
دیگر مسجد را ببندند از دریچه ابوبکر و حدیث دیگر را آورده در بستن
مسجد را بغیر در ابوبکر **باب [illegible]** در ثبوت افضلیت علی

[illegible]

علیه نص آیات و احادیث که در شان ایشان نازل شده است
و وارد در مناقب ابن مردویه از امیر المؤمنین روایت کرده که گفت نزل
القرآن ارباعا فربع فینا وربع فی عدونا وربع سیر
وامثال وربع فرایض واحکام ولنا کرائم القرآن یعنی
قرآن بچهار بخش نازل شده است یک ربع در نعت و تعریف ماست
و یک ربع در مذمت و منقصت دشمن ماست و یک ربع سیر و
قصص و امثال است و یک ربع فرایض و احکام شریعت
از نواهی و اوامر و ماراست آیات کریمه و شریفه که در قرآن است
و از ابن عباس روایت که گفت ما فی القرآن آیة الا وعلی رأسها
وقائدها یعنی نیست در قرآن هیچ آیه مکرمه مگر که علی بر آن در
پیشوای آن آیت است و عن ابن عباس ما نزلت یا ایها الذین
امنوا الا وعلی امیرها یعنی نازل نشد آیت خطاب یا ایها الذین
آمنوا الا که علی امیر آن آیه بود یعنی امیر اصحاب آن خطاب بود
عن ابن عباس ما ذکر الله فی القرآن یا ایها الذین امنوا
الا کان علی [illegible] امیرها ولقد امرنا بالاستغفار له یعنی
ما ذکر کرد الله درقرآن آیت خطاب یا ایها الذین امنوا
الا که علی سر آن آیه است و امیر آن آیه بود یعنی سر و امیر اهل آن
بود یعنی سر و امیر آنان که با ایمان مخاطب اند و مامور گشتیم ما
شدیم باستغفار کردن برای وی و عن ابن عباس ما ذکر الله

راسها

آنان

فی القرآن یا ایها الذین آمنوا الا و علی رأسها و امیرها
ولقد عاتب الله اصحاب محمد فی آی من القرآن وما ذکر
علیاً الا بخیر یعنی بدرستی که عتاب کرد الله تعالی با اصحاب
حضرت محمد مصطفی صلعم در بعض آیات قرآن یاد نکرد علی را مگر
بخیر و نیکویی و از حذیفة بن الیمان مرویست که گفت ما ذکر الله
فی القرآن یا ایها الذین آمنوا الا کان لعلی لبها ولبابها
یعنی ذکر نکرد در قرآن خطاب یا ایها الذین آمنوا الا که علی لب
ولباب و مغز آن بود و از مجاهد مرویست که گفت لعلی سابقة ذلک
لانه سبقهم الی الاسلام یعنی علی را سابقه آن هست که امیر مؤمنان
در خطاب یا ایها الذین آمنوا باشد بجهت آنکه رجحان بر مؤمنان
با سلام سبق کرده و از ابن عباس مرویست که ما نزل فی احد
من کتاب الله ما نزل فی علی یعنی فرود نیامد در شان هیچکس از
کتاب الله آنچه فرود آمد در شان علی و این روایت هم از کتاب
مناقب ابن مردویه منقولست قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم
راکعون یعنی متصرف در شما نیست مگر خدا و رسول و آن مؤمنان
که اقامت صلوة میکنند و صدقه و زکوة میدهند در حالت
رکوع اهل تحقیق اجماع کرده اند که این آیه در شان ابوالحسن علیه السلام
آمده است و قصه آنچنان بوده که سائلی در مسجد رسول سوال کرد و

استعطا نمود

استعطا نمود و هیچکس بوی چیزی نداد آنگه سایل دست باسمان
برداشت و گفت بار خدایا گواه باش که من در مسجد رسول الله
استعطا کردم و هیچکس بمن چیزی نداد و در آن حین ابوالحسن
نزدیک حضرت رسالت در نماز در رکوع رسیده بود که بجانب
سائل با انگشت خنصر اشارت فرمود سایل آمد و انگشتری از
خنصر ابوالحسن بیرون آورد فی الحال جبرئیل علیه السلام فرود آمد و آیه
انما ولیکم الله بر حضرت رسالت خواند و حسان بن ثابت انصاری
که شاعر رسول الله بود درین باب گفت ابا حسن تفدیک نفسی و مهجتی
وکل بطیء فی الهدی و مسارع ایذهب مدحی والمحبر ضایعاً وما
المدح فی جنب الاله بضایع فانت الذی اعطیت اذ کنت
راکعاً فدتک نفوس القوم یا خیر راکع فانزل فیک الله
خیر ولایة وبینها فی محکمات الشرایع قوله تعالی افمن کان
مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستوون الآیة حق تعالی بر سبیل
انکار میفرماید که آیا آنکس که مؤمن بود همچون آنکس است که فاسق
بود برابر تواند بود سبب نزول این آیه آن بود که ولید بن
عقبه که برادر مادری عثمان بود با مرتضی منازعت کرده گفت
اسکت فانک صبی و انا والله ابسط منک لساناً و احد
سناناً یعنی خموش باش که تو کودکی و من والله که لسان و سنان
از تو فصیح‌تر و تیزترم پس مرتضی او را گفت اسکت فانک فاسق

وحق تعالی بتصدیق قول مرتضی این آیه فرستاد وابن ولید در روز
فتح مکه از خوف شمشیر مسلمان شد و چون عثمان بخلافت نشست
او را والی کوفه کرد پس بشرب خمر مشغول شد و یک نوبت در مستی
نماز صبح را چهار رکعت گذارد و بعد از سلام روی بمردم کرد
و گفت اگر خواهید چند رکعت دیگر بیفزایم و نوبت دیگر مست بود
در محراب قی کرد و فسق او ظاهر آمد و از کوفه معزول شد و در رقه
که جانب غربی بغداد است مرد و حسان ثابت درین قضیه گفت

انزل الله فی الکتاب العزیز • فی علیّا وفی الولید قرانا
فتبوا الولید من ذاک فسقا • وعلیّ تبوا ایمانا
لیس من کان مومنا عرف الله • کمن کان فاسقا خوانا
سوف یجزی الولید خزیا ونارا • وعلیّ لا شک یجزی جنانا
فعلیّ یلقی لدی العرش عزا • وولید یلقی هناک هوانا

قوله تعالی وتعیها اذن واعیة یعنی در می یابد و فهم میکند کلمه حق و سخن را
وگوش شنوا و فهم کننده باشد ابن مردویه و ثعلبی و واحدی و غیر ایشان
از علماء تفسیر آورده اند بروایه بریده اسلمی که رسول صلعم با علی فرمود که
ان الله امرنی ان ادنیک ولا اقصیک وانا اعلمک وان تعی
وحق علی الله ان تعی فنزلت یعنی بدرستی که ایزد تعالی فرموده است
بمن که ترا نزدیک دارم و دور نکردانم و تعلیم و تفهیم تو کنم و بر حق تعالی
ثابت و حق است که تو فهم کنی و در یابی و چون مصطفی این سخن فرمود این آیه

مرتضی

وتعیها اذن

وتعیها اذن واعیة نازل شد از طول روایت که چون آیه
وتعیها اذن واعیة نازل شد حضرت رسالت از خدای
در دوی مرتضی اده و فرمود انی سالت الله ان یجعلها اذنک
یعنی بدرستی که درخواست کردم از حضرت حق که این اذن واعیه را
گوش تو گرداند و در روایتی فرمود فسالت ربی فقلت اللهم اجعلها
اذن علی پس درخواست کردم از حضرت حق و گفتم ای بار خدای
این اذن واعیه را گوش علی کن و مرتضی علی بعد از این میفرمود
که از حضرت نبوت هر کلامی که شنودم فهم کردم و یاد گرفتم از او
و فراموش نکردم قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة الآیه یعنی ای
آنانکه ایمان بخدا و رسول آورده اید هر گاه مشوره و راز گویید
با رسول پس مناجات خود صدقه مقدم دارید و ثعلبی و واحدی
و غیر ایشان از علماء تفسیر آورده اند که اغنیا اکثار مناجات
مصطفی کردند چنانکه فقرا و اهل صفه را مجال مجالست آنحضرت
و از کثرت مناجات و مطاولت جلوس ایشان از ملالت
و کراهیت در جبین حضرت ظاهر شد و این آیه فرود آمد
که از پیش مناجات صدقه باید داد پس مردم اهل عسرت
و اصحاب صفه بودند هیچ در تصدق ندا شده و مردم اغنیا
بودند صفت بخل پیش آمدند و محبت جیفه مال دون دنیوی

مناجات حضرت رسول ترجیح دادند تا بعد از روزی
چند این آیه بتوبیخ و تقریع ایشان نازل شده ءاشفقتم
ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقة الآیة یعنی
آیا شما میترسید از آنکه درویش شوید از مناجات پیغمبر با صدقه
مقدم دارید و ثعلبی از مرتضی علی روایت کند که گفت چون آیه
یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول نزول آمد حضرت
رسالت مرا خواند و فرمود که یا علی چه میبینی دینار را جهت
اجتهاد میکنی که یک دینار در صدقه دهند من گفتم که طاقت آن ندارند
فرمود پس چند گفتم که حبه یا جوی آنحضرت فرمود که بسیار تقلیل
کردی و روایت کرد که قال علی ان فی کتاب الله لآیة ما عمل
بها احد قبلی ولا یعمل بها احد بعدی و هی آیة المناجات
فانها لما نزلت کان لی دینار فبعته بدراهم و کنت اذا
ناجیت الرسول تصدقت حتی فنیت فنسخت بقوله
ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات یعنی
مرتضی گفت بدرستی که خدای را آیتی است که پیش از من هیچکس بدان
آیه عمل نکرد و بعد از من هیچکس بدان عمل نکند و آن آیه مناجات
است زیرا که چون آیه فرود آمد مرا یک دینار زر بود آن را بدرهم چند فروختم
و هر گاه که قصد مناجات رسول کردمی از آن دراهم تصدق نمودمی
تا که آن درهم تمام شد و منسوخ گشت حکم آیه مناجات

آیه اشفقتم

آیه ءاشفقتم ان تقدموا موافق آیه الذین ینفقون اموالهم
باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم
الآیة یعنی آنان که صرف میکنند اموال خود را شب و روز نهان
و آشکارا اجر ایشان نزدیک پروردگار ایشان است و نه خوف
بر ایشان طاری میشود و نه محزون میگردند و در مناقب ابن مردویه
از ابن عباس روایت کرده که نزلت فی علی ع کانت عنده
اربعة دراهم فتصدق بها یعنی این آیه فرود آمد در شان
علی و در نزدیک او چهار درهم بود همان تصدق کرد و محدث
از ابن عباس روایت کرد که کانت عند علی اربعة دراهم
لا یملک غیرها فتصدق بدرهم لیلا و بدرهم نهارا و بدرهم
سرا و بدرهم علانیة فنزلت یعنی نزدیک علی چهار درهم
بود و بغیر آن نداشت پس تصدق کرد یک درهم در شب و یکدرهم
در روز و یکدرهم پنهان و یکدرهم آشکارا از آن جهة این آیه
نازل شد سبب نزول این آیه را
زمخشری در کشاف و واحدی در اسباب نزول آورده است
قوله تعالی ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله
الآیة یعنی و از مردمان کسی هست که میفروشد جان خود را در راه
حق راه رضای حق تعالی این آیه فرود آمد در شان بیتوته علی یعنی
بر وسادة حضرت رسالت شب هجرت این اثر در کتاب خلافت که
جامع است بیان کشف و کشاف آورده که این آیه در حق علی

نازل شد وانچنان بود که حضرت نبوت مهاجرت نمود و مرتضی را
بر فراش خود خوابانید تا هرگاه که صبح شود ودایع مردم را برساند
و جای حضرت مصطفی بر گلیم پوشیده بخوابید چه گروه و صنادید قریش
در آن شب عهد کرده بودند که حضرت را شهید کنند پس حضرت
حق بجبرئیل و میکائیل علیهما السلام گفت که من میان شما برادری کردم
و عمر یکی از عمر دیگری دراز تر کرده ام پس کدام یک از شما ایثار حیوة
به برادر خود میکند هر یک از جبرئیل و میکائیل اختیار حیوة کردند
حضرت حق عز و جل بایشان وحی کرد که چرا مثل علی نبودید میان
او و محمد برادری نمودم از آن جهت بر فراش وی خفتید و جان خود
فدای وی کرد و حیوة و زندگی خود را بر او ایثار نمود فرود آیید هر دو
سوی علی و او را از دشمن محافظت کنید پس هر دو فرود آمدند
و محافظت او کردند جبرئیل نزدیک سر او و میکائیل نزدیک پای او
و جبرئیل میگفت بخ بخ یا ابن ابی طالب کیست مانند و مثل تو و حال
آنکه حق تعالی بفعل تو مباهات کرد با ملائکه و لفظ ابن اثیر اینست
فقال الله عز و جل لجبرئیل و میکائیل انی قد اخیت بینکما و جعلت
عمر احدکما اطول من الآخر فایکما یؤثر اخاه فاختارا
کل منهما الحیوة فاوحی الله تعالی الیهما الا کنتما مثل علی
اخیت بینه و بین محمد فبات علی فراشه یفدیه بنفسه و
یؤثره بالحیوة اهبطا الیه فاحفظاه من عدوه فنزلا الیه

فحفظاه

فحفظاه جبرئیل عند راسه و میکائیل عند رجله و جبرئیل
یقول بخ بخ یا ابن ابی طالب من مثلک و قد باهی الله
بک الملائکة قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من
الناس الآیه یعنی ای آنکه پیغمبر مرسلی از فضایل علی بمردمان برسان
آنچه بسوی تو از پروردگار تو فرستاده شده و اگر این کار نکنی پس گویا
رسالات و پیغامهای پروردگار خود نرسانیده باشی این فرمان
بجای آر که حضرت الله تعالی ترا از گزند و بد اندیشی مردمان نگاه و معصوم
و محفوظ میدارد حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا و ثعلبی در تفسیر خود از
براء بن عازب روایت کنند که گفت نزلت فی علی بغدیر خم فخطب رسول الله
ثم قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه فقال عمر بخ بخ
یا علی اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة یعنی این آیه
در موضع خم غدیر نازل شد و حضرت رسول الله خطابت کرد
و بعد از آن فرمود هر که من مولای و خداوند او باشم پس این علی مولی
و خداوند او باشد عمر گفت بخ یعنی مژده و بشارت باد ترا ای
علی که امروز مولای و خداوند عمر و خداوند همه مومنان و مومنه
شدی و حافظ ابن مردویه در مناقب از عبدالله بن مسعود روایت آورد
که گفت کنا نقرأ علی عهد رسول الله یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین فان لم تفعل فما

بلغت رسالاته والله یعصمک من الناس نزلت فی شان
الولایة یعنی میخوانده این آیه را در عهد رسول الله بدین طور که ان علیا
مولا المومنین یعنی ای رسول ما تبلیغ کن و برسان آنچه نازل شده
بسوی تو از پروردگار تو که علی خداوند مومنانست و اگر این کار نکنی
پس هیچ رسالت پروردگار نکرده باشی والله یعصمک من الناس
یعنی این فرمان بجای آور که حق تعالی معصوم و محفوظ میدارد ترا از
مردمان بدانکه این آیه نازل شد در شان ولایت مرتضی علیه السلم
و ابن مردویه از عبدالله عباس و زید بن علی در اعتقاب خود
روایت میکند لما امر الله رسوله ان یقوم بعلی فیقول له
ما قال فقال صلعم یا رب قومی حدیثوا عهد بجا
هلیة ثم مضی بحجه فلما اقبل راجعا نزل بغدیر خم
فانزل الله علیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک الآیه فاخذ بعضد علی ثم خرج الی الناس فقال
یا ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی یا رسول الله
قال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وابغض من ابغضه قال ابن عباس
فوجبت والله فی رقاب الناس القوم یعنی چون الله تعالی
رسول خود را امر کرد تا به فضل و تعریف علی قیام نماید و درباره
وی گوید آنچه حق تعالی فرموده است پس آنحضرت گفت که یا رب پس

بدرستیکه قوم من با امور جاهلیة قریب و حدیث العهد اند و این امر
و فرمان را بر نتابند و بعد از آن گذشت از آن منزل و بطرف حج رفت
و چون رجعت نمود در موضع غدیر خم که میان مکه و مدینه است نزول
فرمود و حضرت الله تعالی این آیه بروی فرو فرستاد که یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک الآیه پس آنحضرت بازوی علی
گرفت و بسوی مردمان بیرون آورد و گفت ای مردمان آیا
نیستم من اولی بالتصرف در نفس شما از شما گفتند بلی یا رسول الله
فرمود ای بار خدای هر که من مولی و خداوند ویم پس مولی و خداوند
او علیست ای بار خدای دوست گیر باهر که دوستی کند با او و دشمنی
کن باهر که دشمنی کند با او و اعانت و یاری ده از آنکه اعانت
او کرد و یاری داده از آنکه یاری او نداد و نصرت کن از آنکه نصرت او
کرد و دوست دار از آنکه او را دوست داشت و دشمن دار از آنکه
او را دشمن داشت ابن عباس گوید بدین فرمود الله که ولایت
و قضا واجب و فرض شد در گردن قوم یعنی صحابه و حسان ثابت
در آن روز این شعر گفت شعر یناد بهم یوم الغدیر نبیهم * بخم واسمع
بالرسول منادیا * یقول فمن مولاکم و ولیکم * فقالوا ولم یبدوا هناک التعامیا
الهک مولانا وانت ولینا * ولم تر منا فی الولایة عاصیا * فقال
له قم یا علی فاننی * رضیتک من بعدی اماما وهادیا * و در مناقب مذکور
از این بیرون عبدی مرویست که گفت گفت آری رای الخوارج لا را

لی غیره کنت اری رای الخوارج لا رای لی غیره حتی جلست
الی ابی سعید الخدری فسمعته یقول امر الناس بخمس
فعملوا باربع و ترکوا واحدة فقال له رجل یا اباسعید ما
هذه الاربعة التی عملوا بها قال الصلوة و الزکوة و الحج و صوم
شهر رمضان قال فما الواحدة التی ترکوها قال ولایة علی
بن ابی طالب قال و انها مفروضة معهن قال نعم قال فقد کفر
الناس قال فما ذنبی یعنی رای و اجتهاد من چون رای و اجتهاد
خوارج بود در تکفیر و تخطیهٔ مرتضی و مرا بغیر آن هیچ رایی نبود
تا آنگاه که به پهلوی ابوسعید خدری نشستم شنیدم چهار فرض عمل کردند
و یکی را ترک نمودند پس یک مردی با او گفت که ای ابوسعید کدام است
این چهار که بآن عمل کرده اند ابوسعید گفت صلوة و زکوة و حج و صوم
شهر رمضان پس آن مرد گفت کدام است آن یک که از آن ترک کردند
ابوسعید گفت ولایة امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب آن مرد گفت ولایت
او با این چهار فرض مفترض و واجب است ابوسعید گفت بلی آن
مرد گفت پس بدرستی که مردمان کافر شده باشند که حق ولایت مرتضی
بجای نیاورده اند ابوسعید گفت مرا چه گناه باشد قوله الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا
الایة یعنی امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را و اتمام کردم
بر شما نعمت خود را و راضی شدم برای شما باسلام از جهة دین که

اسلام و طاعت

لعله

که پهلوی

اسلام و طاعت خدا و رسول دین و عادت شما بود و حافظ
ابن مردویه در مناقب از ابوسعید خدری روایت کند که گفت نزلت
فی غدیر خم لما اخذ النبی بید علی ع و رفعها فنزلت فقال
النبی صلعم الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء
الرب برسالتی و الولایة لعلی بن ابی طالب علیه السلام
یعنی این آیه در روز غدیر خم فرود آمده در آن حین که حضرت نبی دست
علی گرفت و برداشت پس حضرت نبی در حین نزول این آیه تکبیر
کرد و گفت الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار
برسالت من و ولایت علی بن ابی طالب قوله تعالی یوفون بالنذر
و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه
مسکینا و یتیما و اسیرا الایات یعنی بنذر وفا میکنند و میترسند از
روزی که شر او منتشر و پراکنده باشد و الطعام عام میکنند با وجود
شدت حاجت بآن تا بر دوستی حضرت رحمن بمسکین و یتیم و اسیر
اخطب خطبای خوارزم در مناقب خود و ثعلبی و واحدی و جمیع
اهل تفسیر آورده اند که امام حسن و امام حسین بیمار شدند پس مرتضی
رسالت و جمیع صحابه و عامه عرب بعیادت ایشان آمدند و با مرتضی
گفتند یا ابوالحسن اگر نذری میکردی جهت صحت این بیمار
مناسب می بود ابوالحسن گفت اگر فرزندان من صحت یابند سه روز
روزه بشکر حق روزه دارم و فاطمه و فضه کنیزک ایشان گفت اگر خدا

و فاطمه زهرا گفت که اگر دو پسر
صحت یابند سه روزه روزه
دارم

هر صحت یابند سه روز روزه دارم پس امامین صحت وعافیت
یافتند و در خانه آل محمد از طعام نه قلیل بود نه کثیر پس حضرت مرتضی
بخانه شمعون خیبری رفت و از او سه صاع جو قرض خرید و برد ای
گویند که مقداری پشم بسته تا حضرت فاطمه از آن غزل کند و اجرت
آن سه صاع جو گرفت و پشم و جو را بخانه آورد و صورت حال
خواست
با حضرت فاطمه ع بگفت فاطمه از آن قبول کرد و اطاعت نمود و در
دیگر صاع جو آرد کرد و پنج قرص نان جو بخت هر یکی را قرصی و چون
حضرت مرتضی با مصطفی نماز مغرب گذارد و بمنزل خود آمد نان
در پیش او نهاد ناگاه مسکینی بر در آواز داد و گفت السلام علیکم
یا اهل بیت محمد من مسکینی ام از مساکین مسلمانان مرا خوردنی دهید
که حق تعالی شما را بخواند جنت خوردنی دهد حضرت مرتضی
و آل عبا آن پنج قرص را باو دادند و به آب افطار کردند و دوم
روز صاع دوم را آرد کرد و پنج نان بخت و چون مرتضا از نماز
مغرب آمد و طعام در پیش آوردند یتیمی آواز داد که یتیمی ام از
فرزندان مهاجرین پدرم در یوم العقبه شهید شد طعام بدهید تا
که حق تعالی شما را بخواند جنت طعام دهد پس آن پنج قرص را
بیتیم دادند و باز به آب افطار کردند و سیوم روز صاع سیوم را
آرد کردند و پنج قرص نان بخت و بعد مغرب در پیش مرتضی نهاد که اسیری
آواز داد و گفت السلام علیکم یا اهل محمد مرا برده و اسیر کردند طعام

بدهید

بدهید خوردنی بدهید من که اسیر محمدم آن پنج قرص را ایثار
او کردند و به آب افطار کردند و چون روز چهارم شد نه خورد و فا
کرده بودند حضرت مرتضا امام حسن و امام حسین را برداشته امام حسن را
بدست راست و امام حسین را بدست چپ گرفت و بجانب رسالت
متوجه شد و امامین از گرسنگی متمایل گشته و سه روز طعام نخورده
بودند همچون کبوتر بچه ارتعاش و اضطراب مینمودند حضرت نبوت
چون ایشان را دید فرمود که یا ابا الحسن فرزندان مرا چه حالیست ابو الحسن
صورت حال باز نمود و همه برخاستند و بخانه فاطمه زهرا آمدند
حضرت فاطمه در محراب بعبادت رب الارباب مشغول بود پس جبرئیل ع
فرود آمد و گفت یا محمد هناک الله فی اهل بیتک و در اثنای تهنیت
سوره هل اتی بر حضرت مصطفی تا آخر خواند قوله تعالی قل تعالوا ندع
ابناءنا و ابناءکم الایه بعد فتح مکه چون اسلام منتشر شد و از هر
طرف مردمان بدین حضرت رسالت می آمدند ابو حارثه که اسقف ایشان
ابو حارثه کذا
بود یعنی بزرگ نصارا بود نجران سید و عاقب و عبد المسیح و جمعی از نصاری
بمدینه آمدند پس یهود مدینه نزدیک نصاری آمدند و با همدیگر نزاع
و جدال کردند و با نصاری گفتند شما نیستید بر چیزی که حقیقت دارد و نصاری
با یهود همین گفتند و حضرت حق این آیه نازل ساخت که وقالت
الیهود لیست النصارا علی شیء وقالت النصاری لیست الیهود
علی شیء وهم یتلون الکتاب الایه و چون حضرة رسول نماز عصر گذارد

واسقف با اصحاب خود پیش حضرت آمد و گفت یا محمد چه میگوئی در
حق سید ما که مسیح است آنحضرت فرمود که او عبد الله است که اصطفا
و انتخاب یافته است اسقف گفت که هیچ پدر دارد فرمود که از نکاح
نبود تا او را پدر باشد اسقف گفت پس چون میگوئی که او عبد الله
و مخلوق است و حال آنکه تو هیچ عبدی را بی پدر ندیدی حضرت این
آیه فرود آورد ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب
ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا تکونن من الممترین فمن
حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع
ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم
نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی بدرستیکه مثل و داستان
عیسی نزد یک خدا مانند مثل و داستان آدم است که او را خلقت کرد
از خاک و بکلمه کن موجود گردانید قول حق از حضرت پروردگار
تو است ای محمد پس مباش از اهل شک و مجادله بنابرین فرموده هر که
محاجت کند با تو در کار عیسی بعد از آنچه رسید بتو از علم بگو بیا
بگوی محاجت گیران که بیائید تا هر کس از ما و شما بخوانیم و حاضر سازیم
فرزندان و زنان و انفس یعنی امثال خود را و بعد از آن مباهله کنیم
یعنی گوییم لعنت خدا بر دروغ گوی باشد از ما و شما و بهلت بفتح و
فتح با و سکون ها لعنت است پس حضرت رسالت این آیه را
بر نصاری تلاوه کرد و ایشان را بمباهله خواند پس اسقف و اصحاب

در فضائل

جمع شدند و مشاورت کردند و اتفاق نمودند که با حضرت ص فردا
مباهله کنیم و چون بخلوت رفتند اسقف با اصحاب خود گفت اگر محمد
فردا با اهل بیت و اولاد خود در آید از مباهله او حذر کنید و اگر
با اصحاب و کثرت در آید مباهله نمایید که او چیزی نخواهد بود و چون
بامداد شد حضرت نبوت دست حضرت ولایت گرفت و امام حسین
در پیش و سیدة النساء العالمین در قفای آنحضرت و در کشاف گفت
که حضرت امام حسین را بر دوش و امام حسن را بدست راست
گرفت و فاطمه زهرا در قفا آنحضرت و مرتضی در قفای فاطمه زهرا
بودند بیرون رفتند و حضرت با ایشان میگفت هر گاه که من دعا کنم شما
آمین گویید پس اسقف با یاران خود گفت ای گروه نصاری اینها
که من کسانی می بینم که اگر الله تعالی خواستی بدعای ایشان کوهی را
از مکان خود زایل کردی پس مباهله نکردند و مصالحه نمودند بر آنکه
هر سال دو هزار حله و سی درع بحضرت رسالت رسانند و بر دین
خود باشند قوله تعالی اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد
الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله
الآیه واحدی در کتاب خود آورده که علی و عباس و طلحه بن شیبه
افتخار کردند طلحه گفت که من صاحب خانه کعبه ام و مفتاح او بدست
منست و عباس گفت من صاحب سقایه ام یعنی آب دادن بحاجیان
تعلق بمن دارد و مرتضی علی گفت نمیدانم چه میگویید بدرستی که من پیش

از مردمان نماز کرده ام و منم صاحب جهاد پس حضرت حق تعالی این
آیه فرود آورد اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام
کمن آمن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون
عند الله یعنی آیا گردانید ید آب دادن بحاجیان و عمارت کردن
مسجد حرام را همچون کسی که ایمان بخدا و آخرت آورده و در راه خدا
جهاد کرده باشد این صفات نزدیک خدا برابر نیستند و بعد از آن
حضرت حق تعالی جهة ازدیاد بیان فرمود الذین آمنوا وهاجروا
وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة
عند الله واولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه
ورضوان وجنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا
ان الله عنده اجر عظیم یعنی آنان که ایمان آوردند و هجرت
و جهاد کردند در راه خدای تعالی باموال و انفس خود درجه ایشان اعظم
از دیگران نزدیک حضرت رحمن و آن گروه ایشانند فایز و رستگار مژده
و بشارت ایشان میدهد پروردگار ایشان برحمت از حضرت خود
برضوان و خشنودی و بجنات و لذاتی که ایشان را در آنجا نعیم
و تنعمات و حال آنکه در آن جنات جاویدان و همیشه باشند بدرستی
که نزدیک الله سبحانه اجر عظیم و مزد بزرگ حاصل است و واحدی بعد
از ایراد این آیه گفت فصدق الله علیا فی دعواه وشهد له
بالایمان والمهاجرة والجهاد و زکاه [illegible] بما انزل

فیه

فیه ما علاوکم من المزایا التی لا یبلغها احد سواه
یعنی الله تعالی علی را در دعوی خود تصدیق کرده و برای او آیات ایمان و هجرت
و جهاد گواهی داده و او را تزکیه نموده و بستود و قدر و منزلت او را
بسبب آنچه در شأن او فرود آمد مرفوع و بلند کرد و او را از منقبتها
وافر و نصاب بسیار است که غیر او و هیچکس بر آنها نرسید قوله تعالی انی
جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی
الظالمین حضرت الله تعالی با ابراهیم خطاب کرد بر سبیل اصطفا
و امتنان میفرماید که بدرستیکه من ترا امام انام و سابق خلائق خواهم
گردانید ابراهیم علیه السلام از حضرت حق مسئلت نمود که ذریه و فرزندان
مرا همچنین گردان حضرت حق فرمود که عهد و پیمان من که امامت و
خلافت است نمی رسد بآن فرزندان تو که بت پرستیده باشند
حمیدی از عبدالله مسعود روایت کند که حضرت رسالت در شان
نزول این آیه فرمود انتهت الدعوة الی امام لم یسجد
صنما قط فاتخذنی نبیا واتخذ علیا وصیا یعنی دعوت
و رسالت ابراهیم علیه که جهة ذریة او منتهی شده و باما می رسد آن
که هرگز نیز هیچ بت سجود نکرده باشد پس بنا برین معنی حق ۲
مرا پیغمبر و رسول خود کرد و علی را وصی خود کرد قوله تعالی یا ایها
الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین یعنی ای آنان
که ایمان آورده اید در راه خدا پرهیزکار شوید و همراه [illegible]

گویان باشید ابن مردویه در مناقب خود از ابن عباس روایه کرده
که قال ابن عباس کنا نحن مع علی علیه السلام و اخطب خوارزم
در مناقب خود آورده که قال ابن عباس کنا مع علی و اصحابه
قوله تعالی انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی تو جز بیم
دهنده نیستی و هر قوم را هادی و راه نمایی است محدث حنبلی
و ابن مردویه در مناقب و شیرویه در فردوس الاخبار از ابن
عباس روایه کنند و روایت حنبلی اینست که لما نزلت هذه
الایة وضع رسول الله یده علی صدره و قال انا المنذر
و اومأ بیده الی منکب علی و قال انت الهادی یا علی
یهتدی بک المهتدون من بعدی چون این آیه نازل
شد حضرت رسالت دست بر سینه خود نهاد که منذر و بیم دهنده
منم و بدست خود سوی منکب و دوش مرتضی علی ایما و اشارت کرد
و فرمود که تویی هادی و رهنمای ای علی راه یافتگان بعد از من
بسبب تو راه یابند و در روایة فردوس اینست لما انزل قوله تعا
انما انت منذر و لکل قوم هاد قال رسول الله انا المنذر
و علی الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون یعنی چون
فرود آمده این آیه رسول الله فرمود که منم منذر و بیم دهنده و علامت
هادی و بواسطه تو ای علی هدایت یابند اهل هدایت و تقدیم کلمه بک
دلیل حصر است یعنی بواسطه تو ای علی راه یابند نه بواسطه غیر

تو و در روایه

تو و در روایة ابن مردویه اینست قال رسول الله صلعم انما انت
منذر و اومأ بیده الی صدره و لکل قوم هاد و اشار بیده
الی علی و قال بک یهتدی المهتدون بعدی یعنی حضرت ر
انما انت منذر خواند و بدست خود اشارة بعلی کرد که راه یافتگان
بعد از من بسبب تو راه یابند و ابن مردویه این روایه در مناقب بطرق
متعدده آورده و همچنین است جمیع مرویات او قوله تعالی الذین آمنوا
و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی بدرستی که آنان که
ایمان آوردند و عمل صالح کردند زود باشد که حضرت رحمن خلقت
کند برای ایشان دوستی و محبت اخطب خوارزم در مناقب از ابن عباس
روایه کند که گفت نزلت فی علی ابن ابی طالب جعل الله له ودا
فی قلوب المؤمنین یعنی این آیه در شان علی علیه السلام نازل شد
الله تعالی برای او مودت و محبت در دل مؤمنان افگند و ابن مردویه در
مناقب خود از براء ابن عازب آورده که قال رسول الله لعلی
ابن ابی طالب یا علی قل اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل
لی عندک ودا و اجعل لی فی صدور المؤمنین مودة فنزلت
یعنی حضرت مصطفی گفت بمرتضی که ای علی بگو بار خدایا
برای من عهد و مودت و پیمان و محبت نزد یک خود بیافرین و برای
من در سینه مؤمنان مودت بیافرین از آنجهت این آیه فرود آمد
قوله تعالی افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه الآیة

یعنی آیا آنکس که بر بینه و گواهی از پروردگار خود باشد و حال آنکه
در پی او میرود شاهدی و گواهی از او و آن گواه از نفس او بوده نه
همچون کسی است که نابینا باشد و اخطب خوارزمی در مناقب
آورده است که قال ابن عباس هو علی شاهد للنبی هو منه
ابن عباس گفت که مراد ازین شاهد و گواه مرتضی است که گواهی
داد برای پیغمبر و از اهل بیت پیغمبر است و ابن مردویه در مناقب خود
از ابن عباس و علی بن عبدالله اسدی روایه کند که گفت شنیدم علی را
که میفرمود بر بالای منبر که ما من رجل من قریش الا وقد نزلت
فیه آیة او آیتان فقال رجل فمن تحته ما نزل فیک فغضب
ثم قال اما انک لو لم تسالنی علی رؤس القوم ما حدثتک
ویحک هل تقرء سورة هود ثم قرء علی علیه السلام افمن
کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه رسول الله
علی بینة و انا شاهد منه یعنی هیچ مردی از قریش نیست الا
که در شان او یک آیه و دو آیه نازل شده است پس مرتضی در غضب
شد و گفت اگر نه آنست که بر رؤس الملا از من سوال کرده من با تو
سخن نمیکردم و جواب تو نمیدادم هیچ میخوانی سوره هود بعد از آن
مرتضی علی این آیه خواند و گفت علی بینة رسول الله است و شاهد
منه منم قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی در قیامت این
زمان آید که وقفوهم خلایق را ایستاده کنید جهت آنکه در

ایشان

[illegible]

ایشان مسئول و پرسیده خواهند شد و ابن مردویه در مناقب
از ابن عباس روایه کند که انهم مسئولون عن ولایة علی ابن
ابی طالب و محدث حنبلی گفت که قال ابو سعید الخدری صاحب
رسول الله مسئولون عن ولایت علی ابن ابی طالب ع
یعنی ابو سعید خدری که صاحب رسول است گفت مسئولند
خلق از ولایت مرتضی علیه السلام و شیرویه در فردوس الا
خبار از ابن عباس و ابو سعید خدری روایه کرده که هر دو
گفتند قال رسول الله صلعم فی قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون
یسئلون عن الاقرار بولایة علی ابن ابی طالب یعنی رسول الله
در معنی قول حق تعالی وقفوهم این آیه فرمود که یسئلون یعنی خلق
پرسیده میشوند از اقرار کردن بولایة علی ابن ابی طالب و در
اول باب چهارم آورده ام که جمیع انبیا در شب معراج با حضرت
مصطفی گفتند که مبعوث شده ایم بر شهادت لا اله الا الله و ا
قرار کردن بنبوت تو و ولایة علی ابن ابی طالب قوله تعالی ان الذین
امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة و ابن مردویه
و اخطب خوارزم هر یک در کتاب خود آورده اند و از یزید بن شراحیل
انصاری که کاتب مرتضی علی بود روایت کنند که گفت شنیدم مرتضی
علی را که می فرمود که رسول الله صلعم با من گفت در حالتی که او را بر
سینه خود تکیه و میل داده بودم که ای علی الم تسمع قوله الله

همه

مناقب

تعالی ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة
انت وشیعتك وموعدی وموعدك الحوض اذا جثت
الامم للحساب تدعون غرا محجلین یعنی ای علی ایا نشنیدی
قول خدای تعالی را که گفت بدرستی که آنان که ایمان آوردند وعمل صالح
کردند آنان ایشانند بهترین مخلوقات آن طایفه تویی وشیعه تو ووعده
گاه من وشما حوض کوثر است هرگاه که امتها برای حساب دادن را
در آیند خوانده میشوند در حال آنکه پیشانی وچهار دست وپای شما سپید
ونورانی باشد واخطب خوارزم یک روایت دیگر آورده از جابر
بن عبد الله انصاری گفت کنا عند النبی صلعم فاقبل علی بن ابی طالب
فقال رسول الله قد اتاکم اخی ثم التفت الی الکعبة فضربها بیده
ثم قال والذی نفسی بیده ان هذا وشیعته هم الفائزون یوم
القیمة ثم قال انه اولکم ایمانا واوفاکم بعهد الله واقومکم بامر الله
واعدلکم فی الرعیة واقسمکم بالسویة واعظمکم عند الله مزیة
قال ونزلت هذه الایة ان الذین امنوا وعملوا الصالحات
اولئك هم خیر البریة قال وکان اصحاب محمد صلعم اذا اقبل علی
علیه السلام قالوا قد جاء خیر البریة یعنی نزدیک پیغمبر بودیم که علی
آمد پس رسول الله فرمود بدرستی که برادر من بسوی شما آمد وبعد ازان التفات
بسوی کعبه کرد وکعبه را بدست خود زد وفرمود بحق آنکه جان من بدست
اوست که این کس وشیعه او ایشانند رستگار در روز قیامت

بعد ازان

بعد ازان فرمود بدرستی که نخستین شماست در ایمان آوردن بخدا
وبیشترین شماست در وفا کردن بعهد وپیمان خدا وعادل ترین شماست
در حق رعیت ونیکوترین شماست در قسمت کردن براستی وصویت وعظیم ترین
شماست نزدیک حق تعالی از روی افزونی در مرتبه وجابر گوید که فرود آمد (ومزیت)
این آیه ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم الفائزون
خیر البریة واصحاب محمد هرگاه که مرتضی علی آمدی گفتندی جاء خیر
البریة یعنی آمد بهترین مخلوقات قوله تعالی ان المتقین فی جنات ونهر
فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر یعنی بدرستی که متقیان ورهیز
کاران در جنات ودر جویها روانند ودر نشیمن صدق نزدیک پادشاه
بسیار قدرت خطیب خوارزم وابن مردویه هر یک در مناقب خود
از جابر بن عبد الله انصاری روایت کنند ودر روایت خطیب است که قال
رسول الله صلعم لعلی من احبک وتولاک اسکنه الله معنا ثم قال
رسول الله ان المتقین فی جنات الایة یعنی رسول الله با مرتضی
علی گفت هر که ترا دوست دارد وبه تو تولا کند حق تعالی او را در منزل
همراه ما آرام دهد بعد ازان رسول الله این آیه را تلاوت کرد که ان
المتقین فی جنات ونهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
وروایت ابن مردویه اینست که کنا عند رسول الله فتذاکر اصحاب
الجنة فقال صلعم ان اول اهل الجنة دخولا الیها علی ابن ابی طالب
فقال ابو دجانة الانصاری یا رسول الله اخبرتنا ان الجنة

محرمة علی الانبیاء وعلی الامم حتی تدخلها امتک فقال بلی یا ابا
دجانة ما علمت ان الله لواء من نور وعمودا من یاقوت
مکتوب علی ذالک النور لا اله الا الله محمد رسول الله آل محمد
خیر البریة صاحب اللواء وامام القیمة وضرب بیده الی علی
ابن ابی طالب قال فسر رسول الله بذلک علیا فقال الحمد
الذی کرمنا وشرفنا بک فقال له ابشر یا علی ما من عبد ینتحل مودتک
الا بعثه الله معنا یوم القیمة ثم قراء رسول الله فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر یعنی جابر گفت که نزدیک رسول آمده بودیم
اصحاب او یاد جنت کردند آنحضرت فرمود بدرستی که اول اهل جنت
از روی دخول ولذت بجنت علی ابن ابی طالب است پس ابودجانه
انصاری گفت که یا رسول الله تو با ما خبر دادی که جنت را انبیا حرام است
تا آنگاه که تو بجنت بگذری و حرام است بر جمله امم تا آنگاه که امت
تو بگذرد حضرت فرمود بلی ای ابودجانه ندانستی که خدای تعالی را
لوائیست از نور و عمودی یعنی ستونی از یاقوت نوشته است بران
نور که لا اله الا الله و محمد رسول الله و آل محمد بهترین مخلوقات اند
صاحب لوا و حامل او امام و پیشوای قیامت است و درین هنگام حضرت
رسالت بدست خود بسوی علی بن ابی طالب اشارت کرد جابر گوید که رسول
علی را بدین منقبت شاد گردانید پس مرتضی گفت که ستایش آن خدای را
که بواسطه تو ما را بکرم و مشرف گردانید پس آنحضرت با مرتضی فرمود

الا ان

رب رب باد ترا ای علی هیچ بنده محبت تو مخفی نبود الا که الله
او را همراه ما برانگیزاند روز قیامت بعد ازان رسول الله این آیه
خواند که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر قوله تعالی والسابقون
السابقون اولئک المقربون فی جنات نعیم خطیب خوارزمی
و ابن مردویه و محمد بن ححازل مالکی در مناقب خود از ابن عباس روایة
کرده اند و در روایت خطیب اینست قال سألت رسول الله عن قوله
تعالی السابقون الآیه فقال قال جبرئیل ع ذاک علی و شیعته السابقون
الی الجنة المقربون من الله بکرامته لهم یعنی ابن عباس گفت که رسول الله را
پرسیدم از معنی قول خدای ع السابقون السابقون رسول الله فرمود
که جبرئیل بمن گفت که آن علیست و شیعه او که سابقون و پیشروانند بجنت
و مقربانند پیش خدای تع بجهة کرامتی که ایشان راست نزد خدای عز و در روایه
ابن مردویه اینست که قال ابن عباس یوشع بن نون سبق الی موسی
ابن عمران ع و مومن آل یس سبق الی عیسی بن مریم و علی ابن ابی
طالب سبق الی رسول الله صلی الله علیه و آله و در روایه ابن ححازل
قال ابن عباس سبق یوشع بن نون الی موسی و سبق صاحب آل
یس الی عیسی و سبق علی ابن ابی طالب الی محمد صلعم یعنی ابن عباس
گفت که یوشع پیغمبر در گرویدن بموسی سابق شد و پیش گرفت و صاحب آل
یس که حبیب نجار است بعیسی سابق شد و علی ابن ابی طالب بمحمد صلعم
و علی افضل سابقان است قوله تع ان الذین لا یؤمنون بالآخرة

علی الصراط لناکبون یعنی بدرستی که آنان که ایمان آورده‌اند بقیامت از صراط
مستقیم و راه راست برکنارند محدث حنبلی گفت این صراط صراط محمد
و آل محمد است مراد ابن مردویه از مرتضی علی علیه السلام روایه کرده است که قال
علی علیه السلام ناکبون عن ولایتنا یعنی برکنارند از ولایت ما بنا بر
برین معنی صراط مستقیم عبارت از ولایت و محبت اهل بیت باشد
قوله تعالی قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب
یعنی بگو ای محمد که حضرت حق و آنکس که علم کتاب نزد اوست بس است
و کافی است در گواه بودن میان من و شما محدث حنبلی گفت قال محمد
بن الحنفیه هو علی ابن ابی طالب یعنی محمد بن حنفیه گفت که عنده علم
الکتاب علی ابن ابی طالب است و ثعلبی در تفسیر خود آورده از عبدالله
بن سلام که حبر دانشمند یهود بود و مسلمان شد روایه کند که قال
سئلت رسول الله عن قوله و من عنده علم الکتاب فقال انما
ذالک علی بن ابی طالب یعنی عبدالله بن سلام گفت رسول الله را پرسیدم
که معنی قول خدای تعالی و من عنده علم الکتاب چیست و آن کسی که علم
الکتاب نزدیک اوست کیست آنحضرت فرمود که آنکس نیست بجز علی بن ابی
طالب و عجب اینست که بغوی در معالم التنزیل میگوید که من عنده
علم الکتاب عبدالله بن سلام است و عبدالله بن سلام میگوید که پیغمبر فرمود
بکلمه حصر که انما ذلک علی بن ابی طالب قوله تعالی والنجم اذا هوی
ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا

وحی یوحی حق تعالی سوگند میخورد به ستاره زهره و میفرماید که
آن ستاره که فرو افتاد که یار شما ضال و گمراه نشد
و از سر هوا و هوس نطق نمیکند و نیست نطق او جز وحی که بر زبان
او جاری میشود ابن مغازلی مالکی از ابن عباس روایه میکند که گفت
کنا جلوساً عند النبی مع طائفة من شبان قریش و قال رسول الله
اذا انقض النجم فقال علیه السلام من انقض هذا النجم فی منزله فهو
وصیی من بعدی فقاموا و نظروا و قد انقض فی منزل علی
قالوا قد ضللت بعلی فنزلت والنجم اذا هوی یعنی با طایفه
از جوانان قریش نشسته بودیم در مکه و رسول الله در میان ما بود
که ستاره فرود آمد آنگاه دلیل حضرت رسالت فرمود هر کسی که این
ستاره در منزل او افتاده باشد آنکس بعد از من وصی منست آن
جماعت برخواستند و نظر کردند در منزل علی علیه السلام افتاده
بود لیکن گفتند بدرستی که تو بسبب محبت علی گمراه شده بجهت آن این آیه
نازل شد که والنجم اذا هوی و در مناقب ابن مردویه از حبة عرنی
مرویست که گفت تا امر رسول الله بسد الابواب التی فی المسجد شق
علیهم قال حبة لا نظر الی حمزة بن عبد المطلب و هو تحت قطیفة
حمراء و عیناه تذرفان و یقول اخرجت عمک و ابا بکر و عمر و
عثمان و اسکنت ابن عمک فقال رجل یومئذ ما یألو فی رفع
ابن عمه فعلم رسول الله انه قد شق علیهم فدعا الصلوة جامعة

فصعد المنبر فلم يسمع من رسول الله خطبة ابلغ منها تمجيداً وتوحيداً
فلما فرغ قال ايها الناس ما انا سددتها ولا انا فتحتها
ولا انا اخرجتكم ولا انا اسكنتكم ثم قرا والنجم اذا هوى الى
قوله ان هو الا وحي يوحى يعني چون رسول الله امر كرد ببستن
ابواب وبيتي درهای صحابه که در مسجد بود این معنی بر صحابه
شاق نمود و دشوار امد چه عربی گوید که بدرستی که عمر النون حجره را
در زیر قطیفه سرخ گویا صبح درهم و بر دو چشم او سیل اشک میریزد
و خود بخود میگوید که عم خود و ابوبکر و عمر و عثمان را بیرون کردی
و عمزاده خود را در جای خود ارام دادی بی هر سبب خردی گفت که
در تعظیم و رفع منزلت ابن عم خود هیچ تقصیر نمیکند رسول الله را
که این معنی بر صحابه دشوار آمده است الصلوة الجامعة خواند
و قاعده چنین بود که چون الصلوة جامعة فرمودی جمع صحابه
جمع شدندی پس آنحضرت بر بالای منبر رفت و خطبه خواند که
از رسول هیچ خطبه شنیده نشده بود که از آن خطبه افصح و ابلغ
بوده باشد بحسب تمجید و توحید حق تعالی و چون از خطبه فارغ
شد فرمود ای مردمان نه من بسته ام درهای مسجد را و نه من گشوده ام
و نه من شما را از مسجد بیرون کرده ام و نه من او را در جای خود
آرام داده ام بعد از آن آیه والنجم خواند یعنی هر چه نطق میکند آن
همه از قبل وحی است نه از هوا و هوس قوله تعالی یوم لا یخزی الله

النبي

النبي والذين امنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم وبايمانهم
الآية يعني بدرستي که روزي که خوار نکند الله تعالی پيغمبر خود را و انان را
که با وی ایمان آوردند نور ایشان روانه میشود در پیش ایشان و از
دست راست ایشان محدث حنبلی آورده است که نزلت في علي
واصحابه يعني که نازل شد این آیه در شان علي و اصحاب او ابن مردویه
از ابن عباس روایت کند که او گفت اول من يكسى من حلل الجنة ابرهيم
لخلته من الله عز وجل ثم محمد لانه صفوة الله ثم علي يزف بينهما الى
الجنان ثم قراء ابن عباس الآية وقال علي عليه السلام واصحابه يعني
اول کسی که از حلل و جامهای جنت کسوه یابد ابراهیم بود علیه السلام
از جهت دوستی او با خدای تعالی بعد از آن محمد جهت آنکه او برگزیده خداست
بعد از آن علی مرتضی ع زفاف کرده شود میان ایشان بسوی جنت و ابن
عباس بعد از آن این آیه خواند و گفت الذين امنوا معه فيهم
يعني الآية علي ع و اصحاب او قوله تعالی هذان خصمان اختصموا
في ربهم الآية يعني این دو خصم اند که خصومت کردند در راه پروردگار
خود در بخاری و صحیح مسلم از ابوذر آمده که قسم و سوگند یاد میکرد
که آیه هذان خصمان اختصموا في ربهم در شان علی و حمزه و عبیده بن
حارث عبد المطلب نازل شده است که در روز بدر با مشرکان که عتبه
و شیبه پسران ربیعه و ولید بن عتبه مبارزت کردند و عتبه و شیبه و ولید
بن عتبه هر سه در روز غزا بدر پاره پاره شدند حضرت مصطفی بر سر عم و عمزاده

خود را بجنگ ایشان فرستاد علی ابن ابی طالب علیه السلام ولید بن عتبه علیه اللعنه را
کشت و حمزه سید الشهدا عتبه را بجهنم فرستاد و شیبه عبیده بن حارث را
سر و پای مجروح کرد ضربه در ساق پای او زد و ساق پای وی را مجروح
کرد و بدان زخم شهید گشت پس مرتضی علی علیه السلام شیبه را بجهنم فرستاد و چون
این سه زندیق کشته شدند باقی کفار روی بهزیمت نهادند قوله تعالی
ان الله یدخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات الآیه
یعنی بدرستیکه الله تعالی میگذراند آنکسانرا که ایمان آوردند و عمل صالح
کردند بجنتهائی که روان میشود از زیر آن جویهای روان ابن مردویه
از مجاهد روایت کند که نزلت فی علی علیه السلام و حمزه سید الشهدا و عبیده
بن حارث بن عبد المطلب حین بارزوا عتبه و شیبه و الولید علیهم لعنه
و العذاب و قرآن اما الکفار فنزل فیهم اما الذین کفروا قطعت
لهم ثیاب من نار حدید الی قوله العذاب الحریق و فی علی علیه السلام
و اصحابه ان الله یدخل الذین آمنوا الآیه یعنی قرآن در شان علی علیه السلام
و حمزه و عبیده که برادرزاده عبد المطلب است نازل شد در آن حینی
که با عتبه و شیبه و ولید مبارزت کردند هرچه در شان کفار این آیه
نازل شد که و اما الذین کفروا یعنی حق تعالی میفرماید که هرچه آن
کسان که کافر شدند مر ایشان را جامهای از آتش بریده شد تا عذاب
ایشان در آتش اصعب باشد و در شان علی مرتضی علیه افضل الصلوات
و اصحاب او این آیه نازل شد که ان الله یدخل الذین آمنوا الآیه

قوله تعالی

قوله تعالی والذی جاء بالصدق و صدق به ابن مردویه از
مجاهد روایت کرد که این آیه در شان مرتضی علی علیه السلام نازل
شده و امام محمد باقر علیه و علی آبائه السلام هم روایت کند که او گفت
الذی جاء بالصدق محمد است صلی الله علیه و آله و الذی صدق به
علی ابن ابی طالب است علیه السلام و لفظ روایت اینست عن مجاهد قال
نزلت فی علی علیه السلام و عن جعفر قال الذی جاء بالصدق محمد علیه السلام
و الذی صدق به علی ابن ابی طالب و محدث حنبلی آورده
و الذی جاء بالصدق رسول الله و الذی صدق به علی ابن
ابی طالب قاله مجاهد یعنی این قول مجاهد است قوله تعالی فاما
نذهبن بک فانا منهم منتقمون یعنی حضرت الله با حضرت رسالت
میفرماید که اگر چه ترا بعالم بقا خواهم بردن و لیکن از ایشان یعنی از
منافقان انتقام و داد خواهم ستدن ابن مردویه از ابن عباس روایت
کند که قال ابن عباس منتقمون بعلی یعنی بواسطه و بر دست علی علیه السلام
انتقام و داد می ستانیم و در فردوس از جابر بن عبد الله روایت کرد که گفت
نزلت فی علی ابن ابی طالب انه ینتقم من الناکثین و القاسطین
بعدی یعنی این آیه در حق مرتضی نازل شد بنا بر آنکه حضرت رسول الله
فرموده است که او بعد از من از بیعت شکنان و ظالمان داد می ستاند
قوله تعالی و ارکعوا مع الراکعین یعنی نماز گذارید و در رکوع کنید با نماز
گذاران و رکوع کنندگان محدث حنبلی گفت که هو علی ابن ابی طالب

و ابن مردویه از ابن عباس روایه کند که نزلت فی رسول الله و علی علیه السلام
خاصة و علی اول من صلی و رکع یعنی این آیه خاصه در شان رسول الله
و در حق علی نازل شده و او اول کسی که نماز و رکوع کرد قوله تعالی
فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین یعنی بدرستی که الله تعالی
مولا و ناصر پیغمبر است و جبرئیل و صالح مؤمنان هم ناصر و یاری دهنده
پیغمبر اند و محدث حنبلی از مجاهد روایه کند که او گفت که علی است
صالح المؤمنین و ابن مردویه از ابن عباس روایه کند و از اسماء بنت
عمیس هم روایت کند که گفتند که شنیدیم که رسول الله میفرمود علی علیه السلام
صالح المؤمنین است قوله تعالی فالیوم الذین آمنوا من الکفار
یضحکون علی الارائک ینظرون الآیه یعنی روز قیامت آنان که
ایمان آوردند از حال کافران خنده کنند در تختهای آراسته نشسته و نظر
میکنند خطیب خوارزمی آورده است که قیل نزلت فی ابی جهل و الولید بن
المغیره و العاص بن وائل و غیرهم من مشرکی مکة کانوا یضحکون
من عمار و بلال و غیرهما و قیل ان علی بن ابی طالب جاء فی نفر من
المسلمین الی رسول الله فسخر منهم المشرکون فقالوا لاصحابهم رأینا
الاصلع فضحکنا منه فانزل الله الآیه قبل ان یصل علی الی النبی صلی الله
علیه و آله جمعی گویند که این آیه در شان کافران مکه نازل شده
که از حال بلال و عمار و غیر ایشان میخندیدند و گویند که در قضاء رفع
حد از مسلمانان نور حضرت رسول آمد پس مشرکان از و تمسخر و اصحاب

او افسوس

او افسوس داشتند و با اصحاب خود در خلوت گفتند که اصلع دیدم
یعنی داغ سر او را از طور او خندیدیم پس الله تعالی این آیه فرود آورد
پس از آنکه وقضا بمصطفی رسید قوله تعالی ام حسب الذین اجترحوا
السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا سواء محیاهم و مماتهم ساء
ما یحکمون یعنی پنداشتند آنان که ایمان آوردند مثل او و برابر کنیم ایشان
در محیا زندگی و در ممات مرگ ساء ما یحکمون چه بد بود داوری
خطیب خوارزمی روایه کند که این آیه در قصه غزای بدر نازل شد
در شان حمزه و علی علیه السلام و عبیده بن الحارث چون مبارزت کردند با عتبه
فقال عتبه و شیبه و ولید بن عتبه قوله تعالی من المؤمنین رجال صدقوا
ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر یعنی
از جمله مؤمنان مردان هستند که راست گفتند و بجای آوردند
آن عهد و پیمان را که با حق تعالی بسته بودند فمنهم من قضی نحبه
یعنی بعضی از ایشان شهید شدند و منهم من ینتظر علی ابن ابی
طالب است قوله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت
الشجرة الآیه یعنی بدرستی که راضی شد خدا تعالی از مؤمنان در آن
حین که بیعت میکردند با تو زیر درخت خطیب خوارزمی از جابر
بن عبدالله روایه کند که گفت نزلت فی اهل حدیبیة کانوا
الف او اربعمائة فقال النبی انتم الیوم خیار اهل الارض
فبایعنا تحت الشجرة علی الموت قال جابر و اول الناس

و بعض از ایشان منتظر شهادت اند
و خطیب خوارزمی روایت کند
که این آیه در شان علی و حمزه و عبیده
نازل شد فمنهم من قضی نحبه عبیده و حمزه
و اصحاب ایشان عهد کردند که در قضا
[illegible] و هم حمزه در هر
قضا جهاد میکردند تا شهید شدند
لنا

بهذه الایة علی ابن ابی طالب ع لانه [illegible] واثابهم فتحاً قریبا
یعنی فتح خیبر وکان ذالک علی ید علی بن ابی طالب یعنی این آیه نازل
شد در شان اهل حدیبیه وحدیبیه جایی است قریب مکه جابر گوید که
که دران روز هزار و چهار صد نفر بودیم پس حضرت پیغمبر با گفت که امروز
شمایید بهترین اهل زمین و بیعت کردیم زیر شجره رضوان یعنی بیعتم دارد
روی نکرد ایشان جابر گوید که اول واجبی کردمان بیان آید علی ابن ابی
طالب است چنانکه حق تعالی فرمود واثابهم فتحا قریبا یعنی جزا داد ایشان
فتح نزدیک که آن فتح خیبرات و آن فتح بر دست علی ابن ابی طالب
بود قوله تعالی والذین امنوا بالله ورسوله اولئک هم الصدیقون
والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم یعنی آن کسانی که ایمان آوردند
بخدا و رسول و آن گروهند که نزدیک پروردگار خود منزلت صدیقان
و شهدا دارند ایشان را اجر و نور حاصل شود محدث گفت که
این آیه در شان مرتضی علی فرود آمده است قوله تعالی
یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین قال
هو علی ابن ابی طالب وهو راس المؤمنین یعنی ای پیغمبر الله
تعالی والکنی که اتباع تو کرد از مومنان بس باشند ترا در مظاهرت
و یاری کردن محدث گفت که قالوا یعنی اهل علم گفتند که مراد
از من اتبعک علی ابن ابی طالب است که او سرور و امام مومنان است
قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم قال بریده صاحب رسول الله

هو صراط المستقیم محمد وآل محمد قوله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا
قال حبل الله علی واهل بیته یعنی چنگ زنان دست بحبل الله زنید
گفت که حبل الله علی است واهل بیت او پوشیده نماند که حبل و این آیه
که بعد ازین می آید همه از کتاب مناقب ملک الحفاظ طراز المحدثین
احمد بن موسی بن مردویه منقول شده است قوله تعالی وکفی الله المؤمنین
القتال وکان الله قویا عزیزا حافظ ابن مردویه در مناقب آورده
که کان ابن مسعود یقرا هذا الحرف وکفی الله المؤمنین القتال
بعلی بن ابی طالب ع وکان الله قویا عزیزا یعنی ابن مسعود در
زمان رسول الله صلعم این حرف بعد این آیه بدین طور میخواند که وکفی الله
المؤمنین القتال بعلی ابن ابی طالب یعنی حق تعالی کافی گردانید
مومنان را بلکه دارانید ایشان را بواسطه علی بن ابی طالب از جنگ و قتال
کردن با عمرو بن عبدود والله تعالی قوی بود و غالب و حکایت این جنگ و قتال
در تفسیر سوره احزاب مذکور است قوله تعالی فی بیوت اذن الله ان
ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال الایه
یعنی در خانهایی که الله تعالی دستوری و رضا داده باشد در رفعت بلند
کردن آن و نام حق بردن در آن هر آینه تسبیح میکنند حق را دران خانها هر
بامداد و شبانگاه مردان که مشغول نکنند ایشان را از ذکر حق و از اقامت
صلوه و دادن زکات نه تجارت و نه خرید و فروخت می ترسند از روزی
منقلب و دیگرگون شوند در و دلها و دیدها ابن مردویه از انس بن مالک
و بریده اسلمی روایت کنند که هر دو گفتند قرا رسول الله فی بیوت اذن الله

ان ترفع الی قوله القلوب والابصار فقام رجلا فقال ای بیوت هذه
یا رسول الله قال بیوت الانبیاء فقال ابو بکر یا رسول الله هذا البیت
منها البیت علی و فاطمه قال نعم من افاضلها یعنی رسول الله این آیه
خواند پس یک مردی برخاست و گفت ای بیوت هذا یعنی این کدام
خانهاست ای رسول خدا آنحضرت فرمود که این انبیاست پس ابو بکر
گفت ای رسول خدا این خانه ازان خانهاست خانه علی و فاطمه است
آنحضرت فرمود بلی این خانه از افضل خانهاست قوله تعالی واجعل لی لسان
صدق فی الآخرین حق تعالی از ابراهیم علیه حکایت کند که او گفت
اجعل لی یعنی از بهر من ثنای نیکو در افواه زبان بیاورین ابن مردویه از امام
جعفر صادق روایت کند که او گفت هو علی ابن ابی طالب عرضت
ولایته علی ابراهیم فقال اللهم اجعل من ذریتی ففعل الله ذالک یعنی
لسان صدق لسان علی ابن ابی طالب است ولایت او بر ابراهیم معروض شد
پس ابراهیم گفت ای بار خدای علی را از جمله ذریه من گردان و حق سبحانه
درخواست را بفعل آورد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
والرسول اذا دعاکم لما یحییکم الآیه یعنی ای آنان که ایمان آورده اید
اطاعت خدا و رسول کنید هرگاه که شما را بخواند بچیزی که آن زنده کند شما را
ابن مردویه از امام محمد باقر علیه روایت کند که او گفت مراد از لما یحییکم
ولایت علی ابن ابی طالب است یعنی بخواند شما را بولایت مرتضی علی
قوله تعالی وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم یعنی بشارت
ده ای محمد آنان را که ایمان آورده اند بانکه ایشان را سابقه خیر

بتوت

هست نزدیک پروردگار خود ابن مردویه از جابر بن عبد الله انصاری
و امام جعفر صادق روایت کند که گفتند نزلت فی ولایت علی ابن ابی طالب
یعنی این آیه درباره ولایت مرتضی فرود آمد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ابن مردویه از امام
جعفر صادق روایت کند که اولی الامر مرتضی علی است با صالة و سایر
ائمه احکام به تبعیت قوله تعالی ومن اظلم ممن کذب علی الله وکذب
بالصدق اذ جاءه یعنی کیست ظالم تر از آنکس که دروغ گفت
بر خدا و صدق و راستی را دروغ زن گردد در آن حین که پیش او مدرش
ابن مردویه از مرتضی علی روایت کند که گفت الصدق ولایتنا اهل البیت
یعنی صدق عبارت از ولایت ماست که خاندان نبوتیم و امام موسی کاظم
از پدر خود روایت کند که لفظ ومن اظلم درین آیه اشارت است بانکس
که قول رسول را که در شان مرتضی فرموده است رد کند و از قبول تحاشی
قوله تعالی وشاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الآیه یعنی مخالفت رسول
کردند در کار مرتضی علیه السلام قوله تعالی فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک
وضائق به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه الکنز او جاء
معه ملک انما انت نذیر والله علی کل شیء قدیر یعنی ای محمد تو ترک کننده
بعضی امور و چرا دل تنگی بسبب اظهار آن بجهة گفتن منافقان که
چرا از آسمان گنجی بر محمد فرود فرستاده نشد یا خود چرا همراه او فرشته
از آسمان نیامد تو نیستی ای محمد جز نذیر و ترسا دهنده و آن خداست
که بر همه چیز داناست و توانا در اخبار از امام جعفر صادق علیه السلام مروی

ملکوکوی

کو رسول گفت یا مرتضا که یا علی انی سالت الله عز و جل ان یوالی بینی
و بینک فعل و سالته ان یواخی بینی و بینک فعل و سالته ان یجعلک
وصیی فعل فقال رجل من القوم والله لصاع من تمر فی شن بال خیر
مما سال محمد ربه هلا ساله ملکاً یعضد علی عدوه او کنزاً یستعین
به علی فاقته فانزل الله تعالی فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک الایه
یعنی پیغمبر گفت ای علی بدرستی که من از خدای تعالی درخواست کردم و مسالت نمودم که میان من
و تو موالاة و محبت اندازد پس خدای تعالی ان درخواست را بفعل
در آورد و مسالت نمودم که میان من و تو اخاات و برادرگیری کند آن
مسول را مبذول کرد و مسالت کردم که ترا وصی من کند چنان کرد
پس یک مردی از قوم که منافق بود در غیبت گفت والله که یک صاع
خرما که در مشک کهنه پوسیده باشد بهتر است از ان چیزی که محمد از پروردگار
خود مسالت نموده است چرا درخواست نکرد از حق تعالی ملکی که استعانت
نماید بر فقر و فاقه و شدة احتیاج خود پس حضرت الله تعالی این ایه
فرستاد قوله تعالی و لما ضرب عیسی بن مریم مثلاً اذا قومک منه
یصدون یعنی چون عیسی بن مریم را ضرب المثل زدیم دیدیم که قوم
تو ای محمد از ان ضرب المثل صدود میکنند یعنی اعراض مینمایند از حضرت
امیر المومنین علی مرویست که رسول الله صلی الله علیه و اله با من گفت که یا علی
ان فیک مثلاً من عیسی احبه قوم فهلکوا فیه و ابغضه قوم فهلکوا فیه
فقال المنافقون اما رضی له مثلاً الا عیسی فنزلت یعنی بدرستی که در تو

[illegible]

مثلی و داستانی از عیسی است چه عیسی را علیه السلام قومی دوست داشتند
و در محبت او هلاک شدند و قومی دشمنی داشتند و در دشمنی او هلاک
شدند پس منافقان گفتند که از برای علی هیچ مثلی و داستانی ندید بجز
عیسی را علیه السلام از انجهة این ایة نازل شد قوله تعالی و جنات من
من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان الایه صنوان
دو سه درخت خرما را گویند که از بن و بیخ باشند از جابر ابن عبد الله
انصاری مرویست که گفت شنیدم رسول الله را که با مرتضی میفرمود الناس
من اشجار شتی و انا و انت من شجرة واحدة ثم قرا الایه یعنی
بعضی مردمان از درختان گوناگون اند و من و تو از یک درختیم بعد ازان
بعد ازان رسول این ایه خواند قوله تعالی و نزعنا ما فی صدورهم من
غل اخواناً علی سرر متقابلین یعنی بیرون کشیدیم انچه در سینهاء اهل
جنت بود از کینه و صفات ذمیمه و درین حال که برادران که بر سریرها
نشسته روی بر روی یکدیگر دارند از ابو هریره مرویست که قال علی
یا رسول الله ایما احب الیک انا ام فاطمة قال فاطمة احب الی
منک و انت اعز علی منها و کانی بک و انت علی حوضی تذود
عنه الناس و ان علیه لاباریق مثل عدد نجوم السماء و انت
و الحسن و الحسین و فاطمه و عقیل و جعفر فی الجنة اخواناً علی سرر
متقابلین انت معی و شیعتک فی الجنة ثم رسول الله قرا اخواناً علی
سرر متقابلین لا ینظر احدهم فی قفا صاحبه یعنی مرتضا علی گفت ای

رسول خدای کدام یک دوستر است نزد تو از من و فاطمه آنحضرت فرمود
که فاطمه نزد من دوستر است از تو و تو عزیزتری بر من از و و گویا من منم
ترا که بر حوض من ایستاده و مردمان شقی را از حوالی حوض دور میکنی
و ببدرستی که در حوض من ابریقهاست بشماره ستارهها و آسمانها و تو و حسن
و حسین و فاطمه و عقیل و جعفر در جنت باشید و چون برادران که بر سریرها
نشسته باشند تو همراه من باشی در مکانت و منزلت من و شیعه تو در جنت
باشند بعد از آن رسول الله این آیه بر خواند که اخوانا علی سرر متقابلین
و گفت لاینظر احدهم فی قفا صاحبه یعنی نظر نمیکند هیچ یک از ایشان
در قفای یار خود یعنی همه در شهود جمال و کمال حقانی همدیگر مستغرقند
اینجا نه غیب جستن و نه در قفا غیبت کردن و نه از حضور غیبت بودن
قوله تعالی و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون یعنی از
جملهٔ آن کسان که آفریدیم امتی و جماعتی هستند که خلق را بحق راه
راست مینمایند و هدایت میکنند و بتوفیق حق از راه باطل عدول
میجویند نقل از من تفسر کند که فرمود تفترق امتی بهذه الامة علی
ثلث و سبعین فرقة اثنان و سبعون فی النار و واحدة فی الجنة و هم الذین
قال الله تعالی و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و هم انا
و شیعتی یعنی امت من هفتاد و سه فرقه میشوند هفتاد و دو گروه در دوزخ
و یکی در جنت و آن فرقه ایست که حق تعالی در حق ایشان میفرماید و ممن
خلقنا امة یهدون و آن فرقه منم و شیعه من قوله تعالی طوبی لهم و حسن

مآب

باب محمد بن سیرین گفت هی شجرة فی الجنة اصلها فی حجرة علی و لیس
فی الجنة حجرة الا و فیها غصن من اغصانها یعنی طوبا درختی است در جنت
و اصل و بیخ آن درخت در حجرهٔ مرتضا علی است و در جنت هیچ حجره
نیست که در و غصنی یعنی شاخی از شاخهای آن درخت نیست قوله تعالی
و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا این آیه در شان مرتضی
و فاطمه زهراست قوله تعالی و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
من المومنین و المهاجرین قبل ذلک علی لانه کان من مومنا مهاجرا ذا
رحم یعنی و اولوا الارحام که خویشان نزدیک اند چون مومن و مهاجر باشند
بعضی بعضی دیگر احق و اولی اند در حکم کتاب الله گویند که اکثر که این آیه در شان
او نازل شد مرتضی علی است چرا که مومن و مهاجر و خویش نزدیک رسول الله
او بود و آن معنی بر تقدیر آنست که لفظ من در بیان اولوا الارحام باشد
و اگر من تبعیضی و متعلق اولی بود معنی چنین باشد که اولوا الارحام و خویشان
نزدیک که مومن و مهاجر باشند بعضی دیگر در حکم کتاب الله احق و اولی اند
از مومنان و مهاجرانی که اولوا الارحام نباشند قوله تعالی قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگوی ای محمد که من در خواست
نمیکنم از شما هیچ مزدی و اجری بر دعوی رسانیدن من بر شما مگر محبت
در زیرین با اقربای من و در مقدمه آورده ایم که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود لانی ذوا علیا و فاطمه و ولدیهما یعنی مرا خویشان علی و فاطمه
و الحسن و الحسین را و سعید بن جبیر از ابن عباس روایه کرد که سئل

رسول الله من مولاه الذین یجب علینا حبهم قال علی وفاطمه وابناهما
قالها ثلاث مرات یعنی سوال کردند از حضرت رسالت که این گروه که محبت ایشان
واجب است بر ما کیست ایشان آنحضرت سه نوبت فرمود که علی
وفاطمه و هر دو پسران و این حدیث در کشاف وغیره هم آمده است
قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا در مقدمه گفته شد که این آیه مخصوص حضرت مصطفی و مرتضی وفاطمه
زهرا و امام حسن و امام حسین است بروایة ام سلمه و روایة عایشه وغیرهما
قوله تعالی مرج البحرین یلتقیان الایة از انس مالک مرویست که گفت
بحرین علیست وفاطمه یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان حسن وحسین واز
ابن عباس مرویست که گفت مرج البحرین علی وفاطمه بینهما برزخ النبی
صلی الله علیه وآله یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان الحسن والحسین علیهما
السلام قوله تعالی ونادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم
یعنی ندا کردند و آواز دادند اصحاب اعراف مردانی که ایشان را بسیما ایشان
میشناختند واعراف کوهیست مشرف بر جنت واز مرتضی مرویست که فرمود
نحن اصحاب الاعراف من عرفناه بسیماه ادخلناه الجنة یعنی ما ایم
اصحاب اعراف هر که را بسیما شناختیم بجنت درآوردیم قوله تعالی
ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا الایة یعنی بعد از آن
بمیراث میدادیم کتاب را بکسانی که برگزیدیم از بندگان خود مرتضی علی
علیه السلام فرمود نحن اولئک مایم آنکسان قوله تعالی وقالوا حسبنا الله

ونعم الوکیل

ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل الایة از ابی رافع
مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله مرتضی را با نفری
چند بطلب ابوسفیان فرستاد پس یک اعرابی از بنی خزاعه
ایشان را دید و گفت ان القوم قد جمعوا لکم یعنی بدرستی که
قوم ابوسفیان اسباب جنگ از بهر تو جمع کرده اند پس مرتضی
واصحاب او گفتند حسبنا الله ونعم الوکیل الایة قوله تعالی ان
الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون یعنی بدرستی
که آن کسان که سابقه نیکوییها از ما حاصل است ایشان را آن
گروه از جهنم وآتش دوزخ دور کرده اند از نعمان بن بشیر روایتست
که گفت ان علیا تلا لیلة وقال انا منهم واقیمت الصلوة
فقام وهو یقول لا یسمعون حسیسها یعنی بدرستی که مرتضی علی یک
شبی این آیه تلاوة کرد و فرمود که من از آن کسانم که سابقه حسنی
از حق ایشان را حاصلست و چون اقامت صلوة گفتند مصطفی بنماز
برخاست و این آیه میخواند که لا یسمعون حسیسها یعنی نمیشنوند
بانگ آتش دوزخ را قوله تعالی واذان من الله ورسوله الی الناس
یوم الحج الاکبر الایة یعنی این اعلام وشنوانیدنیست حاصل شده
از خدا و رسول او بسوی مردمان در روز حج اکبر که خدای تعالی و رسول
او بیزار شدند از مشرکان این مرد میگفت که هو حین اذن
علی بالآیات من سورة برائت یعنی این اذان وشنوانیدن ..

اشارتست به آنکه مرتضا مردمان را اکاه کرد باین آیات
که از سورهٔ برات خواند چنانکه درباب دوم گفتیم که مصطفی
سورهٔ برات با ابوبکر بسوی مکه فرستاد تا از بر کافران
بخواند و بعد از سه روز مرتضا علی ع را درعقب وی ارسال
کرد تا سوره را از ابوبکر بستاند و خود از بر رساند تا آنکه بجواد
باشد و رسول اله فرمود در حین ارسال مرتضا که مامور شده ام
بانکه این سوره را نرساند مگر من یا کسی که از من باشد قوله تعالی
الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و لا یفتنون
یعنی آیا مردمان پنداشتند که متروک و معاف میشوند باین
مقدار که گویند ایمان آوردیم و ایشان از موحدت تجربه نشوند
قال علی قلت یا رسول الله ما هذه الفتنة قال یا علی بک
وانک مخاصم فاعتد اسباب للخصومة یعنی مرتضی گفت که گفتم ...
یا رسول الله این فتنه و تجربه چیست فرمود که ای علی این فتنه
بسبب تست و بدرستی که با تو خصومة خواهند کرد پس اماده کن اسباب
خصومة را قوله تعالی ولتعرفنهم فی لحن القول ابوسعید خدری گفت
لتعرفنهم فی لحن القول ببغضهم علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی
البته میشناسی منافقان را در کژی قول و بدی گفتار ایشان بسبب
دشمنی که با مرتضی دارند قوله تعالی فاذن مؤذن بینهم ان لعنة الله
علی الکافرین یعنی اگاه کرد اگاه کننده میان مردمان که لعنت خدا

بادران

بادران کافران کردین خود را بلهو و لعب فرا گرفته اند و امام محمد
باقر ع گفت که این اگاه کننده علیست علیه السلام قوله تعالی
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها الآیه یعنی هر که روز قیامت با حسنه
و نیکویی آید عشر او را ده چندان نیکویی و ثواب و جزا خواهد بود
و مرتضا ع فرمود الحسنة حبنا والسیئة بغضنا یعنی نیکویی محبت
ورزیدنست با ما و بدی دشمنی کردنست با ما قوله تعالی من جاء
بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة
فکبت وجوههم فی النار یعنی روز قیامت هر که به نیکویی آید پس او را
بهتر از آن ثواب هست و آنان که بدین صفت آید از ترس آن روز
ایمن اند و هر که به بدی آمد در آتش دوزخ بروی در افتد مرتضی ع
فرمود که الحسنة حبنا اهل البیت والسیئة بغضنا من جاء بها اکبه الله
علی وجهه فی النار یعنی حسنه محبت ماست که اهل بیت رسولیم و
سیئه بغض ماست هر که با آن آمد حق تعالی او را در آتش دوزخ
بروی در افکند قوله تعالی والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات
بغیر ما اکتسبوا الآیه مقاتل بن سلیمان گفت که نزلت فی علی بن
ابی طالب وذلک ان نفرا من المنافقین کانوا یؤذونه
ویکذبون علیه یعنی این آیه در شان مرتضا نازل شد و آن
چنان بود که نفری چند از منافقان ایذای مرتضا ع میکردند و بر وی
دروغ می بستند قوله تعالی ویقولون آمنا بالله وبالرسول واطعنا

الایة ابن عباس گفت که نزلت فی علی و رجل من قریش ابتاع
منه ارضاً یعنی این آیه نازل شد در شان مرتضی و یک مردی از
از قریش که زمینی از و خریده بود قوله تعالی تراهم رکعاً سجداً یبتغون
فضلاً من الله و رضواناً امام موسی کاظم از ابای خود علیهم السلام روایت
کند که نزلت فی علی یعنی این آیه در شان علی نازل شده قوله تعالی فاستغلظ
فاستوی علی سوقه قال استوی الاسلام بسیف علی ع قوله تعالی
یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار عن جعفر بن محمد قال هو علی ابن ابی
طالب علیه السلام قوله تعالی هل یستوی هو و من یامر بالعدل و هو
علی صراط مستقیم قیل هو علی علیه السلام قوله تعالی سلام آل
یس قال ابن التبابیب آل یس آل محمد علیه السلام قوله تعالی
یؤت کل ذی فضل فضله امام موسی کاظم علیهما السلام گفت هو علی ابن ابی
طالب ع ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی هو علی
ابن ابی طالب قوله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر عن ابن عباس
ان الانسان لفی خسر ابو جهل الا الذین امنوا علی و سلمان الفی
یعنی انما انزل الیک من ربک الحق الایة هو علی بن ابی طالب قوله تعالی
والسابقون علی و سلمان قوله تعالی و بشر المخبتین الی قوله تعالی و مما
رزقناهم ینفقون قال هم علی و سلمان قوله تعالی و تواصوا بالحق
و تواصوا بالصبر عن ابن عباس انما نزلت فی علی ع این آیات آخر
این آیات که از کتاب مناقب ابن مردویه نقل کردیم باب یازدهم

در نزول

وا امامن اوتی کتابه بیمینه هو علی ابن ابی طالب ع قوله تعالی

در ثبوت افضلیت مرتضی علیه السلام بسبب کفویت و تزویج وی
با فاطمه زهرا علیها السلام مبنی بر دو فصل **فصل اول** در مرد و سی
الاخبار از ام سلمه مرویست که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لم یخلق
علی ما کان لفاطمة کفوا و در مناقب خطیب از امیر المومنین
علیه السلام مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود اتانی
ملک فقال یا محمد ان الله عز و جل یقرأ علیک السلام و یقول
قد زوجت فاطمة من علی فزوجها منه و قد امرت شجرة طوبی
ان تحمل الدر و الیاقوت و المرجان و ان اهل السماء قد فرحوا
لذالک و سیولد منهما سیدا شباب اهل الجنة و بهما تزین
الجنة فابشر یا محمد فانک خیر الاولین و الاخرین یعنی فرشته
بمن آمد و گفت ای محمد بدرستی که خدای عز و جل بتو سلام میرساند
که فاطمه را جفت علی کرده ام پس تو نیز او را جفت علی کن و درخت
طوبی امر کردم تا بار گرفت از در و یاقوت و مرجان و بدرستی که اهل
آسمان از جهة آن شاد شده اند و زود باشد که از ایشان متولد
شود دو امام که سید جوانان اهل جنة باشند و جنة بدان دو امام
مزین شود پس بشارت باد ترا ای محمد انک سید
اولین و آخرین ترمیتی و دیگر در مناقب خطیب از بلال بن حمامة روایت
که گفت طلع علینا رسول الله ذات یوم و وجهه مشرق کدارة القمر
فقام الیه عبد الرحمن بن عوف فقال یا رسول الله ما هذا النور

حمامة

کدارة

اتانی

قال بشارة اتتنی من ربی فی ابن عمی وابنتی وان الله زوج علیاً
من فاطمة وامر رضوان خازن الجنان فهز شجرة طوبی فحملت رقاقاً
یعنی صکاکاً بعدد محبی اهل بیتی وانشأ من تحتها ملائکة من نور
ودفع الی کل ملک صکاً فاذا استوت القیمة باهلها نادت الملائکة
فی الخلائق فلا یبقی محب لاهل البیت الا دفعت الیه صکاً فیه
فکاکه من النار باخی وابن عمی وابنتی فکاک رقاب رجال ونساء
من امتی من النار یعنی یک روزی رسول الله برآمده و روی او برق
درخشان بود همچون دایره ماه پس عبد الرحمن بن عوف بسوی او برخواست
وگفت ای رسول الله این نور چیست که در روی تو می بینم آنحضرت فرمود
بشارتی است که از پروردگار من بمن آمده درباره برادر وابن عم و دختر
من بدرستی که الله تعالی علی را جفت فاطمه گردانید و رضوان که خازن جنت
است فرمود تا شجره طوبی را جنبانید پس طوبی صحیفها یعنی کتابها بار
گرفت بعدد محبان اهل بیت من واز شیب طوبی ملایکه از نور ان کرد
و خلقت فرمود و بدست هر ملکی یک صحیفه داد پس هر گاه که اهل قیامت
جمع شوند آن ملایکه در میان خلایق ندا کنند و محبان ما را نخواهند
بنابرین معنی هیچ محبی نماند ازین خانه دان الا که بدست او صحیفه
دهند که در آن صحیفه فکاک و گردن آزادی او بود از آتش دوزخ
پس بسبب برادر وابن عم و دختر من آزاد دست رقاب رجال و نساء
یعنی گردنها مردمان و زنان امت من از آتش دوزخ این حدیث را

ابن خالویه

ابن خالویه در کتاب آل آورده و همین حدیث از مالک بن حمامه
روایت کرد گفت طلع علینا رسول الله ذات یوم متبسما
فقام الیه عبد الرحمن بن عوف فقال ابی وامی فداک
یا رسول الله ما الذی اضحکک فقال بشارة اتتنی من عند الله
فی ابن عمی واخی وابنتی ان الله تعالی لما زوج فاطمة امر رضوان
الجنان فهز شجرة الطوبی فحملت رقاقاً یعنی صکاکاً بعدد محبینا
اهل البیت ثم انشأ من تحتها ملائکة من نور فاخذ کل
ملک رقاقاً فاذا استوت القیمة باهلها فادت الملائکة
والخلائق فلا یلقون محباً لنا محضاً اهل البیت الا اعطوه
رقاً فیه براءة من النار فبأخی وابن عمی وابنتی فکاک
رقاب نساء ورجال من امتی النار یعنی رسول صلی الله علیه
و آله یکروز برآمده تبسم کنان و خندان پس عبد الرحمن بسوی آنحضرت
برخواست و گفت فدای تو باد مادرم و پدرم ای رسول خدای این
که ترا بخنده آورده است چیست آنحضرت فرمود بشارتیست که از
نزدیک حق تعالی درباره ابن عم و برادر خود و دختر خود آمده است
بدرستی که الله تعالی در آن حین که فاطمه را تزویج کرد رضوان را
فرمود که تا شجره طوبی را جنبانید پس طوبی بعدد محبان ما که خاندان
نبوتیم صحیفها بار گرفت بعد از آن از شیب طوبی ملائکه از نور پیدا کرد
و از نور آفرید و هر ملک یک صحیفه را گرفت پس هر گاه که اهل قیامت

یضحک

فاحب

جمع شوند ملائکه و خلائق در صحرای محشر ملکی فریاد زند و بیم آیند پس هیچ محب
مختص و دوست مخلص ما را که خاندان آن بتوبتیم نه بینید الا بدست
او صحیفه دهند که در آن براءة و بیزاری بود از آتش دوزخ بنثار
برادر و ابن عم حیدر و دختر خیر آزادی کردن زنان و مردان امت
منست از آتش دوزخ و در کفایت الطالب از جابر بن سمره مرویست
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود ایها الناس هذا علی بن ابی طالب
وانتم تزعمون انی زوجته ابنتی فاطمة ولقد خطبها الی اشراف
قریش فلم اجب کل ذلک اتوقع الخبر من السماء حتی جاء جبرئیل
لیلة اربع وعشرین من شهر رمضان فقال یا محمد العلی الاعلی
یقرأ علیک السلام وقد جمع الروحانیین والکروبیین فی واد یقال
الافیح تحت شجرة الطوبی وزوج فاطمة علیا وامرنی فکنت له
الخاطب والله تعالی الولی وامر شجرة طوبی فحملت الحلی والحلل
والدر والیاقوت ثم نثرته وامر الحور العین فاجتمعن فلتقطن
فهن یتهادینه الی یوم القیمة ویقولون هذا نثار فاطمة یعنی ای مردمان
علی بن ابی طالب ایستاده است و حال آنکه شما می پندارید و گمان
میکنید که بخودی خود او را جفت دختر خود فاطمه کرده ام و بدرستی
که اشراف و اکابر قریش خطبه و خواستداری او کرده اند و من بجواب ایشان
مشغول نشدم آن همه را از بهر آن میکردم که متوقع و منتظر خبر آسمانی می
بودم تا جبرئیل ع در شب بیست و چهارم ماه رمضان آمد و گفت ای محمد

الافیح

ولعطی

علی اعلا

علی اعلا بر تو سلام میخواند و جمع کرده است روحانیان و کروبیان را
در وادی که او را افیح یعنی فراخ گویند در زیر شجره طوبی فاطمه را بعلی
تزویج کرد و فرمود مرا تا که خواستگاری فاطمه کنم باشم و الله تعالی ولی
نکاح شد و شجره طوبی امر کرد تا حلی زر و سیم و حلل یعنی جامهای
بهشت و در و یاقوت بار گرفت و از آنها نثار کرده بحور عین
فرمود تا جمع شدند و از آن التقاط کردند یعنی برچیدند پس حور عین
از آن بهمدیگر هدیه میفرستند و میگویند که این نثار فاطمه است علیها السلام
و در وسیلة المتعبدین از انس بن مالک مرویست که گفت بیننا رسول الله
جالس فی المسجد فجاء علی فقال یا علی ما جاء بک فقال جئت اسلم
علیک یا رسول الله فقال هذا جبرئیل یخبرنی ان الله تبارک وتعالی
زوجک بفاطمة واشهد له علی تزویجها اربعین الف ملک واوحی
الی شجرة طوبی ان انثری علیهم الدر والیاقوت فنثرت علیهم الدر
والیاقوت فابتدرت الحور العین یلتقطن فی اطباق الدر و
الیاقوت فهم یتهادونه الی یوم القیمة یعنی رسول الله نشسته بود
در مسجد که علی آمد حضرت رسالت پناه او را گفت که ای علی را چه مهم
در پیش ما آورد گفت یا رسول الله آمدم که بر تو سلام کنم آن حضرت
فرمود که اینست جبرئیل ع اخبار و اعلام من میکند که حق تعالی ترا بحضرت
فاطمه کرد و بر تزویج او چهل هزار فرشته را گواه گرفت و شجره
طوبی وحی کرد که در و یاقوت را بر ایشان نثار کرد و حور عین نثار آن

بینهم

نمودند و نثار کردند و آن نثارها در طبقها در و یاقوت القا میکردند
پس از آن بهمدیگر هدیه میفرستند تا روز قیامت و در مناقب خطب از
عبد الله مسعود مرویست که قال رسول الله صلعم یا فاطمه زوجتک
سیدا فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین لما اراد الله
ان املکک من علی امر الله جبرئیل فی السماء الرابعة فصف
الملائکة صفوفا ثم خطب علیهم فزوجک من علی ثم امر شجرة الجنان
فحملت الحلی والحلل ثم امرها فنثرت علی الملائکة فمن اخذ منها شیئا
اکثر مما اخذ غیره افتخر به الی یوم القیمة یعنی رسول الله فرمود که ای
فاطمه ترا جفت کسی کرده ام که در دنیا سید است و مهتر و بدرستی که او
در آخرت از جمله صالحان یعنی در زمرهٔ انبیاست ای فاطمه چون حضرت
حق تعالی خواست که ترا بعلی دهم جبرئیل را فرمود تا در آسمان چهارم
ایستاده و ملائکه را صف صف داشته و بعد از آن برایشان خطبه خواند
و ترا جفت علی کرد و بعد از آن اشجار و درختان جنت را امر کرد که زینه
و زیور و جامهای بهشتی بار گرفت و فرمود تا از آنها نثار کرد بر ملائکه پس هر کس
که ستده باشد از آن زینه و زیور و جامها بیشتر از آنچه غیر او گرفته باشد
افتخار کننده باشد بآن تا روز قیامت و این همین حدیث در کفایت
الطالبین از علی مرویست که فاطمه را در بامداد عروسی لرزه در اندام افتاد
پس رسول صلعم او را گفت که زوجتک سیدا فی الدنیا وانه فی الآخرة
لمن الصالحین و در کفایت المطالب امام جعفر از آباء خود علیهم السلام

روایت کند

روایه کنند که ان ابابکر اتی النبی صلعم فقال یا رسول الله زوجنی فاطمه
فاعرض عنه فاتاه عمر فقال له مثل ذلک فاعرض عنه فاتیا عبد الرحمن
عوف فقالا انت اکثر قریش مالا فلو اتیت رسول الله فخطبت
الیه فاطمه زادک الله مالا الی مالک وشرفا الی شرفک فاتی النبی
فقال له مثل ذلک فاعرض عنه فاتاهما فقال قد نزل بی مثل الذی نزل
بکما فاتیا علی بن ابی طالب علیه السلام وهو یسقی نخلات له فقالا قد عرفنا
قرابتک من رسول الله وقدمتک فی الاسلام فلو اتیت رسول الله
فخطبت الیه فاطمه لزادک الله فضلا الی فضلک وشرفا الی شرفک
فقال لقد نبهتمانی فانطلق فتوضأ ثم اغتسل ولبس کساء قطریا وصلی
رکعتین ثم اتی النبی فقال یا رسول الله زوجنی فاطمه قال اذا زو
جتکها فما تصدقها قال اصدقها سیفی وفرسی ودرعی وناضحی
قال اما ناضحک وسیفک وفرسک فلا غنا بک عنها تقاتل المشرکین
واما درعک فشانک بها فانطلق علی فباع درعه باربعمائة وثمانین
درهما قطریة فصبها بین یدی رسول الله فلم یسأله عن عددها
ولا هو اخبره یعنی بدرستی که ابوبکر پیش پیغمبر آمد و گفت ای رسول خدا
مرا جفت فاطمه گردان آنحضرت از ابوبکر اعراض کرد پس عمر آمد و همچنان
گفت از وی اعراض کرد پس هر دو پیش عبد الرحمن عوف آمدند و
گفتند که اکثر قریشی بحسب مال اگر پیش رسول الله بروی و خواستگاری فاطمه
میکردی حق تعالی بر مال تو مالی و بر شرف تو شرفی دیگری افزود عبد الرحمن

پیش پیغمبر آمد و خواستگاری کرد ازوی هم روی گردانید باز پس آمد
پیش ابوبکر و عمر و گفت بر من نازل شد آنچه بر شما نازل شده بود از روی
گردانیدن پیغمبر و جواب ندادن پس ابوبکر و عمر پیش مرتضی آمدند و او
نخلی چند را که ملک او بود آب میداد گفتند که ما را قرابت و خویشی تو
به نسبت با رسول الله و تقدم ترا در اسلام معلوم کرده و شناخته ایم
اگر پیش رسول الله بروی و خواستگاری فاطمه میکردی حق تعالی فضل
بر فضل تو و شرف بر شرف تو می افزود پس مرتضی گفت بیدار
کردید و روانه شد و وضو کرد و بعد ازان غسل بر آورد و عبای قطری
پوشید و دو رکعت نماز کرد و بعد ازان پیش پیغمبر آمد و گفت ای رسول الله
مرا جفت فاطمه کن آنحضرت فرمود که هرگاه که ترا جفت او کنم او را چه
مهر از صداق و کابین میدهی مرتضی گفت که سیف و فرس و درع و ناضح
یعنی شتر خود در وجه صداق و مهر او میدهم آنحضرت فرمود هرچه ناضح
و سیف و فرس است اینهاست که استغنائی و گذری نداری چه الحال
شتر متاع تو در سفر میدارد و سیف و فرس آلت کارزار است یعنی
ازان فارغ و مستغنی نیستی و هرچه درع که زره است کار تو با او نیست
یعنی ازان مستغنی و فارغی پس مرتضی روانه شد و درع خود بچهار صد
هشتاد درهم قطری فروخت و از او در پیش حضرت رسالت رحمت
نه آنحضرت مرتضی را از عدد آن پرسید و نه مرتضی او را از قیمت آن
اخبار کرد و در مناقب خطیب خوارزم از ام سلمه و سلمان فارسی مروی است

که گفتند

که گفتند لما ادرکت فاطمة بنت رسول الله صلعم مدرک النساء
خطبها اکابر قریش کلما ذکرها رجل من قریش لرسول الله
اعرض عنه رسول الله بوجهه حتی کان الرجل منهم یظن فی نفسه
ان رسول الله ساخط علیه و قد نزل علی رسول الله فیه وحی
من السماء و لقد خطبها من رسول الله ابی بکر فقال له رسول الله
امرها الی ربها و خطبها من بعد ابی بکر عمر بن الخطاب فقال
رسول الله کمقالته لابی بکر یعنی چون فاطمه زهرا دختر رسول الله
بحد بلوغ رسید و از زنان شد اکابر قریش خواستگاری او کردند
و هرگاه که مردی از قریش فاطمه را پیش رسول الله خواستگاری یاد
کردی رسول الله ازان کس روی بگردانیدی تا حدی که آن قریشی
در خود گمان بردی که رسول الله برو ساخط و خشمناک است یا خود
بر حضرت رسالت در حق او وحی از آسمان نازل شده است
و بدرستی که ابوبکر فاطمه را از رسول خواستگاری کرد آنحضرت
جواب داد که کار فاطمه موقوف با پروردگار است و بعد از
ابوبکر عمر خطاب خواستگاری کرد آنحضرت همین جواب داد و
چون مرتضی خواستگاری کرد ام سلمه گفت فرایت وجه رسول الله
متهللا فرحا و سرورا ثم تبسم فی وجه علی یعنی وجه رسول الله را
دیدم که متهلل و روشن شد از فرح و شادی بعد ازان در روی
مرتضی تبسم نمود و گفت ابشر یا علی فان الله عز و جل قد زوجکها

وکان

کما قال

من السماء من قبل ان ازوجک فی الارض **فصل دوم** در تعداد
اولاد ذکور و اناث مرتضی علی علیه السلام از کتاب صفة
الصفوة منقولست که اولاد ذکور آنحضرت چهارده بوده اند
و اناث نوزده ذکور امام حسن • و امام حسین • محمد اکبر •
عبد الله • ابو بکر • عباس • عثمان • جعفر • عبد الله •
محمد اصغر • یحیی • عون • عمر • محمد اوسط اناث زینب کبری
• رمله الکبری • ام کلثوم کبری • ام الحسن • ام هانی
میمونه • زینب صغری • رقیه • فاطمه • امامه • خدیجه • ام الکرام
ام سلمه • ام جعفر • جمانه • نفیسه • دختری دیگر پیش از تسمیه
وفات کرده بود و بعضی گویند که فاطمه زهرا را بعد از حضرت
رسالت پناهی اسقاط شده که رسول الله او را در حین حمل
محسن نام نهاده بود پس حسن و حسین و زینب کبری و ام کلثوم
کبری هر چهار از فاطمه زهرا اند علیهم السلام و محمد اکبر که کنیه او
ابو القاسم بوده اوست ابن حنیفه و نام مادر او خوله است بنت
جعفر بن قیس حنفیه و عبید الله و ابو بکر هر دو با برادر خود امام حسین
در طف کربلا شهید شدند و مادر ایشان لیلی بنت مسعود است
و عباس و عثمان و جعفر و عبد الله هر چهار همراه امام حسین شهید شدند
و مادر ایشان ام البنین بوده بنت حزام بن خالد بن دارم و یحیی و
عون مادر ایشان اسماء بنت عمیس خثعمیه است اول زن جعفر

رمله صغری

طیار بود

طیار بود و چون جعفر در غزای موته شهید گشت زن ابو بکر شد
و محمد بن ابی بکر از وی بود و بعد از آن زن مرتضی علی شد و یحیی
و عون را آورد و محمد اوسط مادر او امامه بنت ابی العاص
بود و این امامه دختر زینب است و زینب دختر رسول الله
صلی الله علیه و آله را بعد از وفات خاله او که فاطمه زهراست
خواست و ام الحسن و رمله کبری مادر ایشان ام سعید بنت
عروه بن مسعود ثقفی بود و باقی اولاد هر یکی از کنیزکی بوده اند
و مرتضی در حین وفات چهار زن در نکاح داشت امامه بنت
رسول الله و لیلی بنت مسعود تمیمیه و اسماء بنت عمیس خثعمیه و ام
البنین کلابیه و هفده ام ولد یعنی کنیزک داشت و شیخ
مفید که از ثقات علمای شیعه بود در کتاب ارشاد گفته که اولاد
مرتضی علی بیست و هشت اند امام حسن و امام حسین و زینب کبری و زینب
صغری که ام کلثوم کنیت داشت از فاطمه زهرا بودند علیهم السلام
و محمد که کنیت او ابو القاسم بود ابن حنفیه و مادر او خوله بنت جعفر
حنفیه است و عمر و رقیه توامان بودند و مادر ایشان ام حبیب بنت
ربیعه است و عباس و جعفر و عثمان و عبد الله هر چهار در کربلا
شهید شدند و مادر ایشان ام البنین است و محمد اصغر که کنیت
او ابو بکر بود و عبید الله هر دو در کربلا شهید شدند و مادر ایشان
لیلی بنت مسعود کلابیه است و یحیی و عون مادر ایشان اسماء بنت

علیین خثعمیه است وام الحسن ورمله مادر ایشان ام مسعود بن
عروه بن مسعود ثقفی است ونفیسه وزینب صغری وام هانی وام
الکرام وجمانه که ام جعفر کنیت داشت وامامه وام سلمه ومیمونه
وخدیجه وفاطمه این ده دختر هر یکی از ام ولدی یعنی از کنیزکی
است ومحسن برادر امام حسن وامام حسین بعد از حضرت رسالت
سه چهار ماه بود که افتاد والله اعلم باب دوازدهم در بعضی
احادیث که بغرض ما متعلق است وافضلیت مرتضی را الجیب
مفهوم مستلزم مشتمل بر چهار حرف است حرف اول در حکایت
منع عمر رسول الله را از کتابت آن کتاب که در مرض موت خواست
نوشتن بخاری در باب هل یستشفع الی اهل الذمة ودر باب
اخراج الیهود من جزیرة العرب ودر باب مرض النبی صلعم
از ابن عباس روایت کند که وی گفت یوم الخمیس وما یوم الخمیس یعنی
روز پنجشنبه وچه روزی بود پنجشنبه ثم بکی حتی بل دمعه الحصاء
یعنی بعد ازان گریست تا حدی که اشک او سنگ ریزها را
خضاب کرد ورنگین ساخت در روایتی حتی بل دمعه الحصا
یعنی گریست چندانکه اشکها وسنگ را تر کرد پس مردمان مر او
گفتند که یا ابن عباس چیست آن یوم الخمیس گفت چون وجع وخستگی
حضرت رسالت صلعم سخت شد فرمود بیارید کتابی در روایتی
بیایید شانه وکتفی تا از بهر شما کتابی بنویسم که بعد ازان کتاب

هرگز

[illegible]

هرگز گمراه نشوید ودر ضلالت نیفتید تا ابد ابن عباس گوید
که صحابه بخصومت ونزاع افتادند وحال آنکه نزد هیچ پیغمبری
نشاید که نزاع باشد گفتند اهجر رسول الله یعنی هرزه وهذیان
گفت رسول الله ودر روایتی فقالوا ما له اهجر استفهموه یعنی
بعضی گفتند پیغمبر را چه شده است که این سخن میگوید استفهموه
یعنی تفحص کنید از وی که این چه گفتست ودر روایتی فقالوا ما
شانه اهجر استفهموه فذهبوا یردون علیه یعنی گفتند که پیغمبر را
در حالت مرض آیا بهرزه وهذیان گفتن مشغول است استفهام
واستفسار کنید از وی که چه میگوید ابن عباس گفت فذهبوا
یردون علیه یعنی ایستادند وسخن پیغمبر بر پیغمبر رد میکردند وقبول
نمیکردند بلکه حضرت رسالت را بهرزه وهذیان گفتن منسوب
کردند ودر نصف ثانی بخاری در باب قول المریض قوموا عنی ودر باب
کراهیة الاختلاف هم از ابن عباس روایت میکند که چون وقت
وفات رسول الله رسید در خانه پیغمبر جمعی از صحابه حاضر بودند
وعمر خطاب درمیان ایشان بود پس پیغمبر صلعم با صحابه گفت که
بیایید تا از بهر شما کتابت کنم کتابی که هرگز بعد ازان گمراه نشوید
ودر ضلالت نیفتید تا ابد عمر گفت بدرستی که خستگی ووجع بر پیغمبر
غالب شده است یعنی درین حالت بر سخن او اعتماد نیست وقران
نزد شماست وکتاب الله است ومارا بس است وان صحابه

که در خانه حاضر بودند دو گروه شدند و با همدیگر مخالفت و خصومت
کردند بعضی میگفتند پیغمبر صلعم نزدیکست و میگفتند که آلت کتابت نزدیک
کنید تا که پیغمبر از برای شما کتابی بنویسد که بعد از آن هرگز گمراه
نگردید و در ضلالت نیفتید تا ابد و بعضی از صحابه کبار رحمهم الله
علیهم آن سخن میگفتند که ناگاه عمر گفت بود ای سخن از ابن عباس روایت
که چون اینجماعت در حضور سید صلعم اکثر مخالفت و خصومت کردند
و یکفتند را باطل خود لغو و بیحسابی ایشان از حد گذشت حضرت رسالت
فرمود که قوموا عنی یعنی برخیزید از پیش من و ایشان را از خانه
رسول الله بیرون کردند و ابن عباس هرگاه که ازین شکایت حکایت
کردی در آخر آن گفتی که ان الرزیة کل الرزیة ما حال بین
رسول الله وبین ان یکتب لهم ذالک الکتاب من اختلافهم و
لغطهم یعنی بدرستی که مصیبة و همه مصیبت آن بود که مانع و حایل
شد میان رسول الله و میان کتابت آن کتاب ای دل حرف
ازین حرف افضلیت مرتضی لازم آید بنابران که عمر سخن را بهذیان
و هذر گفتن نسبت کرده است و حال آنکه هیچکس نقل نکرده که در حضور
حضرت رسالت از مرتضی امثال این گفتار و کردار صادر شده باشد
بلکه همیشه ممتثل امر آنحضرت میبود و اقوال و افعال رسول الله
یعنی کلام الله و ما ینطق عن الهوی ان هو وحی الا یوحی
عین اقوال و افعال حضرت صمدیت میدانست حرف دوم

در کیفیت

در کیفیت صلوه ابوبکر و تاخیر حضرت مصطفی او را و آن دو نوبت
بود یک نوبت در حالت صحت پیغمبر و راوی حدیث سهل بن سعد
ساعدیست و نوبه دویم در حالت مرض پیغمبر و راوی حدیث
عایشه است نوبه اول بخاری من دخل لیؤم الناس فجاء
الامام الاول و درباب ما یجوز من التسبیح والحمد فی الصلوة
للرجال و درباب رفع الایدی فی الصلوة و درباب
الاشارة فی الصلوة و در اول ابواب الصلح از سهل بن
ساعدی روایت کند که بنی عمرو بنی عوف در موضع قبا حوالی مدینه
میبودند و میان ایشان قتال و مخاصمت افتاد حضرت رسول
با جمعی از صحابه بیرون مدینه رفت تا میان ایشان صلح و اصلاح
کند و وقت نماز در آمده پس موذن که بلال بود پیش ابوبکر رفت
و گفت که وقت نماز میگذرد و رسول الله نیامده هیچ رغبت داری
در امامت مردمان ابوبکر گفت نعم ان شئت یعنی بلی رغبت دارم
اگر خواهی و در روایتی ان شئتم یعنی اگر خواهید پس بلال اقامت
گفت و ابوبکر پیش رفت و تکبیر احرام بست و مردمان تکبیر احرام
بستند و در میان نماز بودند که حضرت رسول الله رسید و در میان
صفوف نماز میرفت و صفها را یک یک میشکافت تا بصف اول
رسید مردمان بتصفیق و دست بدست زدن مشغول شدند
تا ابوبکر التفات کند ~~ابوبکر التفات~~ کند ابوبکر در نماز خود ملتفت

درباب

نمیشد چون مردمان آغاز تصفیق کردن التفات نمود رسول الله
دید پس رسول الله اشاره کرد که در جای خود باش ابوبکر هر دو دست
برداشت و گفت الحمد لله که حضرت رسالت مرا اشاره کرد
و ابوبکر باز پس آمد و حضرت پیش رفت و نماز عصر گذارد چون
از نماز فارغ شد با ابوبکر گفت که ترا چه منع کرد از آنکه در جای ثابت
شوی آنگه من بتو اشاره کردم ابوبکر گفت ابن ابی قحافه را این حق
نیست که پیش نمازی رسول الله کند پس حضرت رسول روی بمردمان
کرد و گفت که چرا در نماز تصفیق کردید هر کرا کاری در نماز
پیش آید اگر مرد است باید که سبحان الله بگوید و اگر زن است
تصفیق کند یعنی دست بر دست زند این روایات موافق نسخ
حموی و ابن الهیثم و ابی اسحاق مستملی است و هر چه فربری در باب
الامام یأتی قوما فیصلح بینهم آورده است که چون رسول بصلح بنی
عمرو میرفت بلال را گفت که هرگاه که وقت نماز در آید و من حاضر نه
باشم با ابوبکر فرمایی تا پیش نمازی مردمان کند و باز فربری در آخر
روایة گفت که ابوعبدالله بخاری فرمود که این روایه را بغیر حماد
هیچ راوی نگفته است یعنی روایة گفتن رسول الله بلال را که فرما
با ابوبکر تا پیش نمازی کند نوبة دوم بخاری در باب حد المریض
ان یشهد الجماعة و باب اهل العلم والفضل احق بالامامة و باب
الرجل یأتم بالامام و یأتم الناس بالمأموم از عایشه روایت کند

که در مرض

که در مرض موت حضرت مصطفی بلال بانگ نماز گفت و بطلب
رسول بیرون آمد آنحضرت گفت بفرمایید تا ابوبکر پیش نمازی مردمان
کند عایشه گوید چون گفتم که ابوبکر مردی رقیق القلب است هرگاه
در مقام تو قیام نماید و در جای تو بایستد امامت کردن نمی تواند
سه نوبت این عذر می آوردم و آنحضرت میفرمود که بگویید تا ابوبکر
پیش نمازی کند و بروایتی گوید که گفتم که عمر را بفرمای چه ابوبکر هرگاه
که قائم مقام تو گردد گریه بروی غالب شود و از مردمان شنوانیدن
نتواند و با حفصه دختر عمر گفتم تا همین سخن گفت آنحضرت فرمود که
اینکن صواحب یوسف بدرستی که شما آن یارانید که یوسف را
بتهمت و بلا در زندان زندانی کردید عایشه گوید که چون ابوبکر
در نماز شد و تکبیر احرام بست رسول در خود خفتی یافت و خود را
سبک دید از خانه بیرون آمد و یک دست بر دوش عباس نهاد و یکی
بر دوش مردی دیگر و آنحضرت هر دو پای خود در زمین میکشید از غایت
بی قوتی و ضعف عبدالله بن عباس گوید که آن مرد دیگر که عایشه
نام نبرد امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب بود و همچنین عباس و مرتضی
حضرت مصطفی را در میان گرفته می آوردند تا بر جانب چپ
ابوبکر نشست و آنچنان نشسته امامت کرد و بروایتی دیگر آورده که با
اعمش گفتند که مردمان اقتدا به ابوبکر میکردند و ابوبکر بحضرت
مصطفی اقتدا مینمود اعمش بسر اشارت کرد که بلی و ابی اعمش بلی

ازرا و یافت که این حدیث از عایشه روایت کرده اند ای ولی
مومن ما درین روایة سخنی منصفانه میگوییم اگر غرض از اقتدا
مردمان به ابوبکر آنست که ابوبکر امامة مردمان میکرد و آنحضرت
امامة به ابوبکر میفرمود این خود ممنوع است زیراکه در هیچ ملت و
مذهبی جایز نیست که یک جماعة را دو امام امامت کنند و اگر غرض
آنست که ابوبکر مانند مردم مؤذن و مکبری بود این مسلم است اما
فضیلتی چنانچه بینی درین نیست و در باب انما جعل الامام لیؤتم به
از عایشه مرویست که پیغمبر در مرض موت ثقلی و گرانی یافت در وقت
عشاء الآخره از ما پرسید که مردمان نماز کردند گفتیم نه و منتظر تو اند ای
رسول الله آنحضرت فرمود که برای من آب در تغار بنهید عایشه گفت آنچنان
کردیم غسل برآورد و چون عزم قیام نمود بیهوشی گشت و بعد از ساعتی بهوش آمد
می پرسید که مردمان نماز کردند ما می گفتیم منتظر تو اند و او میفرمود که آب
در تغار بنهید و غسل میکرد و در حین قیام بیهوشی میشد عایشه گوید که
بعد ازان سوی ابوبکر فرستاد تا پیش نماز کند ابوبکر مردی رقیق
القلب بود بعمر گفت که تو پیش نمازی کن عمر رد کرد و گفت که تو احق و اولی
ای ولی مومن ازین حرف استشمام فاضلیت و مفضولیت صحابه
توان کرد و واسطه عزل و نصب مرتضی ع در هیچ امور و منصبی
هیچ او کسی معزول نشده است با وجود آنکه بدگویان پیش رسول الله در
حق او بد گفتند چنانچه در باب دوم گفتیم که مصطفی و انصار از لشکر

کرد و بیمن فرستاد و چهار نفر در حین مراجعت پیش حضرت رسالت از
وی شکایت کردند و آنحضرت برایشان غضب کرد و دیگر در غزا سلسله
ابوبکر و عمر و عمرو عاص بدین ترتیب مرتب سرلشکر میشده شکست می
یافتند و باز شکسته و معزول می شدند و بعد از ایشان عمرو عاص مرتضی ع
سرلشکر شد و رفت و فتح کرد و در غزاء خیبر ابوبکر صاحب رایت
و امارت شد و شکست یافت و بعد ازان عمر صاحب رایت امارت
شد و شکست یافت و بعد ازان مرتضی رفت و فتح کرد و در فرستادن
سوره برات همراه ابوبکر و فرستادن مرتضی در عقب وی معزول رفت
شد او پوشیده نماند که در بخاری در باب اهل العلم والفضل
احق بالامامة و در باب رجع القهقری فی صلوة از انس بن مالک
روایة کنند که ابوبکر در مرض موت رسول الله امامت میکرد تا روز
دوشنبه که روز وفات حضرت بود در صف نماز ایستاده بودیم
که پیغمبر پرده از در حجره برداشت دیدیم که بر پای ایستاده بود و سوی
ما نظر میکرد و بعد ازان بما اشارت کرد که نماز خود تمام کنید و همان
روز وفات یافت ای ولی مومن درین روایة تامل کن هرگاه که
حضرت نبوت در حالتی که ضعیف و نحیف بوده و استطاعت قیام
نداشت تا حدی که میان علی و عباس محمول بود و بجماعت میرفت
ترک جماعة نمیکرد چنانکه بخاری گفت که حد مریض آنست که بجماعت
آید پس چگونه حضرت نبوت بجماعت نیاید در حالتی که استطاعة

قیام داشته باشد بلی شاید که آنس مالک از واقعه خود خبر داده باشد
یعنی بخواب دیده باشد که در روز وفات پیغمبر که در صف نماز
ایستاده بودند و پیغمبر پرده در حجره برداشته باشد و صحابه ویرا در
پای ایستاده دیدند کما حکی والله اعلم حرف سیوم در قصه فدک
بخاری در اول کتاب خمس و در باب غزوه خیبر از عایشه روایت کند
که فاطمه دختر رسول الله بعد از وفات رسول الله از ابو بکر نصف
مال رسول الله صلعم بنص آیه طلب کرد و آن غنیمت بود در مدینه
که الله تعالی به پیغمبر داده بود و فدک قریه بود از قرا خیبر پس
ابو بکر در جواب گفت من از رسول الله شنیده ام که میفرمود ما گروه
پیغمبرانیم میراث خود ندادیم هر چیز که از ما می ماند آن صدقه است
بر همه مسلمانان و ابو بکر از آن مال بفاطمه هیچ چیز نداد بنا بر آنکه
صدقه بر اهل بیت حرام است پس فاطمه خشمگین شد بر ابو بکر و در غضب
رفت و همچنین با وی سخن نگفت تا بعالم بقا پیوست و بعد از پیغمبر
شش ماه بقید حیوه بود و چون وفات یافت مرتضا علی ویرا
دفن کرد و خود بروی نماز گذارد و اخبار و اعلام ابو بکر نکرد چه
فاطمه با مرتضا چنین وصیت کرده بود و نخواست که ابو بکر روی نماز
کند و در جزو اول از کتاب سیاست و امامت مسلم بن قتیبه دینوری
آورده است که ابو بکر چون منع کرد فاطمه را از فدک روزی دیگر با عمر
گفت که قم بنا الی فاطمه فانا قد اغضبناها پس در خانه فاطمه رفتند

ایشان را

ایشان را بار ندادند پس مرتضا را وسیله کردند چون بخانه فاطمه در آمدند
و سلام کردند جواب سلام باز نداد و با ایشان گفت اگر شما را حدیثی
اخبار و اعلام کنم باقرار می آیید گفتند بلی گفت هیچ شنیده اید پیغمبر را
که میفرمود فاطمة بضعة منی یرضیها ما یرضینی و یسخطها ما
یسخطنی من ارضاها فقد ارضانی و من ارضانی ارضی الله
و من اسخطها فقد اسخطنی و من اسخطنی فقد اسخط الله قالا نعم
سمعناه رسول الله صلی الله علیه و آله یقول ذلک فاطمه گفت پاره
است از مهر و رضا و سخط او رضا و سخط منست او را هر که خشنود گردا
مرا خشنود گردانیده است و هر که او را بقهر آورد مرا بقهر آورده است
ابو بکر و عمر هر دو گفتند بلی شنیده ایم حضرت رسالت را که این حدیث
فرمود پس فاطمه فرمود که انی اشهد الله و ملائکته انکما اسخطتمانی
و ما ارضیتمانی و ان لقیت ابی لاشکونکما الیه یعنی من خدای را
و فرشتهای او را گواه میگیرم که شما مرا بقهر آوردید و ناخشنود گردید
و اگر با پدر ملاقات کنم البته شکایة شما کنم اینست از حکایت و روایة
بخاری عایشه گوید که در ایام حیوة فاطمه علی را پیش مردمان حرمت
و جاه بود چون فاطمه متوفی شد علی مردمان را ناخشنود دید که پیشتر
لاجرم التماس مصالحه و متابعت ابو بکر کرد و در آن شش ماه با ابو بکر
بیعت نکرده بود پس بطلب ابو بکر فرستاد و گفت بسوی ما بیا و بمجلس
همراه خود میا و عایشه گوید که این سخن جهة آن گفت که حاضر شدن و آمدن

عمر کراهیت داشت پس عمر با ابوبکر گفت که پیش ایشان تنها مرو ابوبکر
گفت با من چه خواهند کرد والله که تنها خواهم رفتن و بخانه علی رفت
و صلح کرد این روایت بخاریست اما حمیدی در جمع بین الصحیحین
آورده است که قال رجل للزهری فلم یبایعه علی ستة اشهر قال
لا والله ولا احد من بنی هاشم حتی بایعه علی یعنی یک مردی روایت
کننده که زهریست گفت که علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد زهری
جواب داد که نه والله هیچکس از بنی هاشم با ابوبکر بیعت کرد تا آنگاه
که مرتضی بیعت کرد بعد از آن بنی هاشم بیعت کردند و در کتب جمهور
آمده است که ابوسعید خدری گفت چون رسول الله بعالم بقا رفت فاطمه
آمد و ادعای فدک فرمود ابوبکر گفت من میدانم که تو انشاء الله بغیر حق
نمیگویی ولیکن بینه و گواه خود بیاور تا فدک بتو دهیم حضرت فاطمه علی
و ام ایمن را بگواهی آورد ابوبکر گفت که یک زن با یک مرد دیگر بیاور تا فدک
بتو تسلیم کنم این از طرق اهل سنت بود و میگویند که ابوبکر ازانجهه فدک
بفاطمه نداد که نصاب شهادت تمام نشد چراکه نصاب شهادت دو مرد است
یا یک مرد و دو زن و بفاطمه سوگند نداد با وجود یک گواه و نیم بجهه آنکه
مجتهد بود و عمل نکرد الا بدو مرد یا بمردی و دو زن واما نزد شیعه است که
ام سلمه زوجه رسول الله و امام حسن و امام حسین هم گواهی دادند و حسن و حسین
در آن حین بالغ نشده بودند و نیز گواهی فرزند برای مادر در دین قبول نیست
چه دریغ ای دل مومن از حکایت منع فدک با وجود گواه و حجتی

شدن فاطمه

شدن فاطمه زهرا و دفن وی شب مفهوم میشود امری چند و از بیعت نکردن
مرتضی در آن شش ماه با وجود آنکه بیعت با امام حق بجهه ارتفاع فساد و
صلاح عباد واجب است امری چند جاهل معلوم میشود از فضیلت
و حقانیت مرتضی به نسبت خلافت و حکومت خلق چراکه عدم بیعت
یقینی که دلیل عدم رضای مرتضاست و حکومت خلق یا از جهه آنکه
ایشان را اهلیت این منصب نبوده باشد و حقانیت اشاره بدان نیست
یا از جهه آنکه اهلیت مرتضی از روی علم و فضل به نسبت این منصب
بیشتر از ایشان بوده باشد و افضلیت عبادة ازانست حرف چهارم
بخاری در ابواب الشرب آورده است که رسول الله در خانه انس بن مالک
بود که برای وی شیر گوسفند آوردند و از آب چاهی که در خانه انس
بود ممزوج کردند و از دست راست پیغمبر یک اعرابی نشسته بود و از دست
چپ ابوبکر چون حضرت رسالت از آن شیر ممزوج آشامید قدح را
از دهن مبارک برداشت عمر ترسید از آنکه قدح را به اعرابی دهد
گفت یا رسول الله قدح را به ابوبکر بده که نزدیک تست پیغمبر التفات
بسخن وی نکرد و باعرابی داد و فرمود الایمن فالایمن یعنی آنکه بدست
راست بود اولی است و در بخاری نزدیک تفسیر قول حق تعالی در
سوره حجرات که لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی یعنی
آواز خود را از آواز پیغمبر بلند مکنید که عملهای شما تباه شود و شما را
از آن تباهی شعوری نبود از ابن ابی ملیکه مرویست که گفت نزدیک

بود که ابوبکر و عمر هلاک شوند چه آواز خود در حضرت پیغمبر خدا بلند
کردند در آن حین که رکب بنی تمیم آمده بودند رکب طایفه را گویند
که بر شتر سوار باشند پس ابوبکر با پیغمبر گفت که اقرع بن حابس را
امیر بنی تمیم کن و عمر گفت برای مردی دیگر که او را امیر کن پس ابوبکر
بعمر گفت که مقصود تو نیست الا که مخالفت من کنی و آواز ایشان
درین باب بلند شد پس حق تعالی این آیه در شان ایشان فرستاد و گفت
قول حق تعالی ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم
لا یعقلون یعنی بدرستی که آنان که میخوانند ترا از قفای حجرها اکثر ایشان
لا یعقل و جاهلند از عبدالله بن زبیر مرویست که رکب بنی تمیم نزد
پیغمبر آمدند پس ابوبکر با عمر گفت که قعقاع بن معبد را امیر کن پس
ابوبکر با عمر گفت که مراد تو نبود بجز خلاف من و با همدیگر مجادله
کردند در حضرت رسول الله و آواز بلند کردند پس در باب ایشان
این آیه نازل شد که لا تقدموا بین یدی الله و رسوله یعنی در
پیش خدا و رسول خدا در کردار و گفتار پیش دستی مکنید تا آخر آیه
و بعد از آن فرمود و لو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم
یعنی اگر این غافلان جاهل صبر کردندی تا آنگاه که تو پیش ایشان
بیرون می آمدی ایشان را بهتر بودی از آنکه بی ادبی میکنند و ترا از
قفای حجرها میخوانند غرض که این روایات مستلزم افضلیت
مرتضی است چرا که در حق مرتضی ازین قبیل آیات نازل نشده است

بالکه آیتی

بلکه

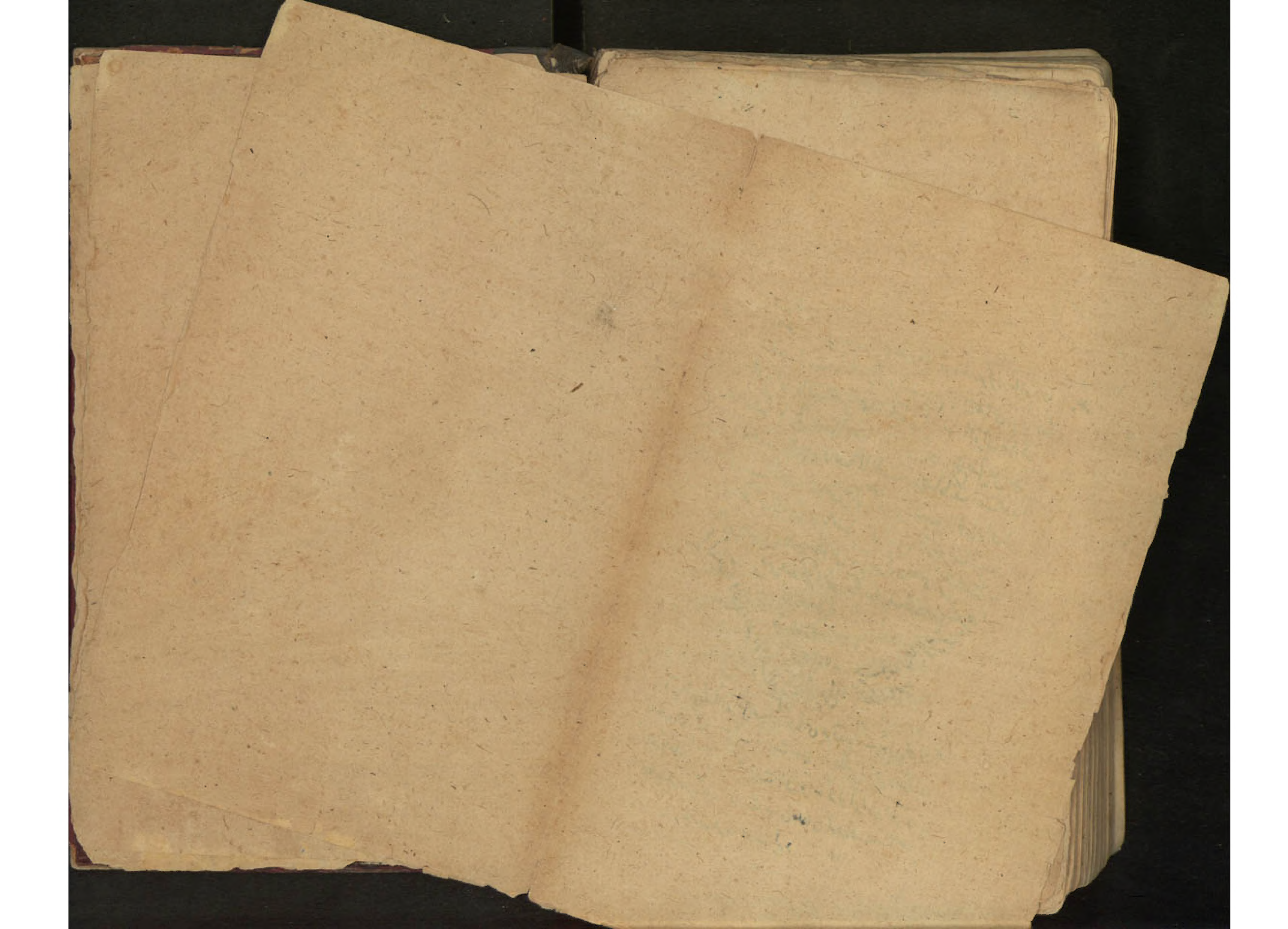
بالکه آیتی که بعتاب و توبیخ تعلق داشته باشد هرگز در شان وی
نیامده است چنانکه در صدر باب دهم از ابن عباس روایت کرده ام
که و لقد عاتب الله اصحاب محمد فی ای من القران و ذکر
علیا الا بخیر فهذا آخر ما اردنا ایراده اللهم صل علی سیدنا
محمد و آل محمد و وفقنا لما تحب و ترضا فانک انت المبدا
و الیک المنتهی و الله یقول الحق و یهدی السبیل و الحمد لله اولا
و آخرا و ظاهرا و باطنا تم کتاب در بحر المناقب فی
شهر شوال و هی ۲۳ من شهر المذکور مضی من هجرته

ای چند کلمه که مشهور رمه در بحر مناقب مشهور
در بلده مصطفی نگر که از اعمال
حیدرآباد است نوشته
والدی

العبد الاحقر الی الله

آن شهی که لا اله الا الله از دهای برق اوست ندای محمد رسول الله
صدای کوس دولت اوست آن دار الملکی که در حرم دخلکان
انما کلید دروازه اوست آن خزانه که لو انزلنا هذا القران
علی جبل مهر تشریف اوست نه ان سلطان که در قلب سپاه ضعف
پژبرد و از کثرت غوغا هزیمت گیرد

۱۳..



در داری عهد مادرم حکیم
در دل داری دل بادرم حکیم
یک لحظه بی [illegible] باشی
[illegible] ام [illegible]
حاجم که علل موجودم [illegible]
[illegible] ادرم حکیم
چون [illegible] دیدم
الا عهد محمد صالح
[illegible] پرستی دایم
دل بدست تو جسم [illegible] پرستی دایم
[illegible] بد پستی دایم
یا رب کنم چو آه آورم [illegible]
[illegible] شوق زلف دلبیس
پیش تو دیدن [illegible] دار علیس
صباح رو [illegible] دوش [illegible]
[illegible] که [illegible] فرشتگان
[illegible] زند [illegible] نفس [illegible]
من که ملول گشته ام [illegible] ابر ایغ
من که ملول عالمی می کشم [illegible]
قال مقال عالمی [illegible] من [illegible]
عشق تو سرنوشت من [illegible]
اکن در بهشت [illegible]

